

# دانشنامه

انتخابات در اسرائیل  
ابرهای تیره در افق سیاسی خاورمیانه



● منشور جمهوری خوانمان  
آزادی خواه

● استراتژی پیکار  
مسالمت آمیز

● هژمونی بر مجلس پنجم  
به ضرب  
ارعاب و تهدید؟

● یورکن هابرماس  
و اندیشه  
ژرفش دموکراسی

● یادداشت های  
حسن ضیا ظریفی  
در زندان

## دستر ویژه زن

- مصاحبه با ابوالحسن بنی صدر
- فمینیسم اسلامی
- فراز و نشیب های آموزش و اشتغال زنان
- نشابه وضع اجتماعی زنان کشورهای اسلامی



## در این شماره می خوانید

### تورور یکی از شخصیت های اپوزیسیون

بنا بر گزارش خیرگزاری ها، آقای رضا مظلومان، مدیر نشریه "پیام ما آزادگان" و از شخصیت های اپوزیسیون در منزل مسکونی اش به قتل رسیده است. شباهت جنایت اخیر با موارد مشابه آن در سال های گذشته بی هیچ تردیدی بار دیگر نقش شبکه های تروریستی وابسته به رژیم جمهوری اسلامی را در سازماندهی و انجام این جنایت نشان می دهد. ما ضمن محکوم کردن این ترور وحشیانه، از همه نیروهای سیاسی و اپوزیسیون می خواهیم که با بلند کردن صدای خود و بسیج افکار عمومی اجازه ندهند بار دیگر "مصالح ملی" و یا منافع اقتصادی دولت ها بهانه ای برای سرپوش گذاشتن بر واقعیت ها و تیره عاملان این جنایت شود.

هیئت اجراییه حزب دموکراتیک مردم ایران  
۳۱ ماه مه ۱۹۹۶

۳

۴

۱۰

۹

۲۶

۲۳

۳۱

۱۴

۱۲

۱۸

۲۲

□ سرمقاله

□ هژمونی بر مجلس پنجم به ضرب ارباب و تهدید

□ منشور جمهوری خواهان آزادی خواه

□ ابرهای تیره در افق سیاسی خاور میانه

□ تاملاتی بر استراتژی چپ دموکرات...

□ یورگن هابرماس و اندیشه ژرفش دموکراسی

□ یادداشتهای حسن ضیا\* ظریفی در زندان

## دفتر ویژه زن

□ مصاحبه با :

○ ابوالحسن بنی صدر

□ فمینیسم اسلامی

□ فراز و نشیب های آموزش و اشتغال زنان در ایران

□ تشابه وضع اجتماعی زنان کشورهای اسلامی

## نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

**MAHMOOD**

B.P. : 23

F- 92114 Clichy cedex - France

پاریس : ۴۶۰۲۱۸۹۰ (۰۳۳۱)

### احمد علی بابائی در گذشت

با یک دنیا اندوه مطلع شدیم که احمد علی بابائی، مبارز پرسابقه و سرسخت آزادی، دموکراسی و تفاهم ملی در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۵، چشم از جهان فرو بست و با مرگ خود یاران و همزمان خود را داغدار کرد.

هیأت تحریریه راه آزادی این ضایعه بزرگ را به همسر و فرزندان و یاران او تسلیت می گوید.

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضا درج میکند. چاپ مطالب ضرورتاً بمعنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

Rivero, B.P. 47

F-92215 Saint Cloud Cedex- France

راه آزادی را یاری دهید!

## مجلس پنجم و فضای جدید سیاسی در ایران

واقعیت اینست که در کشور ما تجربه های بسیار تلخ گذشته و پل های اعتماد بی شماری که میان حکومت و دیگران (در مفهوم وسیع کلمه) خراب شده اند، روانشناسی بدبینانه ای را در میان مردم و بسیاری از نیروهای اپوزیسیون نسبت به صداقت، انگیزه ها، تمایلات سررشته داران حکومت در ایران بوجود آورده است. این روانشناسی بدبینانه اصالت چندانی برای درگیری های کنونی در نیروهای حاکمیت قائل نیست و بر آنست که در زمینه دموکراسی، حقوق بشر و حکومت قانون به هیچ یک از این نیروها نمی توان اعتماد کرد. اگر حوزه انتخاباتی تهران به عنوان سیاسی ترین مرکز این درگیری ها را در نظر بگیریم، فقط چیزی کمتر از ۳۰ درصد افراد حاضر شرایط حاضر شده اند به یکی از دو چهره اصلی این درگیری ها رأی دهند. البته با نگاهی به آنچه که در ایران گذشته است، می توان همزمان به واقعیت های متناقض اشاره کرد.

از یک طرف درگیری واقعی میان نیروهای حاکمیت به داده اصلی صحنه سیاسی ایران بدل شده است. این درگیری برای فعال شدن جو سیاسی ایران و به میدان کشاندن مردم و افکار عمومی بسیار مهم است و اگر با انصاف بخواهیم داوری کنیم در این کشمکش ها بد و بدتر به جان هم افتاده اند و لذا شکست بدتر دارای اهمیت معینی است.

از طرف دیگر طرف های اصلی این درگیری ها دارای سابقه و ذهنیت دموکراتیک نیستند و هم اکنون هم در برنامه خود گرایش دموکراتیکی ارائه نمی دهند. در شرایط بحرانی، تفکیک میان آنچه که تمایل واقعی یک جریان است با مواضع تاکتیکی او بسیار دشوار است و از این زاویه معلوم نیست دفاع از حد معینی از آزادی تحت نظارت و هدایت شده نزد هواداران رئیس جمهوری و یا حتی برخی هواداران سابق خط امام چقدر واقعی و قابل اعتماد است؟ بویژه آنکه چه به خاطر تفکر مذهبی و سنتی، چه به خاطر حضور رهبری فرهمند در گذشته و یا سلسله مراتب مبتنی بر رهبری کمتر کسی از رهبران جمهوری اسلامی شهامت آن را داشته است بر سر عقاید و آرای خود آشکار یا فشرده و توبه و لاپوشانی و به خاطر مصلحت های حکومتی مهر سکوت بر لب نزنند.

اپوزیسیون ایران نیز به نوبه خود تنگناها و دشواری های خود را دارد و این بر پیچیدگی برخورد او با نیروهای حاکمیت می افزاید. عدم حضور فعال این نیروها در داخل ایران و انفعال افکار عمومی در عمل امکان یک مبارزه همه جانبه دموکراتیک و واداشتن حاکمیت ره عقب نشینی و بهره جستن از بحران کنونی به سود پیشبرد دموکراسی را از میان برده است. و فقط در چنین خشکسالی سیاسی است که دعوای دوستان رئیس جمهور و نیروهای راست سنتی و خط امامی های سابق به صورت جرقه ای فضای قیرگونه جامعه ما را روشن می کند.

اما به راستی با همه این تناقض ها جای واقعی اپوزیسیون در این درگیری ها کدامست؟ نگاه امروز اپوزیسیون به حوادث با درک او از اشکال مبارزه و برنامه سیاسی اش به طور تنگاتنگی گره خورده است. در میان اپوزیسیون می توان طیفی از موضع گیری ها، از بی اعتمادی مطلق یا خوشبینی افراطی را سراغ گرفت. اما همه تناقض های پیش تر گفته نشان می دهند که یافتن پاسخی ساده شده و روشن برای پرسش های بالا بیشتر به میدان دادن به تمایلات خودی برمی گردد تا در نظر گرفتن پیچیدگی های اوضاع کنونی. تهاجم بی سابقه نیروهای راست سنتی و قشری و تهدید و خط و نشان کشیدن های هر روزه آنها اوضاع مبهمی را در ایران بوجود آورده است. اما تناسب قوا به گونه ای نیست که آنها بتوانند با هیاهو و زور امر خود را پیش برند. برعکس، این حوادث می تواند فضای سیاسی و روابط بین نیروها را بیش از گذشته دچار دگرگونی کند. اپوزیسیون ایران به کار و همفکری بیشتر و حضور فعال تر برای اثرگذاری بر سیر حوادث نیاز دارد.

گشایش مجلس جدید در ایران را باید همزمان دوره جدیدی از آرایش نیروهای به شمار آورد که در حاکمیت کنونی سهمی دارند و یا بدان وابسته اند. این فضای جدید فقط به تناسب این نیروها در مجلس پنجم محدود نمی شود و بویژه روابط دگرگون شده میان آنها را هم در بر می گیرد.

آنچه که در هفته های بعد از انتخابات گذشت و هنوز هم شاهد آن هستیم، سمت و سویی است که هر روز پررنگ تر و واضح تر از گذشته خود را نشان می دهد. بی شک این اختلاف ها جدید و بی سابقه نیستند و حتی در پانزده سال گذشته تا به آن اندازه تکرار شده اند که مردم و نیروهای سیاسی ما بدان خم گرفته اند و آن را جزئی از واقعیت حکومت به شمار می آورند. اما چیزی که این دوره را از گذشته ها متمایز می کند موضوع درگیری ها، کیفیت برخوردها و از همه مهمتر جایگاه و موقعیت هر یک از این نیروهاست.

انتخابات مجلس پنجم و حوادث بعد از آن به نوعی تقسیم نیروها بر اساس مواضع اعلام شده را نهادی کرده است. یعنی شکلی از چند حزبی در حوزه سیاسی نیروهای جمهوری اسلامی رسمیت پیدا کرده است و شخصیت های صاحب نام اصلی حکومت خود را آشکارا در کنار یکی از این نیروها می بینند. این اتفاق در نظامی به وقوع می پیوندد که همیشه "وحدت کلمه" اساس کارکرد حکومت بوده است و همگی قادر بودند با وجود اختلاف های خود در بسیاری از موارد بویژه در دوران رهبری فرهمند آیت الله خمینی با یکدیگر کنار آیند. تصادفی نیست که برای نخستین بار نماینده اول تهران به زحمت می تواند یک سوم آرای به صندوق ریخته شده را به خود اختصاص دهد و در جریان انتخابات داخلی مجلس با دشواری نیمی از آرا را برای کسب مقام ریاست از آن خود کند.

کافیست در این روزها نگاهی به گفتار و نوشته های جناح راست قشری و سنتی علیه طرفداران رئیس جمهور و واکنش این آخری ها و یا تحلیل های نیروهای موسوم به خط امام و سیل نامه های اعتراض از سوی هر یک از این نیروها بیفکنیم تا چند و چون برخوردها دستگیرمان شود. شاید با جرأت بتوان ادعا کرد که در برخی از گفتارها و نوشته ها می توان همان ادبیات و شیوه برخوردی را باز شناخت که در دوره ای علیه ریاست جمهوری بنی صدر طرح می شدند. کلماتی مانند "لیبرالیسم"، "غرب زده"، "بریده از انقلاب و خط امام"، "متحد ضد انقلاب" و "اپوزیسیون" ... امروز دیگر به عادی ترین دشنام های سیاسی تبدیل شده اند که علیه طرفداران رئیس جمهور به کار برده می شوند.

این سطح برخورد آیا چیزی جز بازتاب هویست های سیاسی هستند که با وجود برخورداری از برخی نقاط مشترک، همزمان مرزهای روشنی آنها را از هم جدا می کنند؟ سه گرایش اصلی در مجلس، با وجود عدم تناسب نیروهایشان، امروز هر یک دارای سمتگیری هائی هستند که در اصلی ترین مسائل اقتصادی و اجتماعی به راه های جداگانه ای می روند.

تحولاتی که در میان حاکمیت ایران در جریان است از نظر اپوزیسیون دور نمانده است. گرایش های گوناگون اپوزیسیون در ایران هم اکنون در برابر همان پرسش اساسی قرار دارند که در همه حکومت های غیردموکراتیک و بسته در شرایط بحران طرح می شود: با اختلافات و شکاف های درونی یک قدرت سیاسی خودکامه و نیروهای نزدیک به آن باید چگونه کنار آمد و چه برخوردی داشت؟ چگونه ممکن است از این شکاف ها به سود پیشرفت دموکراسی در ایران و شکستن انحصار کنونی بهره جست؟ آیا به طور اصولی یا تجربه ای که در ایران وجود دارد می توان تاکتیک های سیاسی مشخصی را بر اساس این درگیری ها اتخاذ کرد؟



تردید نمی توان کرد که جناح روحانیت مبارزه، برای تأمین هدف های خود در شکستن پای رقیب و کسب اکثریت مطلق مجلس و برقراری حکومت اسلامی مورد نظر خود، ترمزهایش بریده، عقل از کفش رفته و به خرسی زخم خورده می ماند که دیوانه وار خودش را به در و دیوار می کوبد تا بلکه تعادل از دست رفته را باز یابد.

برای نشان دادن سراسیمگی و وحشت این دار و دسته، روزی نیست که نتوان شواهد باور نکردنی جدیدی به این پرونده سیاه اضافه کرد. بعد از آن همه افتضاحات آشکار در جریان انتخابات دور اول و دوم مجلس، گر چه همه شواهد نشان از آن دارند که روحانیت مبارز بیشترین "نماینندگان" را در مجلس گرد آورده است، با این حال، شکنندگی تعادل قوا در ترکیب نمایندگان مجلس، آینده پر از بیم و امید را برای آنان رقم زده است که درماندگی و هراس امروزه آنان، تبارز آنست.

خوانندگان ما به یاد می آورند که چگونه در آرزوی کسب قدرت مطلقه حکومتی، جناح روحانیت مبارز، با پشتوانه اهرم های کمابیش پراهمیتی که در دست داشت، اولین مرحله سزاریوی خود را با موضوع کسب صلاحیت کاندیداهای نمایندگی آغاز کرد. چه بسا آنها فکر می کردند که در همین مرحله، مخالفین خود را از صحنه به در کرده و به سادگی مسائشان را حل خواهند کرد. با این حال، انشعاب گروه

کسارگزاران و تعرض رفسنجانی، این مرحله از نقشه های آنان را به هم ریخت و ناچار به مرحله دوم سزاریوی خود، یعنی تقلبات دامنه دار در هنگام رأی گیری ها متوسل شدند. در این مرحله نیز رقیب، جریان های "کم تجربه ای" نبودند و پیروزی آسان این بار نیز میسر نشد. مرحله سوم را می توان مرحله باطل کردن حوزه های انتخاباتی "نامطلوب" نامید. در این مرحله نیز، جناح رسالت، با به جان خریدن افتضاحات پر سر و صدائی که با آبروریزی آشکار توأم بود، به باطل کردن حوزه هایی پرداختند که نتایج آرا آنها مطلوبشان نبود. در نامه اعتراضیه ای که گروه ائتلاف خط امام برای شورای نگهبان ارسال کرده است، یادآوری شده که ابطال آرای حوزه ها "بی هیچ استثنا" به شهرهائی اختصاص دارد که کاندیداهای این جریان نتوانسته اند اکثریت آرا را به دست آورند.

با این وجود، این ترفند نیز نتایج "اطمینان بخشی" در پی نداشت. سپس تشکیلات معروف به مؤتلفه اسلامی به نتایج شمارش آرا حوزه تهران بزرگ اعتراض کرده و حاضر شدند که خرج شمارش مجدد آرا را بپردازند. این کار هم انجام شد ولی نتیجه ای نداد. به این ترتیب، آخرین مرحله "عملیات" یعنی تهدید و ارعاب نیروهای مترزل با تمام قوا به مرحله اجرا گذاشته شد.

می توان اعتراف کرد که این عملیات یکتبه آغاز شده اند و در واقع همواره در جریان هر دو مرحله انتخابات، چاشنی عملیات دیگر بوده اند. با این حال، وقتی ناکامی مراحل قبلی مسجل شد، اینک عملیات فوق به اصلی ترین حربه تبدیل شده است. باید به یاد آورد که در آخرین روزهای تبلیغات انتخاباتی، وقتی که رقابت به اوج خود رسیده

بود، ناگهان چهار تن از ابواب جمعی گروه کارگزاران - موحدی کرمانی، مجتهد شبستری، وحیده دستجردی و علی اکبر ابوترابی - خواب نما شده و طی اعلامیه هائی اظهار توبایت کرده و ضمن بد و بیراه گفتن به کارگزاران، به جناح رقیب پیوستند. آنها تذکر دادند که گویا از "اهداف واقعی" این گروه اطلاع کافی نداشته و فریب خورده اند! همان زمان، گروه کارگزاران با انتشار اعلامیه ای تذکر داد که این چهار نفر با اشتیاق فراوان و حتی در مسازدی "درخواست مضراته" خود را در لیست کارگزاران جا کرده بودند و اظهار بی اطلاعی شان مسخره است! نتایج نگران کننده انتخابات برای جناح رسالت در مرحله اول، آنان را وادار کرد که سیاست تهدید و ارعاب - و صد البته مذاکرات پشت پرده - را دو چندان کنند. وارد کردن نیروهای نظامی و انتظامی در صحنه انتخابات، که تا به حال در جمهوری اسلامی سابقه نداشت. یکی از این ترفندهاست.

### عملیات سیاسی سپاه اسلام

گر چه این اولین بار نیست که محسن رضائی، به موضع گیری سیاسی می پردازد، اما مسلماً بی سابقه است که رهبران سپاه در یک مبارزه انتخاباتی، آشکارا جانب یک جناح را بگیرند. این سابقه، از یک سو به قوانین جمهوری اسلامی مرتبط است که دخالت نیروهای نظامی و انتظامی را در سیاست منع می کنند و نیز به ویژه از فرمان خمینی در جریان انتخابات دوره اول مجلس ناشی می شود که به وضوح این نیروها را از درگیری میان جناح ها بر حذر داشت. با این حال، این بار جناح رسالت، هیچ امکانی را برای تأمین برتری خود

نادیده نگرفته است. محسن رضائی همچون فرمانده "لشکر اسلام" به صحنه آمد تا جلوی لیبرالیسم بایستد و انجام چنین کاری را از افتخارات اسلامی خود قلمسداد کرد. در پی او، سرتیپ پاسدار "محمد باقر

ذوالقدر" رئیس ستاد مشترک سپاه پاسداران به صحنه آمد و با حمله به "گروهی که می خواهند به نام توسعه تمامی اصول و ارزش های انقلاب را پایمال کنند" اعلان جنگ کرد. نامبرده تصریح کرد که "سپاه پاسداران یک نیروی نظامی صرف نیست که فقط در یادگان بنشیند و منتظر حمله نظامی دشمن باشد." وی تأکید کرد که "سپاه نمی تواند بی تفاوت تماشاگر و تهاجم فرهنگی استکبار و نفوذ مرموزانه ایادی غرب و لیبرال ها در ارکان نظام مقدس ما باشد."

در همین حال، ناطق نوری نیز به دیدار بسیجیان شرق تهران رفت و در جمع فرماندهان و مسئولان سپاه ناحیه شرق طی سخنانی آنان را ترغیب کرد که به جنگ با لیبرالیسم اقدام کنند. وی یادآور شد که نباید خطر لیبرال ها را نادیده انگاشت و با آن را پایان یافته قلمسداد کرد. نیروهای بسیجی باید "با تمام قوا" این تفکر را از بین ببرند!

ظاهراً همین فعل و انفعالاتست که لااقل در تهران، ده ها هزار بسیجی را به فعالیت انتخاباتی وا می دارد و گفته می شود که در روز رأی گیری، آنها با در دست داشتن یک برگه چاپی سبز رنگ و با امضا حزب الله اسلامی کاندیداهای روحانیت مبارز را جلوی صندوق ها پخش

می کرده و به همه می گفته اند که این لیست انتخاب رهبر است. این واقعه موجب شد تا هیأت ائتلاف خط امام در نامه اعتراض خود به هیأت نظارت، با افشای این حیلۀ جدید، در عین حال

به قصد هژمونی بو مجلس پنجم

## سنگ را بسته و

یادآوری کند که این برگه ها را "یکی از نهادهای نظامی تهیه و پخش کرده است."

در همین زمینه، محسن آرمین - از مجاهدین انقلاب اسلامی - در مصاحبه با نشریه "مبین" تذکر می دهد که "دخالت ارکان ها و نهادهای نظامی و انتظامی در انتخابات به حدی حاد بود که همه از آن با خبر شدند و صدای اعتراض بسیاری را در آورد. وی یادآوری می کند که "برخی از فرماندهان ارشد سپاه و بسیج، بر خلاف قانون، فرمان حضور پرسنل خویش را در انتخابات صادر کردند و از "اولسین عملیات سیاسی افتخار آفرین سپاه در جلوگیری از ورود لیبرال ها به مجلس" سخن گفتند.

نشریه "عصر ما" نیز در این باره می نویسد: "چرا علیرغم ممنوعیت صریح قانونی مبنی بر عدم مداخله نیروهای نظامی و انتظامی در امور سیاسی و به ویژه انتخابات، اعلام آشکار عملیات سیاسی و ابلاغ رمز عملیات از سوی فرماندهی کل سپاه پاسداران به کلیه واحدها و پایگاه های سپاه و بسیج ... تخلف محسوب نمی شود؟

یارگیری به ضرب چماق!

به محض اینکه مراحل شمارش آرا به اتمام رسید و

تعداد اعضای ثابت هر جناح مشخص شد، نوبت به جلب منفردین و نیروهای مستزلز انتخاب شده در مجلس رسید. تجربه چهار دوره گذشته مجلس نشان داده است که وزن منفردین در مجلس، به مثابه

ما البته نمی توانیم از مذاکرات پشت پرده و بده و بستان های مخفیانه ای که به قصد جذب این نیرو - احتمالاً از جانب هر دو رقیب قدرتمند - انجام می گیرد، خبر داشته باشیم. آنچه که علنی است، تهدید

### بیژن بوهمندی

## گ را گشوده اند!

مجموعه "مستقلی" که بتواند پر پای خود بایستد و اساساً دیدگاه منجمی درباره مسائل سیاسی داشته باشد، توهمی بیش نیست. این افراد، برای اینکه بتوانند کاندیدای نمایندگی بشوند، از هفت خوان رستم گذشته، تحقیقات شورای نظارت، بسیج محل، آخوندهای ریز و درشت و به ویژه مأموران وزارت اطلاعات را از سر گزارنده و "بی خطر" بودنشان از همه جنبه ها مورد تأیید قرار گرفته است. به همین دلیل همه جناح های حکومتی به خوبی می دانند که کشاندن پای این نیروها به جناح بندی های داخل مجلس، امری ناممکن نیست. در این زمینه، برای مثال، عبدی سردبیر روزنامه سلام، در مقاله ای درباره "منفردین" می نویسد: "بخش مهمی از این افراد فاقد تفکر و گرایش روشن سیاسی و اجتماعی هستند و چون وابستگی گروهی و تشکیلاتی ندارند (و به خیال خودشان مستقل هستند) پس از حضور در مجلس جذب قدرت می شوند، زیرا بقای خود را در این می بینند و جهت دهنده تفکر و سیاست آنان قدرت است و بس".

به این دلیل، جناح بندی رسالت، "عملیات" جذب این نیروی منفرد به هر قیمت را در آخرین مرحله سناریوی خود در دستور روز قرار داده است.

و ارعاب بی سابقه ای است که تمام مملکت را به آشوب کشانده، تا از یک سو، احتمال جذب هر جنبه ای را به گروه کارگزاران به صفر برساند - و چه بسا کسانی از میان خود آنها را هم به توبه کردن وا دارد - و از سوی دیگر، روشن سازد که نیروی تعیین کننده چه کسی است و "نماینده" عاقبت طلب به چه سمتی باید گرایش نشان دهد!

اولین گام های این مرحله جدید را می توان با گشایش مجلس پنجم نشانه زد. در آستانه این گشایش، ابتدا بیانیه شدیدالحن و گستاخانه ای با اسم رمز "حزب الله" در نشریات تهران منتشر می شود. می توان تشخیص داد که این حزب الله جدید، ماسک همان نیروهای انتظامی بسیج است که اولین اعلامیه سبز رنگ خود را با یک لیست ۲۸ نفره، در روز رأی گیری به طور وسیع پخش کردند. آنها خطاب به "ملت قهرمان" و "امت حزب الله" ابتدا "حضور گسترده" آنها را در صحنه تبریک گفته و مدعی شده اند که گویا این اقدام، مشت محکمی بر "دهان یاره گوی" توطئه گران بوده و باعث شکست "تلاش چهره های مشکوک" و "ورشکسته ای" شده است که "با شعار داغ کردن انتخابات" به صحنه آمدند و خیال دست اندازی به "سنگر مقدس مجلس" را داشتند. این

بیانیه از قول رهبر انقلاب این نیروها را کسانی می داند که آتن های خود را به سمت فرستنده قسوی آمریکا تنظیم کرده بودند. و نیز "با سخنان بی ربط و جعلی و وارداتی" مردم ایران را "به چپ و راست و سنتی و مدرن تقسیم بندی می کردند"! بیانیه توضیح می دهد که بر اثر "هشدارهای امام گونه" رهبر، وظیفه جدیدی به عهده حزب الله گذاشته شد و در دور دوم انتخابات، در "تهران، شیراز، تبریز، مشهد و چند شهر دیگر" به صحنه آمد و با "معرفی کاندیداهای اصالح و وظیفه شرعی و انقلابی خویش را انجام داد. بیانیه آنگاه "دیدگاه ها و انتظارات" امت حزب الله از مجلس پنجم را به طور کاملاً مشروح و با رجزخوانی های بسیار تند و تهدیدآمیز در ۹ ماده توضیح می دهد: "وحدت و همدلی و تبعیت از ولایت"، "خطر لیبرالیسم جدید" که "مواضع و سنگرهای زیادی از ما را اشغال و تصرف نموده است"، پایان دادن به "القنات خناسان در افتاده به لجنزار فلسفه و فرهنگ منحط غرب و اندیشه لیبرالیستی در عدم توانایی دین الهی در تنظیم امور و زندگانی مردم و اداره جامعه بشری"، "پاسداری از منزلت روحانیت شیعه"، "اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه" که در این زمینه بیانیه تصریح کرده است که نه فقط باید به "حلقوم های آلوده" اجازه نداد که به حریم مقدس آن تجاوز کنند، بلکه نباید اجازه داد که "کسانی به قبول لفظی آن اکتفا کنند و در عمل به چیزی جز آن عمل کنند". بیانیه تحت عنوان "پاسداری از ارزش های انقلاب" اعلام کرده است که باید به "تلاش های مشکوک" و "تحركات مودیانه جریان های وابسته ای" که در مراکز و نهادهای علمی، فرهنگی و هنری و

مطبوعاتی لانه کرده اند، "با قدرت خاتمه داد" و سپس در بندهای دیگر به "گرامی داشتن حزب الله" و "توسعه میتنی بر ارزش های اسلامی" پرداخته و سرانجام در بند مربوط به "عدم سازش با غرب" ویژگی های سیاست خارجی را شرح داده است: مبارزه با آمریکا، حکم ارتداد و اعدام سلمان رشدی، تداوم مراسم انقلابی برات از مشرکین، حمایت از ملت مظلوم فلسطین و لبنان، مبارزه برای جلوگیری از اجرای طرح خانانه صلح خاورمیانه و سرانجام جهاد برای نابودی اسرائیل!

هم زمان با این اعلامیه، انصار معروف حزب الله نیز، اعلام شدید اللحنی به مناسبت افتتاح مجلس پنجم منتشر کردند. بیانیه آنها به نمایندگان درس داده است که "با مویایل و کاخ نشینی" و "معامله کردن بر سر حقوق مستضعفان" نمی توان "مدرس" شد! در این اعلامیه برای نمایندگان خط و نشان کشیده شده که "پاید" خاتمان بیت المال و سرمایه داران جدید را "به زیر کشیده" و افشا کنند. و نیز "بدون تضعیف رئیس جمهور" تک تک دولتمردان را بی هیچ ملاحظه ای زیر ذره بین قرار دهند. بیانیه، از یک "اقلیت" در میان نمایندگان یاد می کند که "گویا" نمک گیر شده و "وامدار سفره مرفهین بی درد و سرمایه داران" هستند

و می خواهند "وکیل الیتجار" باشند. انصار حزب الله، این گروه را متهم می کند که "با وعده های عوام فریبانه و شعار فضای باز اقتصادی و فرهنگی" و "چراغ سبز دادن به آمریکائی ها و سرمایه داران مقیم خارج از کشور" و نیز "مذاکرات با ابوزیسیون شکست خورده و لیبرال های ورشکسته و متزوی" پا در راهی گذاشته اند که "عاقبت تلخی خواهد داشت".

بیانیه خطاب به آنان هشدار می دهد که "گمان نکنند که مجلس جای امنی برای ایشان است" و "اگر خیال کنند که در حضور اکثریت حزب الهی مجلس وارد حضور توده های حزب الله می توان کودتای پارلمانی کرد و بساب مصالحه با آمریکا و مشارکت در صلح خاورمیانه و معامله بر سر فلسطین را و معامله کردن بر سر سرمایه داری غربی و لیبرالیستی را بر پام مجلس کوبید" و بار دیگر "شیخ فضل الله را به دایر کشید"، بدانند که حزب الله "آنان را از پشت صندلی پارلمانی به خیابان ها کشانده و به مجازات خواهد رساند".

البته پس از این مقدمات و تمهیدات اولیه است که مجلس رسماً افتتاح می شود و پیام رهبر انقلاب قرائت می گردد. نامبرده که پیش از افتتاح مجلس و به ویژه در فاصله میان دو دور انتخابات، به



مناسبت های مختلف به "لیبرال ها" حمله کرده و حتی آنان را "مشتی منحرف" نامیده بود که خیال دارند صندلی های مجلس را اشغال کنند، و به ویژه در جمع افسران ارتش تصریح کرده بود که "نامزد های لیبرال حتی اگر هم به نمایندگی انتخاب شوند، نباید گمان کنند که می توانند از مصونیت پارلمانی برخوردار شوند. این ملت با وجدان ... آنها را از صحنه بیرون خواهند راند"، این بار نیز دست از تهدید و ارباب برداشست و با مشتی باید و نباید، "تکلیف" نمایندگان را روشن کرد. وی وظیفه مجلس را "در درجه اول" پای فشردن به صراط مستقیم اسلام قلمداد کرد و هشدار داد که بلندگویی مجلس "نباید" محلی برای پراکندن سخنان زهرآگین و "خاموش کردن فروغ امید در دل مردم" و بدبین کردن آنها نسبت به دولت و کشور باشد. نامبرده در عین حال حمله شدیدی به اندیشه های لیبرالیستی کرد و جدانی دین از حکومت را مورد حمله قرار داد.

اگر بتوان، این رهنمودها، دستور دادن های خشونت آمیز و تهدیدهای مکرر را بخشی از استراتژی جناح رسالت به حساب آورد که منفردین و مترزل های درون مجلس را هدف قرار داده است، تا هم به رقبا نپیوندند و هم به سوی "قدرت" روی آورند، باید به چند نکته "کوچک" دیگر هم اشاره کرد که بدون شک مکمل این استراتژی محسوب می شوند. اول اینکه در واپسین روزهای مجلس چهارم، موحدی ساوجب - که قبلا در جریان انشعاب کارگزاران، رفسنجانی را تهدید به استیضاح و رأی عدم صلاحیت کرده بود - طی نطقی در مجلس اعلام کرد که "برغم دوراندیشی ها، عده ای لیبرال توانسته اند

خود را به مجلس برسانند که ما باید در مرحله تصویب اعتبارنامه ها، مجلس را از این عناصر تصفیه کنیم! این نکته" مقبول نثریات جناح حاکم قرار گرفت و اینجا و آنجا از آن استقبالی شایان کردند.

سیس، رسالتی ها جلسه ای تشکیل دادند و ۱۶ نفر از نمایندگان مجلس را که مدعی بودند "همسوی" آنها هستند به این جلسه کشاندند. در آنجا ناطق نوری نطق بسیار خشنی علیه لیترال ها کرد و ضمن تهدیدهای فراوان، پیشنهاد کردند که انتخاب ریاست مجلس، بر خلاف چهار دوره قبل، به صورت علنی انجام گیرد!

اگر این حیلۀ به ظاهر کوچک را در کنار "تهدید" ساوجب بگذارید، آنگاه معنی واقعی خودش را پیدا می کند!

به این ترتیب بود که رسالتی ها توانستند در انتخاب هیأت رئیسه، با رأی علنی، ناطق نوری را ابتدا به طور موقت و سپس به طور دائم، به کرسی ریاست مجلس بکشانند.

باید اضافه کرد که علاوه بر موضوع تصویب اعتبارنامه ها، که بالاخره مدت زیادی طول نخواهد کشید، یک شمشیر دیگر هم بالای سر نمایندگان آویزان کرده اند. برای این کار، ابتدا انصار حزب الله در اعلامیه تهدیدآمیزشان به مناسبت گشایش مجلس، از مقامات کشور تقاضا کردند "کسانی که در تلاش های انتخاباتی خود از امکانات مالی و فنی دولتی بهره گیری کرده اند مورد تعقیب قرار گیرند". این "نکته" وسیعا در نثریات وابسته به جناح رسالت تکرار شد و سپس در یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی، آیت الله یزدی رئیس قوه قضائیه، مفصلا به این "نکته" پرداخت و اعلام داشت که

"هم اکنون پرونده های اختلاس در تبلیغات انتخاباتی در دست تکمیل است و این موضوع از سوی تمام مقام های عالی رتبه کشور پیگیری می شود. به محض تکمیل مدارک، محاکمه ها آغاز خواهد شد.!!" می بینید که این چند "نکته کوچک" چگونه کنار هم چیده شده اند، تا هر نفس کنی را در مجلس سر جایش بنشانند!

### حزب الله بیدار است، از سکولار بیزار است!

وقتی قرار است از عملیات تهدید و ارباب صحبت شود، تنها نمایندگان مترزل مجلس نیستند که هدف این عملیات قرار دارند. چه بسا سمت گیری اصلی، خاموش کردن مردمی است که از این همه بی لیاقتی در اداره امور کشور، از فقر، بیکاری و نابسامانی های اجتماعی به جان آمده اند. در واقع نباید فراموش کرد که یکی از وجوه تمایز جناح رسالت با رقبایش، در اداره امور کشور، همین "روشی" است که جناح نامبرده، برای ایجاد ثبات در کشور پیشنهاد و اجرا می کند. ویژگی اصلی این روش سرکوب و ارباب ناراضیتی ها و خصوصیت دیگر آن، عوامفریبی به قصد جلب "مستضعفان" و به ویژه بهره برداری از احساسات مذهبی لایه های سنتی و قشری جامعه است. انصار حزب الله، گروه "موتوریزه" ی سازمان یافته ای هستند که عینا با توجه به این ویژگی ها برنامه ریزی شده اند. فهرست سیاه عملیات خشونت آمیز و سرعوب کننده این دار و دسته، در همین فاصله کوتاه پس از انتخابات، به اندازه کافی طولی و تأسف بار است.

- حمله به سینمای قدس در هنگام نمایش فیلم "تخفه هند" و ضرب و شتم مردم و پرتاب یک بانوی حامله از طبقه بالا به پایین.

- بیش از ده مورد تظاهرات در خیابان های شمال تهران، حمله به بوتیک ها، اعتراض به بدجوبایی، تجمع جلوی "برج" های مناطق شمال تهران و سر دادن شعار "آنان که در خانه شاهانه اند - از درد ملت همه بیگانه اند"

- تجمع و تظاهرات جلوی شهرداری تهران و سخنرانی "الله کرم" علیه شهردار و بر سریدن اختلاس ها و منکرات اخلاقی و اقتصادی و هشدار به کارکنان شهرداری که "به دامن سکولاریزم نغلطید" و "حزب الله ملحق شوید!!"

- حمله همه جانبه نیروهای حزب الله، مقامات انتظامی و قوه قضائیه به "جیتگر" و دستگیری عده ای از زنانی که در آنجا به ورزش اشتغال داشتند. برپائی دادگاه شرع در محل و محاکمه فوری "متخلفان".

در این باره می توان یادآوری کرد که بهانه این حمله را به سخنانی نسبت می دهند که فائزه هاشمی درباره دوچرخه سواری خانم ها بر زبان آورده است. گر چه نامبرده بعدا با صراحت چنین قولی را تکذیب کرد و آن را ناشی از تحریف سخنان خود به حساب آورد، با این حال، همین انصار حزب الله، طی اطلاعیه شدیدالحنی به نام "فاین تدهون" و با ذکر نام دختر رئیس جمهور، شدیداً به وی حمله کرده و او را متهم کرده اند که با "چادر مشکی" مخالفت ورزیده، "دوچرخه سواری بانوان" را بدون مانع اعلام کرده و نیز "یک گروه به نام حزب الله را مزاحم مسئولین و کارگزاران نظام" معرفی کرده است. اعلامیه او را به

فساد کشاننده دختران جوان معرفی کرده و حمایت نامبرده را از گروه کارگزاران که "تبلیغات میلیاردری شان را شهردار متخلف تهران (و معتقد به وکالت قتیبه) به عهده گرفته" مشکوک ارزیابی کرده است.

در همین اطلاعیه تصریح شده است که "امت شهیدپرور" اجازه نخواهند داد "ارزش های مقدس اسلامی" توسط "عده ای حقیر" از بین رفته و پست های حساس در مجلس و ریاست جمهوری در آینده به دست "لیبرال ها و روشنفکران غرب زده" بیفتد.

- جنگ مغلوبه در دانشگاه امیر کبیر میان انصار حزب الله و دانشجویان نیز، از حوادث همین دوران کوتاه است. در این نبرد چند ساعته که به دستگیری ده ها دانشجو و ضرب و شتم آنها انجامید. سرانجام انصار موفق شدند که جلوی سخنرانی سروش را بگیرند و جلسه را به هم بزنند. آنها در این تظاهرات فریاد می زدند: حزب الله بیدار است، از سکولار بیزار است. در این زمینه سروش نامه ای خطاب به رفسنجانی منتشر کرد که در آن افشا شده است که علاوه بر گروه های فشار و مطبوعات حامی آنها که شدیداً سروش را مورد حمله قرار می دهند و عملاً ۸ ماه است که از هر نوع سخنرانی وی جلوگیری کرده اند، در عین حال یادآوری شده که وزارت اطلاعات نیز در این زمینه نقش فعالی به عهده دارد و با "تهدید و تحذیر و بی احضارهای مکرر" عملاً نامبرده را در تگنا قرار داده و "دست متخلفان را در قول و عمل گشاده تر کرده است." نامبرده درباره همین حادثه دانشگاه امیر کبیر می نویسد: "هنوز آگهی های این دعوت پخش نشده، وزارت اطلاعات با تلفن های مکرر موجب ایذا و تشویش خانواده من شده و

با تهدید و ارباب شرکت در این سخنرانی را نمی و منع کرده است. وی همچنین به آشوبگری هانی اشاره می کند که "جمعی پیاده نظام و سواره نظام، هر هفته در دانشکده علوم اجتماعی، در برابر چشمان نگران و باحیای دانشجویان می آفرینند" و از سوی نیروهای امنیتی تأیید می شوند.

البته حادثه دانشگاه امیر کبیر باعث واکنش های متقابل نیز از طرف انجمن های اسلامی دانشجویان شد که از جمله می توان به بیانیه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه امیر کبیر اشاره کرد که در آن انصار حزب الله را "گروهکی" نامیده اند که با "تکفیر و تهدید" حرمت دانشگاه را زیر پا می نهد. با این حال، اطلاعیه "سکوت معنا دار مسئولین حفظ امنیت و به اصطلاح مدافع قانون را" سفیرتر ارزیابی کرده و هشدار داده است که اگر بیش از این در انجام وظایف کوتاهی کنند "دانشجویان خود به دفاع از حریم و حرمت دانشگاه اقدام خواهند کرد".

در همین زمینه انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران نیز نامه سرگشاده ای به رئیس جمهوری نوشته و ضمن اعتراض به وحشیگری های انصار حزب الله، از وی خواسته اند که بنا به سوغندی که خورده است جلوی این عناصر را بگیرد. آنها تهدید کرده اند که حاضرند افشا کنند که "این آقایان با چه گرایش ها و اشخاصی مرتبط هستند و این ماجراجویی ها را با هماهنگی چه عناصری صورت می دهند."

آنها در پایان خواسته اند که این اقدامات "پیش از اینکه کار به رو در روشی خشونت بار و مخرب بیانجامد" متوقف گردند، چرا که در غیر این صورت "نه از تاک نشان می ماند و نه از تاکشان!"

علاوه بر اینها، انجمن اسلامی دانشکده علوم اجتماعی نیز طی اطلاعیه ای انصار حزب الله را محکوم کرده است و نیز در دانشگاه صنعتی شریف، یک طومار با ۵۰۰ امضا علیه انصار حزب الله منتشر شده است.



در همین باره، می توان به سخنرانی علی محمد غربیانی نماینده اردیبل نیز اشاره کرد که در آخرین روزهای مجلس چهارم، طی نطق شدیدالحنی به انصار حزب الله اعتراض کرد که "امنیت عمومی را به خطر انداخته اند" و به دانشگاه ها و سینماها حمله کرده مردم را مورد ایذا و آزار قرار می دهند، وی در پایان اقدامات این دار و دسته را با "شعبان بی مخ" ها مقایسه کرد.

این سخنرانی البته فضای مجلس را شدیداً متشنج کرد و نمایندگان رسالتی کوتی که ناموشان در خطر افتاده است، به شدت دست به مقابله زدند و با تجلیل و اکرام هر چه تمام تر، به دفاع از "نیروهای صادق بسیجی" که گویا به وظایفشان عمل می کنند، پرداختند. کار به جایی رسید که یکی از نمایندگان با عربده کشی تهدید کرد که "امت حزب الله به زودی جواب دندان شکنی به نماینده اردیبل خواهد داد!"

به این فهرست طویل، باید عملیات هفته بسیج را هم اضافه کرد که از ۳۱ اردیبهشت به مدت یک هفته در سراسر کشور اجرا شد. در این هفته، ۲۳۰ هزار بسیجی، به نوشته روزنامه های تهران اقدام به امر به معروف و

نهی از منکر کردند! سرتیپ صلاحی فرمانده عملیات توضیح می دهد که تنها در تهران ۷۲ چادر نضامی در میادین نصب کرده اند که پایگاهی برای "عملیات" بسیجیان باشد! در همین زمان ها، تبریز که گفته می شود به علت اعلام

دروغین استعفای محمود علی چهرگانی از نامزدی نمایندگی، و در نتیجه بیرون کشیدن نام رقیبش از صندوق انتخابات، به شدت ناآرام بوده است، شاهد تظاهرات و تجدید عهد حزب الله بود! در آنجا نیز، دار و دسته چماقدار، پس از ایجاد جو ارباب در شهر، به سخنرانی پرداختند و از جمله فرمانده لشکر ۳۱ پاسداران در این مراسم با یادآوری "خاطرات تلخ" حزب الله از وقایعی که در شهر می گذرد و وی برخی از آنها را "بسیرانی نمایشگاه"، "بزن و بکوب ها" و "اجرای تاتر عشق و عاشقی" نامید، اعلام کرد که "اینک حجت بر ما تمام شد!" وی در همین سخنرانی نظر کسانی را که آنها را "چماق" می نامند تأیید کرد، ولی یادآور شد که ما "چماق هستیم بر سر صداقلاب!"

چه آینده ای بر این هرج و مرج متصور است!

اگر حوادث سیاسی ایران را از حدود یک سال پیش بازنگری کنیم، نکته ای که جلب توجه می کند، تدارکات آشکاری است که از همان زمان ها، از جانب جناح رسالت برای به دست گرفتن قدرت اجرایی کشور آغاز شده بود. ناطق نوری، همچون کاندیدای ریاست

جمهوری این جناح، مرتباً به مسافرت های داخل کشور فرستاده می شد، از صنایع و عملیات عمرانی بازدید می کرد، می کوشید با احساس مسئولیت یک دولتمرد به الزامات این فعالیت ها برخورد کند و آشکار بود که در این زمینه تمرین ریاست می کند.

جلب اعتماد مردم، به ویژه صاحبان صنایع، کوشش برای نشان دادن حساسیت نسبت به پیشرفت های اقتصادی و موضوع پراهمیت سرمایه گذاری، از نکاتی بودند که در مجموعه این اقدامات و موضع گیری ها محسوس بود. در زمینه سیاست خارجی نیز، تحولات کمابیش قابل مشاهده ای آغاز شدند. در این زمینه، نه تنها می توان به نزدیکی علنی دکتر ولایتی به این جناح، و در نتیجه تأیید سیاست خارجی وی از سوی آنها اشاره کرد، بلکه خود ناطق نوری نیز، در برخورد عملی با مسائل بین المللی، عملاً مجبور شد، مثلاً در باره سلمان رشدی، فرمول های "معقول تری به کار گیرد، که همان زمان شدیداً مورد حمله آذری قبی قرار گرفت و متهم به سازشکاری شد. حتی شایع بود که کناره گیری آذری قسمی از مسئولیت نشریه رسالت، به کوشش هانی ارتباط دارد که نشریه مزبور برای "عقلانی تر کردن مواضع خود انجام می دهد.

این روند که قاعدتاً برای یک نیروی سیاسی در آستانه تحویل گرفتن دستگاه اجرایی کشور، منطقی به نظر می رسد و اجتناب ناپذیر است، ناگهان در جریان انتخابات و انشعاب گروه کارگزاران، با سراسیمگی قطع و به فراموشی سپرده شد. جناح بندی رسالت، که برنامه های تبلیغاتی اش را طوری تنظیم کرده بود که تنها از ناکامی های بفسنجانی در اجرای سیاست اقتصادی

فاصله بگیرد و با تصک به شعار "عدالت اجتماعی"، ناخشنودی های روزافزون مردم را به نفع خود تغییر جهت دهد، ناگهان در مقابل حریفی قرار گرفت که به این سادگی حاضر به تحویل قدرت نبود.

بدون شک، این حوادث ضربه سنگینی بود که به کلی تعادل این جناح را بر هم زد و وی را سراسیمه بر آن داشت تا برای نشان دادن تمایز خود، این بار به مجموعه سیاست های داخلی و خارجی قدرت اجرایی حمله کند. اتخاذ این سیاست ناشیانه، که در عین حال با فقدان اتوریته لازم و نیز تعادل نسبی قوا همراه بود، برای طراحانش چاره ای دیگری باقی نگذاشت، جز آنکه هراس خورده از احتمال شکست، به روش های خشونت و ارباب و به ویژه توسل به شعارهای افراطی دلخوش سازد.

اینک وضعیت به شکلی درآمده است که عملاً، کمترین تفاوتی میان مواضع خامنه ای، ناطق نوری، ده نمکی و الله کرم و فرماندهان بسیج فلان منطقه و سپاه فلان شهر وجود ندارد. همه آنها دربارۀ سیاست های اقتصادی، عدالت اجتماعی، برقراری اسلام ناب محمدی، مقابله با تهاجم فرهنگی، نابودی اسرائیل، مبارزه با آمریکا و جوییدن خرخره سلمان رشدی اظهار نظرهای کمابیش مشابهی می کنند و تقریباً هیچ تنابنده ای از تیرهای مسموم حملات آنها در امان نیست.

جالب است که رقبای این چشم اسفندیار را به خوبی شناخته اند و به یمن آن، رفسنجانی، عملاً در موقعیتی قرار گرفته است که بیشترین بهره برداری را از این حوادث به خود اختصاص می دهد.

در این وانفسای آشوب و اغتشاش، تنها نشریات وابسته به وی هستند که اینجا و آنجا اعتراضی

می کنند. اپوزیسیون خط امام هم عملاً به دامان او پناه برده و دکتر سروش و دانشجویان رادیکال هم مجبورند نامه های سرگشاده خود را خطاب به وی تکثیر کنند.

این در حالی است که نامبرده نیز، در شرایطی که در همین اردیبهشت ماه ۵۰ درصد به قیمت نان اضافه شد و ۵ رقم از ارقام اصلی خورد و خوراک مردم را وزارت بازرگانی ۳۰ درصد افزایش داد، مرتباً در سخنرانی های رسمی از پیشرفت های خیره کننده اقتصادی دولتش حرف می زند و فراموش نمی کند که در مراسم افتتاح نمایشگاه بین المللی کتاب نیز به "اهمیت محیط آزاد و خالی از اختناق برای کتاب و کتابخوانی" اشاره کند.

این موضع گیری ها البته مغایر با آن نیست که طرفداران وی در کرمان، مهندس طبرزدی مدیر نشریه پیام دانشجو را که برای سخنرانی به دانشگاه شهید باهنر دعوت شده بود مورد حمله قرار دهند و به این دلیل که به خود اجازه می دهد "علیه رئیس جمهور و دولت خدمتگزار" در روزنامه مطلب بنویسد، از دانشگاه بیرونش کنند. البته نشریه پیام دانشجو، واقعاً را ناشی از "سوئدیت اطرافیان رئیس جمهور" دانسته و می نویسد: "رئیس کل نهادی که مسئولانش در دانشگاه کرمان این گونه عمل می کنند، عضو لیست کارگزاران تهران است" و سپس اضافه می کند: "این حادثه امتحان خوبی است که معلوم می کند کسانی که فریاد آزادیخواهی شان گوش فلک را کر کرده است در این قضیه که دوستانشان آفریننده آن هستند چه واکنشی نشان خواهند داد". نشریه در پایان تذکر می دهد که: "نباید بخشی از مطالب در نقد عملکرد مسئولان را با چساق

عوامگرانی سرکوب کرده و بخش دیگری را که در جهت تحکیم قدرت آنان است، به عنوان آزادی بیان و قلم تبلیغ کنند." با اینحال، افشای فساد خانواده رفسنجانی نکته ای نیست که قابل تحمل باشد. پیام دانشجو که می کوشید هم به نعل بگوید هم به میخ، پس از چاپ مطلبی درباره عملکرد سرایا متقابلاً شرکت تعاونی پسته رفسنجان که به شرکت پنج برادران معروف شده است و به سواستفاده های مالی کلاهی آغشته است، دو هفته پس از انتشار این گزارش و یک هفته پس از بیرون کردن طبرزدی از دانشگاه کرمان، به جرم نشر مطالب الحادی (!) توقیف شد.

آیا از ورای این حوادث، می توان چشم اندازی قابل پیش بینی برای آینده سیاسی ایران ترسیم کرد؟

آنچه تاکنون اتفاق افتاده است، شاهی برای آرام تر شدن اوضاع در بر ندارد. غربیانی نماینده اردبیل، اوضاع امروز را با فعل و انفعالات دورانی مقایسه می کند که همین جناح برای کنار گذاشتن مهندس موسوی از نخست وزیری ترتیب داده بودند. ناظران دیگری، از مشابهت های آن با کنار گذاشتن بنی صدر رئیس جمهور وقت یاد می کنند تنها نکته ای که باید به این شباهت های احتمالی اضافه کرد، فقدان شخصیت پرنفوذی چون خمینی است، که می توانست سرنوشت نبرد را در عین تسلط بر اوضاع، رقم زند.

اما امروز، خالی بودن جای خمینی به مثابه یک خلا پراهمیت سیاسی را، باید در کنار این واقعیت بنشانیم که قدرتمندترین جناح رژیم که بیشترین اهرم ها را در دست دارد، در حالی از عدم تعادل و سراسیمگی به سراشیبی افتاده است که ترمز کردن

بقیه از صفحه ۱۷

## مصاحبه با ابوالحسن بنی صدر

دینی شرط اصلی افتادن ملتی در راه رشد است و این انقلاب، به مطالعه از خود بیگانگی دین و آزاد کردن آن از دروغ است. ۶۰ سال پهلویسم و سرانجام کارش را ببینید، سرانجام کار نظامهای کمونیستی را ببینید، دروغ را رها کنید. با دروغ سازی، دین از میان نمی رود. جامعه گیج تر می شود...

● نظر شما درباره مدل زن انقلابی اسلامی در نمونه ایران، الجزایر و فلسطین چیست؟  
در باره سیاست های مربوط به زنان در ایران چه فکر می کنید؟ آیا به نظر شما اشکالات به بد اجرا شدن احکام اسلامی بر می گردد یا ناشی از تفسیر عقب مانده از متون اسلامی است؟

■ این الگو ها، هیچیک الگو های اسلامی نیستند. میزان "لا اکراه" است. انسان از زن و مرد تعلیم و تربیتی در آزادی باید ببیند و رشد کند. زن الگو، زن رشیدی است که زور نمی گوید و زور نمی پذیرد و در فطرت خویش رشد می کند. جامعه های ما رشد نمی کنند اگر زنان این جامعه ها از "اکراه" در خانه، در مدرسه، و... در جامعه، رها شوند و بیشترین توجه ها به رشد آنها ته باشد. چرا که رشد به باز شدن افق نیاز دارد اگر شما را عجب بیاید، باید بشنوید و به تجربه بگذارید و ببینید که افق جامعه را زنان، به فضل هنرمندی، می گشایند. جامعه ای که زنان آن در گذشته مانده باشند، رشد نمی کند.

پس اشکال در اسلام به مثابه راه رشد نیست، اشکال در ضدیت ملاتاریا با اسلام و آزادی و استقلال و رشد است. واقعیت را باید پذیرفت. اینک این ضد انقلاب است که حاکم است. این واقعیت را در روز های اول باید می پذیرفتیم. اگر آن روز ها به دعوت برای ایجاد جبهه ضد فاشیسم بنا مذهب پاسخ مساعد داده بودند، ما هنوز در این بحث ها نمانده بودیم. با وجود آنکه می بینید، هنوز می پرسید: اشکال در احکام دینی است و یا "تفسیر عقب مانده ای از متون اسلامی"؟ اشکال در اینست که متون ارسطویی است و به قول مرحوم میرزا محمود شهابی (ادوار فقه) تمامی فقه بر ۶ آیه متکی است. مراجعه به قرآن نیست. مراجعه به آرا ارسطو است. و تازه همان آرا نیز رعایت نمی شوند. زیرا قدرت توتالیتر، غیر ممکن است زن را سکس نماند و اختیار انحصاری آن را از دست فرو گذارد که بنا بر هیتلریسم، زن "ضعیفه" است و باید متعلق به دولت باشد! □



# ابرهای تیره در افق سیاسی خاورمیانه

نوشته: منصور تاراجی

• آیا سقوط شیمون پرز دفن قرارداد صلح است؟

• آیا نتیجه انتخابات اسرائیل بازگشت صوح کینه و نفرت و ستیز است؟

• آینده روابط فلسطین و اسرائیل چه خواهد بود؟

• اعراب می توانند جبهه واحدی در برابر اسرائیل بوجود آورند؟

آلوده به خون صدها پناهنده فلسطینی است که به توصیه او، چریک های مسیحی در اردوگاه های صبرا و شتیلا کشتار کردند. این ژنرال بازنشسته از مخالفان سرسخت قرارداد اسلو و حامی توسعه یهودیان مهاجر به سرزمین های اشغالی است.

- دیوید لوی، وزیر امور خارجه اسرائیل در سال ۱۹۹۰.

- دان مریدور، وزیر دادگستری دولت اسحق شامیر در سال ۱۹۸۸.

- آرئیل شارون، که در همه جنگ های اعراب و اسرائیل شرکت داشته است و هنگام حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ وزیر جنگ بود و پس از کشتار ها فلسطینی ها در صبرا و شتیلا مجبور به استعفا شد. شارون از مدافعان سرسخت اسرائیل بزرگ است.

## روباه های مکار

این روباه های مکار برای ساقط کردن شیمون پرز و صعود نتانیا هو به قله قدرت در جریان مبارزات انتخاباتی کیفیت ترین شیوه ها را به کار بردند. آنها صدها هزار اعلامیه پخش کردند که مادر پرز عرب است و او با آرا اعراب مسلمان اسرائیلی می خواهد، به کمک یاسر عرفات رهبر ضد یهودیان جهان، دوباره انتخاب شود. با تمام این تبلیغات، حزب کارگر توانست ۳۴ نماینده و حزب لیکود ۳۲ نماینده به "کنست" بفرستد. برنده واقعی انتخابات احزاب کوچک بودند از جمله یهودیان تندرو با ۲۲ نماینده، حزب مهاجران روسی به رهبری ناتان شارانسکی ۷ نماینده از ۱۲۰ نماینده به "کنست" فرستادند. حزب کمونیست که از حامیان اعراب اسرائیلی است و برای حفظ فرهنگ اعراب حتی طرفدار ایجاد یک دانشگاه مستقل عرب است موقعیت خود را تحکیم بخشید. درخشش احزاب کوچک در انتخابات اسرائیل بیانگر کم رنگ شدن هویت اسرائیلی جامعه و تقسیم آن به گروه های کوچک نژادی و مذهبی است. خرابی اوضاع اقتصادی اسرائیل و رشد بالای بیکاری بسین طبقات گوناگون جامعه به ویژه مهاجران روسی و اروپای شرقی که اکثرا از دانش فنی برخوردارند به شکست شیمون پرز کمک کرد.

## سهم بزرگتر

بدین ترتیب پیروزی نتانیا هو و احزاب افراطی مذهبی با نیم درصد بیشتر آرا نه تنها به زیان ملت فلسطین بل مردم اسرائیل نیز بود. سهم اسرائیلی ها در قرارداد صلح به مراتب بیشتر از سهم مردم فلسطین بود و رهبران فلسطینی ها آگاهانه به آن سهم بسیار کوچک قانع شدند زیرا دریافت بودند در ادامه ستیز و جنگ حتی این حداقل سهم را هم نمی یافتند.

پس از ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ رشد اقتصادی اسرائیل که وضع فلاکت باری را داشت اوج گرفت. طی سه سال اخیر به سبب گشوده شدن تدریجی دروازه های کشورهای عربی به روی اسرائیل، کالاهای این کشور بازار تازه ای یافتند. اسرائیل از قلعه ای که در آن محاصره شده بود خارج شد. تعداد نمایندگان سیاسی اسرائیل در خارج از چهل به یکصد و چهل رسید. اسرائیلیان راهی بازار های آسیا شدند و سرمایه گذاری خراجیان در اسرائیل به نحو چشم گیری

جامعه مدنی اسرائیل را بر ضد آن ها که طالب حکومت مذهبی یهود بودند برانگیخت ولی افسوس که دیری نمانید و با ترورهای انتحاری ماه فوریه و مارس ۱۹۹۶ فلسطینی ها در قلب اسرائیل، بازگشت صوح شروع شد و این بار زیر شعار "امنیت اسرائیل" جبهه حامیان صلح به شدت ناتوان گردید.

## خوشه های خشم

هم زمان با آن پرتاب چند موشک کاتیوشا به سوی یهودیان بدون تلفات جانی، بارانی از بمب و گلوله زیر عنوان "خوشه های خشم" بر کاشانه لبنانی های بی گناه فرود آمد و صدها تن قربانی به جای گذاشت. خشم جهانیان علیه اسرائیل برانگیخته شد و موقعیت شیمون پرز جانشین رابین در اسرائیل و جهان بسیار ناتوان گردید. در این میان آنان که بیش از همه زیان دیدند ملت فلسطین بود که با گام های استوار اما آرام در تلاش کسب استقلال کامل بود. متأسفانه ملت ها دیر از تاریخ پند می گیرند و این بار نیز.

در فدای انتخابات اسرائیل اطرافیان نتانیا هو اعلام کردند که برنامه او در سه "ته" و یک "بله" خلاصه می شود:

- "ته" به تقسیم بیت المقدس
- "ته" به استقلال ملت فلسطین
- "ته" به بازگرداندن جولان به سوریه
- "بله" به گسترش و تقویت یهودیان کوچ کرده به سرزمین های اشغالی فلسطینی ها

## سرخسخت ترین دشمنان فلسطینی ها

نتانیا هو سخنگوی سابق دولت دست راستی اسحق شامیر که در کنفرانس صلح مادرید (اکتبر ۱۹۹۱) شرکت داشت، به یاری سرسخت ترین دشمنان ملت فلسطین که یاسر عرفات را رهبر تروریست های جهان می شناسند و رابین و پرز را خائن به ملت اسرائیل، به قدرت رسید. اینان چه کسانی هستند؟

- اسحق مرده خای، فرمانده نیروهای اسرائیل در جنوب از جمله غزه در سال ۱۹۸۷ که بیکار انتفاضه شروع شد.

- بنیامین بگین پسر مناهیم بگین نخست وزیر اسبق اسرائیل که در سال ۱۹۹۲ در گذشت. بنیامین بگین در زمره "شاهزادگان لیکود است. -رافائل ایتان، ژنرالی که تهاجم اسرائیل به لبنان را در سال ۱۹۸۲ رهبری می کرد. دست های او

۲۹ مه ۱۹۹۶، رهبر حزب راستی لیکود به همت گورکن های قرارداد صلح فلسطین و اسرائیل، بر مسند نخست وزیری اسرائیل نشست. تندروهای فلسطینی و یهود اینک در انتظار دفن بیگانه هستند که پس از پنجاه سال جنگ و نفرت و کینه، در سیزدهم سپتامبر ۱۹۹۳ در واشینگتن بین یاسر عرفات و اسحق رابین بسته شد تا دو ملت در همزیستی مسالمت آمیز به سر برند و نه در میان شعله های جنگ. نظیر این پیشنهاد در سال ۱۹۴۸ توسط سازمان ملل متحد به رهبران دو قوم داده شد. بن گوزین، پایه گذار دولت اسرائیل، که در آن زمان بخش بسیار کوچکی از سرزمین فلسطین قلمرو او بود پذیرفت ولی اعراب جنگ را بر صلح ترجیح دادند بدون آنکه برآوردی درست از نیروهای خود و دشمنی که در پناه قدرت های بزرگ نظامی و مالی جهان قرار داشت، داشته باشند. پس از آن، چهار جنگ دیگر بین اعراب و یهودیان که محرک شروع همه آن ها اعراب بودند (۱۹۸۲-۱۹۷۳-۱۹۶۷-۱۹۵۶) روی داد و فرجام هر جنگ قوی و قوی تر شدن اسرائیل بود.

نتانیا هو، جوان ترین نخست وزیر تاریخ اسرائیل که در جنگ اول اعراب و اسرائیل به دنیا آمد، با سی هزار رای بیشتر بر شیمون پرز که در سال ۱۹۴۸ جوان ترین همکار بسن گورین بود و گنجینه ای از تجارب سیاسی زمان همراه داشت، فاتح آمد. سرنوشته سازترین انتخابات اسرائیل، افق سیاسی خاورمیانه را که آرام آرام در حال باز شدن بود، یکباره تیره و تار و پسر از ابهام کرد. نتانیا هو با شعار "امنیت اسرائیل برتر از همه" هنگامی به میدان مبارزه انتخاباتی آمد که وحشت از ناامنی بر اسرائیل و خاورمیانه سایه افکنده بود.

چهارم نوامبر ۱۹۹۵ که اسحق رابین نخست وزیر اسرائیل (حزب کارگر) در پایان بزرگ ترین میتینگ صلح یا گلوله جوانی که محصور "اسرائیل بزرگ" و گوش به فرمان متعصبان مذهب یهود بود از پای در آمد، حامیان صلح اسرائیل و فلسطین چنان نیرومند بودند که حزب کارگر به راحتی در انتخابات پیروز می شد. رابین فاتح جنگ شش روزه ۱۹۶۷ که با توصیه های زیرکانه شیمون پرز به قرارداد صلح "اسلو" رأی داده بود از اعتماد نظامیان بهره مند بود و قادر بود بار عظیم صلح را تا "قله" به دوش کشد. این نخستین ترور یک دولتمرد یهودی که طرح "اسرائیل بزرگ" را به زیاله دان تاریخ سیده بود، به دست یک صهیونیست، نفرت

# فمینیسم اسلامی

فمینیسم اسلامی از جمله مسائل بحث آمیزی است که تا بحال تعریف دقیقی از آن صورت نگرفته است و اینکه آیا اصولاً می‌باید تعریفی از آن ارائه داد حرف دیگری است. این موضوع نه تنها در کشور های غربی از سوژه های مطرح است بلکه در کشور های اسلامی هم به کرات از آن سخن می‌رود. اینکه ترکیب این واژه ها دقیق و درست است و تضادی را که بوجود می‌آورد چگونه قابل حل است موضوعی است که نوشته حاضر تلاش دارد بعنوان طرح مسئله به آن بپردازد و طبیعی است که حائز بحث و گفتگوی بسیاری است که ناشی از نظران متفاوت در این زمینه است به همین جهت آنچه در پی می‌خوانید در واقع طرح اشکال و مسائلی است که هر یک خود به تنهایی می‌توانند موضوع یک مقاله قرار گیرند و امید بر این است که در شماره های بعد به بحث های بیشتر و گوناگونتری در این عرصه پرداخته شود.

فمینیسم اسلامی را شاید بتوان برآمده از این وضعیت دانست که فعالیت زنان در جنبش های زنان در کشور های اسلامی مسیر متفاوتی از مسیر فعالیت زنان در کشور های غربی را پیموده است یعنی آنان ضمن اعتقاد به اینکه مسئله زنان مسئله ای جهانی است خواهان دور ماندن از سلطه زنان کشور های غربی در فعالیت های خود بوده اند. آنها بر این نظرند که زنان فمینیست غربی شرایط

اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و روانی زنان در کشور های اسلامی را درک نمی‌کنند و در پی پیاده کردن الگو های خود در این کشور ها هستند. "ایمان داوود" زن فعال فمینیست مصری می‌گوید:

"من فمینیسم هستم اما نه از نوع غربی آن. آنچه مرا از زنان فمینیست غربی به خشم می‌آورد، این است که به زیربنا های فرهنگی و شرایط خاص زندگی ما احترام نمی‌گذارند"

شرایط خاص سیاسی کشور های مسلمان با وجود تفاوت های شان با توجه به نوع حکومت هایشان عملاً نوع خاصی از فعالیت زنان را می‌طلبد که خواسته یا ناخواسته با مسایل حکومتی و سیاسی کشور شان تنیده شده است. هر چند که فعالیت زنان بهر حال فعالیتی سیاسی محسوب می‌شود ولی اشکالات و موانعی که در این کشور ها بر سر راه زنان قرار دارد درگیری دائم آنها با حکومت را موجب می‌شود. "فاطمه مرتیسی" نویسنده مراکش و از فعالین جنبش زنان که خود به نوعی مبلغ تئوری فمینیسم اسلامی است در یک سخنرانی می‌گوید:

"گر جنبش زنان در کشور های عربی نوعی فعالیت زنان وجود دارد که به علت عدم دموکراسی این امکان را نیافته است که بدون تسلط قسرای دولتی و یا سازمان امنیت و یا یک حزب سیاسی آن کشور به فعالیت خود ادامه دهد."

تودال سعداوی "زن نویسنده فمینیست مصری ضمن تأکید بر این نکته که بنیادگرایی را مسئله خاص کشور های اسلامی نمی‌دانند و وجود آنها را در کشور های غربی به نوعی دیگر تأکید می‌کند معتقد است که بنیادگرایان را در کشور های اسلامی حکومت های غربی تقویت می‌کنند و در کشور هایی مثل مصر که حکومت سیاسی با مذهب رابطه تنگاتنگی دارد زنان و فعالیت آنها بطور ویژه چه از سوی بنیادگرایان مذهبی و چه خود حکومت زیر ضربه قرار می‌گیرد.

بنابراین مسئله مبارزه زنان در کشور های اسلامی به دلیل نزدیکی حکومت و مذهب و رواج مذهب سنتی در میان زنان به نوع ویژه ای از مبارزه تبدیل شده است که می‌توان آنرا جنبش فمینیستی در کشور های اسلامی نامید. و به هیچوجه مفهوم آن این نیست که این زنان در چارچوب قوانین اسلامی برای حقوق زنان مبارزه می‌کنند بخصوص در هم آمیختگی حکومت سیاسی و مذهب و محدودیتی که مذهب در قوانین برای زنان ایجاد می‌کند آنها را از این نوع مبارزه باز می‌دارد یعنی مبارزه برای حقوق زنان در این کشور ها بهر حال از آنجا که مبارزه ای برای حقوق و قوانین مربوط به زن است با قوانین اسلامی که در دستور کار حکومت قرار دارند رو در رو قرار می‌گیرد. با وجود این واقعیت که در صد زیادی از زنان فعال

در این جنبش ها به اسلام اعتقاد دارند به معنای پذیرش قوانین ضد اسلامی نیست. پذیرش اسلام از سوی آنها مثل خیلی از اعتقادات مذهبی دیگر به شکل سنتی در این زنان وجود دارد و هر جا که منافع زنانه آنها با قوانین مذهبی رو در رو قرار گیرند طبیعی است که آنها راه منافع سیاسی، حقوقی خود را پی می‌گیرند. فعالیت زنان در کشور های اسلامی علیرغم ویژگیهای مشابهی که دارند در یک سطح نیست چرا که بطور نمونه هنوز در بعضی از کشور های اسلامی ختته زنان وجود دارد و در بعضی از جا های دیگر زنان به حد اقل حقوق اجتماعی و سیاسی دست یافته اند. اما مسئله مورد توجه در این مقاله موضوع وضعیت زنان در ایران و برخورد آنها با فمینیسم است.

فعالیت زنان از جنبش تنباکو به بعد همواره مبارزه ای برای خواسته های سیاسی و در کنار مردان بوده است و حتی خواسته های صنفی آنها هم در چارچوب فعالیتهای سیاسی مردان معنی پیدا کرده است. فعالیتهای آنها همواره در درون گروه های سیاسی و برای اهدافی مشترک با مردان صورت گرفته است. انقلاب و حضور گسترده آنها در میدان مبارزه و مبارزات بعدی آنها هم هر چند با نام خواسته های زنان اما در درون سازمانهای سیاسی صورت گرفت و راه مبارزاتی آنها توسط رهنمود های مردانه گروه های سیاسی مشخص شده بود.

در فضای سیاسی فعلی ایران برای اولین بار مسئله فمینیسم مطرح شده است. حضور گسترده زنان در عرصه های مختلف فرهنگی و اجتماعی علیرغم مشکلات فراوان دست و پا گیری که وجود دارد چشم گیر است. تعداد زنان نویسنده و شاعر و هنرمند فزونی یافته است که بهر حال اندیشه هائی نور ا به میان زنان می‌برند. فعالیت این گروه زنان را می‌باید مجزا مورد بررسی قرار داد. به عنوان زنان روشنفکری یا اندیشه زنانه و اعتقاد به برابری حقوق زن و مرد و خلق آثاری در این زمینه در یک کشور اسلامی با حکومت اسلامی و قوانین خاص آن و طبیعی است که اثر هنری آنها در جا هائی هم به مذاق حکومت خوش نیاید.

گروه دیگری از زنان در ایران وجود دارند که بطور متشکل در گروه های اسلامی و یا احزاب سیاسی مسلمان در حکومت برای "حقوق زنان" به تعبیر خود مبارزه می‌کنند که نمایندگان آنها به عنوان نمایندگان زن در مجلس حضور دارند و بدیهی است که اندیشه و کردار آنها در راستای اهداف احزاب و اندیشه سیاسی مذهبی شان باشد که با فمینیسم ربطی پیدا نمی‌کند و در واقع همان شعبه زنان گروه های سیاسی مذهبی هستند که در خیلی از جا ها منافعی با منافع توده های زنان در تناقض قرار می‌گیرد. اندیشه و خط مشی این گروه زنان حتی با

توده زنان مذهبی سنتی همخوانی ندارد و هر چند که اینجا و آنجا شعار هائمی هم برای دفاع از حقوق زنان میدهند که بیشتر نوعی نقش سویاپ اطمینان برای حکومت را دارد تا گفته شود که در اسلام همه چیز وجود دارد حتی فمینیسم!

این گروه زنان نمی توانند به عنوان گروه طرفدار حقوق زنان در این نوشته مورد بحث ما باشند. اما حضور گروهی از زنان با اندیشه مذهبی اما معتقد به برابری حقوق زن و مرد و تلاش برای یافتن راه حل های میانی در این زمینه گروهی هستند که نمی توان بی اعتنا از آنها گذشت. این گروه که شاید "مجله زنان" را بتوان نماینده خط فکری آنها دانست، گروهی است که از نظر اندیشه در مسائل زنان رو به جلو دارد و اینکه در کجا بهر حال با اسلام در تضادی جدی قرار می گیرد حرف دیگری است اما اگر سمت و سوی آگاهی زنان گامهای جدی برداشته است.

بررسی "مجله زنان" از شماره اول تا شماره ۲۵ آن سیر تکاملی را طی کرده است و با اینکه بارها مورد حمله قرار گرفته اما استوار ایستاده است. بطور نمونه چاپ مطلبی درباره فروغ فرخزاد برای اولین بار در یکی از شماره های آن جنجال بزرگی را برانگیخت اما این موضوع نه تنها آنها را از چاپ نوشته های بعدی در این مورد بازداشت بلکه گویی آگاهانه آنها را بر سر نوشتن دوباره و سه باره برانگیخت. چاپ مطالب مختلف در برخورد با اندیشه مردسالارانه در جامعه از کار هائی است که بطور مرتب مجله زنان انجام میدهد. این نشریه مرتب به چاپ مطالبی در مورد قوانین اسلامی می پردازد. لازم به تذکر است که در اینجا قصد دفاع و جانبداری همه جانبه از این خط فکری نیست و با این خوشبینی که گویا تحولی جدی در مورد مسئله زنان در ایران در حال اتفاق افتادن است، حرف بر سر واقعیت وجودی یک حرکت است که در فضای مذهبی سنت زده مردسالارانه ایران مثبت است و حای آگاهی هائی که سودمند است.

در برخورد به قوانین اسلامی به نوشته نویسندگانی برمی خوریم که خود طلبه حوزه علمیه قم هستند و با نامهای مستعار زنانه در مجله مطلب می نویسند. در برخورد به قوانین اسلامی بطور نمونه می توان از بحث های "مینا یادگار آزادی" که خود از جامعه روحانیت است نام برد او در شماره ۵ مجله زنان در مورد قضاوت زن می نویسد:

"اگر مرد قاضی می شود، زن نیز می تواند بشود. اگر مرد مرجعیت را بدست می گیرد، زن نیز می تواند مگر در موردی که دین به صراحت و به اقتضای طبع زن، حکمی را مخصوص وی بداند..."

او در پایان این بحث می نویسد:

در پاسخ به گروهی می پردازم که معتقدند سرشت زن لطیف تر از مرد است و سریعتر دچار احساسات می شود. در نتیجه قادر به تشخیص حق از نا حق نیست. آنچه باید گفت اینست که اشکال این گروه خواسته و ناخواسته پیش از آنکه متوجه زن بشود بهخلاق بر می گردد و اگر زنان معتقدند که در آفرینش خداوند نقص وجود ندارد و نمی توانند ادعا کنند که لطافت سرشت و عمق احساسات زن او را دچار نقص می کند و اگر اعتقاد آنان خلاف این است باید از مینا به بحث اعتقادی با آنان نشست و تفکر شان را درباره زن به باوری جز به خدانشناسی و اسلام مربوط دانست.

طبیعی است که از این بحث ها نمی توان انتظار زیادی داشت و همیشه این احتمال وجود دارد که اسلام در کاغذ زوروقی پیچیده شده شود و زنان به این سمت و سو کشیده شوند که اگر بدنبال احقاق حقی می گردید اسلام می تواند راه نجاتی باشد. اما واقعیت وجودی این تفکر را هم نمی توان نادیده گرفت.

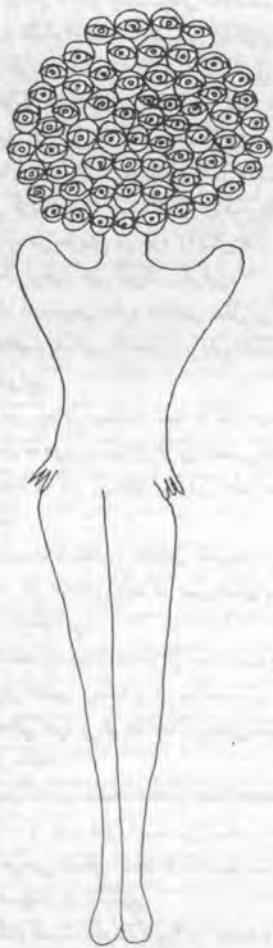
شاید تنها تعریفی که بتوان از فعالیت این گروه زنان بدست داد این باشد که اینها گروهی از زنان مسلمان هستند با اندیشه برابری حقوق زن و مرد که تلاش می کنند در یک کشور با حکومت اسلامی برای احقاق حقوق خود مبارزه کنند و بدیهی است که بعد ها هم همچون گذشته در تضادی جدیتر با مذهب اسلام قرار گیرند که با می باید خواسته های خود را محدود کنند و یا با تفکر اسلامی خود در جدال قرار گیرند.

فمینیسم اسلامی در عین حال می تواند خوشایند متفکرین و ککارگزاران حکومت اسلامی باشد تا با آن زنان را زیر چتر اسلام گرد آورند و هر جا که خواستند پا را از گلیم خود دراز تر کنند اسلام را به یاد شان آورند و باز هم یک چارچوب حساب شده برای خواسته های آنها ایجاد کنند.

واقعیت قضیه اما اینست در جائی که هنوز زنان به حکم اسلام سنگسار می شوند، هنوز حق قضاوت ندارند و دهها و دهها قوانین ضد زن دیگر و وقتی هنوز در کنفرانس جهانی زنان در پکن بر سر جایگزینی حکم انصاف بجای برابری جدل درمی گیرد در زمانی که یکی از اهداف جدی بنیادگرایان مسلمان زنان هستند چگونه می توان راه حلی میانی بین اسلام و فمینیست یافت و در نهایت آنها را با هم ترکیب کرد و کدام زنان می توانند با زنائی که معتقدند در اسلام برابری کامل زن و مرد رعایت شده است در زیر یک چادر گرد آیند؟

همانطور که در آغاز هم گفته شد فمینیسم اسلامی مسئله ای نیست که در یک نوشته با پاسخ آری و یا نه قبول یا رد شود و این نوشته تنها هدف طرح این بحث را داشت و می توان در شماره های بعد به بررسی اندیشه های اندیشه پردازانی که به این تئوری اعتقاد دارند

پرداخت. می توان به بحث در این مورد پرداخت که علت پرداختن غربیان به این مسئله چیست و آیا این اندیشه در کشور های غربی هم می تواند بستری داشته باشد و اصولاً گرد آوردن همه زنان مسلمان از کشور های مختلف اسلامی با سیر تکاملی و تفکری متفاوت درست است؟ و یا برای حرکتی که در حال حاضر در ایران در جریان است چه نامی می توان نهاد و اینکه می باید برای این جریان نامی یافت و تنها پذیرش این نکته که زنان مسلمانی با اندیشه فمینیستی در نقاط مختلف دنیا در جنبش های زنان در حال مبارزه هستند کافی نیست؟ و آیا دخیل کردن اسلام در این میان نمی تواند سد راهی برای مبارزه زنان باشد؟ و یا اینکه می باید تفسیر تازه ای از اسلام بدست داد که به نعل و به میخ با تئوری های فمینیستی هم خوانی داشته باشد که در آن صورت می تواند یک طیف از فمینیسم با طیفی از اسلام در جائی و یا در زمانی در یک بستر قرار گیرد و آیا این همان نفس راحتی نیست که جامعه مردسالار می کشد چرا که بهر حال مذهب حامی حقوق اوست.



۳۵  
دیده  
۶۰

# رشد هر جامعه در گرو رشد زنان آن جامعه است!

به جای رشد واپس می رود. همانسان که جامعه های مسافرگار "استسلام" گشته اند و زن که عرصه اندیشه و عمل او آینده است، بکسره زندانی روابط قدرت و استسلام است. از این روایت که در روزهای بعد از کودتا وقتی خیانت به امید را به شکل نامه ای به هسمر می نوشتم از نخستین نگرانی ها که اظهار کرده ام اینست که ملاتاریا از نو زنان را به زندان استسلام باز گرداند و راه رشد را بر ملتی ببندد. بر این باور بودم و هستم که رشد هر جامعه ای در گرو رشد زنان آن جامعه است.

۶ - زن را فضل مادری است

از فضل های شش گانه در تورات و انجیل هیچ نیست. نقص ها چرا. جای کمتر تردید نیست که در پیام های موسی و عیسی (ع) همان شش فضل بوده اند. زیرا هیچ ممکن نیست پیامی خطاب به زن و مرد باشد و زنان همه نقص و مردان را همه کمال بخواند و انتظار داشته باشد زنان آن را اجابت کنند. در اوستا یکچند از فضل ها و در قرآن بر همه این فضل ها تصریح شده است.

در کتاب "زن و زناشویی" این فضل ها را شرح کرده ام. و از آنجا که محقق نباید تحقیق را رها کند مطالعه فضل پنج را پس گرفتیم به مناسبت پریش شما، سمت یابی عمومی آن را بدست دادیم.

این فضل ها تصریحات قرآن هستند و همانطور که می بینید با وجود گذشت ۱۵ سال ملاتاریا حتی یک جمله ردید به آن نوشته اند. در چاپ جدید زن و زناشویی فصلی را به منزلت زن در اسلام که در استسلام (دین توجیه گر استبداد) وارونه گشته است، اختصاص داده ام. پس ایراد اصلی اینست که اسلام روش آزادی را به استسلام، روش اطاعت مطلق از قدرت برگردانده و موقعیت زن را تا حد "شینی جنسی پوشیده" پست کرده است و به آن پنچ نقص رنگ دینی بخشیده اند و از همین جا، سد های سخت در برابر رشد جامعه بوجود آورده اند. در همین جا تاکید کنم همین ایراد را بر رژیم پهلوی وارد می دانستم. در آن نظام همین دیدگاه عمومی حاکم بود. شاه سابق مدعی شد "زن تنها باید زیبا و فریبا باشد" و "زنان حتی یک آشپز نیز به تاریخ نداده اند" ...

هر دیدگاهی الگوهای درخور پیدا می کند. زن الگو نظام شاه که بود و زن الگوی نظام ملاتاریا کیست؟ در خانواده پهلوی چند زن تحصیل کرده

جوید که از دیرگاه، در دین ها رسوب کرده و آنها را نیز از خود بیگانه ساخته است.

شما خود می دانید که برغم "بیان مترقی"، در جامعه های کمونیستی و در سازمانهای کمونیستی نیز در عمل رفتار ها از این دیدگاه پیروی می کرده اند. این دیدگاه چنان رایج و عمومی است که درباره زن از همه چیز بحث می شود جز آنچه اساسی است. یعنی این دیدگاه در دوران معاصر تبیین و توجیه علمی در فرودیسیم نیز پیدا کرد: ناریسیم و پاسیویسم و مازوخیسم سه مولفه شخصیت روانی زن هستند!

برغم کار هائی نظیر نوشته های سیمون دوبوار و الیزابت بادنتر و میشل فوکو و... امروز بخش غالب ادبیات و هنر و تبلیغات و سائل ارتباط جمعی از همین دیدگاه تبعیت می کنند. در نظام سرمایه داری سلطه گر نیز جز این دیدگاه نمی تواند حاکم شود.

پس آن انقلاب بنیادی که می باید در فکر زن و مرد پدید آید، تغییر اصل راهنما از ثنویت تک محوری به توحید و نشاندن ۶ فضل است که راست و حق هستند، به جای این ۵ نقص که دروغ و باطلند:

۱ - زن مزرعه حیات است، بنابراین

۲ - زن هنرمند است و خطر می کند و در ماورای ممکن در می آید و راه رشد رابه روی خود و مرد و بنابراین جامعه می گشاید. به رشد

زنان باید تقدم بخشید. تا زن فضل خویش را نیروورد، جامعه رشد نمی کند. بنابراین

۳ - اندیشمندی است که به اندیشیدن در نسا اندیشه ها راغب است و در باورمندی به معنویت بیشتر میل می کند. بنابراین

۴ - "ضعیفه" نیست، توانا است. به تن مرد را اغوای جنسی نمی کند. زن و مرد دارای جاذبه عقلانی و نیز جنسی بر یکدیگرند.

۵ - بنا بر نص قرآن مرد به زن اطمینان خاطر می یابد و از دلهره می رهد. آدمی از ابتلی و تجربه بنا بر اینکه آینده ناشناخته است می ترسد. سارتر بر دلهره از ناشناخته فلسفه آزادی خویش را نیز ساخته است: نفی وضعیتی که در آنیم و جستی که در آینده می رژیم و دلهره ای که از ترسیدن به وعده گاه پیدا می کنیم. این ترس نزد مردان بیشتر است. زنان بنا بر فضل هنرمندی با اطمینان خاطر به ماورای ممکن درمی آیند. جامعه ای که در آن زنان محافظه کار می شوند و زندانی روابط شخصی قدرت و پایبند گذشته می مانند، جامعه ای می شود که

● تفاوت دیدگاههای شما به عنوان یک شخصیت ملی-اسلامی درمسأله زن در مقایسه با آنچه هم اکنون در جمهوری اسلامی بنام اسلام و قرآن اجرا میشود کدامند؟ آیا دیدگاههای شما نوعی رفرم دراسلام و امروزی کردن آنست یا اینکه اساسا منبعث از نص

قرآن و احادیث معتبر پیامبر اسلام است؟ ایرادات اصلی شما به سیاست زمامداران جمهوری اسلامی در باره زن کدامند؟ آیا اساسا معتقدید که زنان ایران پس از انقلاب بهمن دستاوردهای معینی در جهت بهبود موقعیت اجتماعی و حقوق انسانی خود داشته اند یا نه؟ اگر آری کدامند؟

■ در یونان قدیم فیلسوفان مخالف مردم سالاری، نظام اجتماعی هرمی شکل را نظام طبیعی خواندند. فلسفه ای که بر اصل ثنویت تک محوری ساختند، توجیه کننده نظام طبیعی خلقت بود. در این نظام نخبه های مرد در راس هرم و زنان به عنوان "دون انسان" در قاعده هرم قرار می گرفتند و ۵ دسته نقص بزرگ پیدا کردند

۱ - زن به تن خویش در مرد واکنش های جنسی هیستریک بوجود می آورد. بنابراین،

۲ - توان اندیشیدن ندارد (ناقص عقل) و لیاقت درک مفاهیم عالی را ندارد و باورمند نمی شود. بنابراین

۳ - درخور عشق نیست و تنها به کار هوس می آید. فضل مادری را نیز بر او روا ندیدند و بر آن بودند که کار زن تنها پروردن تخم مرد در رحم است.

۴ - همدست شیطان و عامل تخریب و مرگ است. (در هر جنایتی باید در پی جای پای زن شد و ...) بنابراین

۵ - ستاننده اطمینان خاطر از مرد است چرا که دائم کارش افسون و فتنه و فریب است. زن مانع رشد و تعالی مرد و هر جامعه ای می شود که او را مهار نکند.

این آن بیان از زن است که در همه جامعه ها رواج یافته، با نظام های اجتماعی که بر محور قدرت، هرمی شکل شدند و ماندند سازگاری جسته و همچنان بر جاست.

این دیدگاه است که نه تنها در جامعه های اسلامی که در همه جامعه ها بر رفتارها حاکم است. در غرب امروز برغم کوششها که گروه های پیشرو از زن و مرد بکار می برند، دید عمومی نسبت به زن همچنان با دیدگاهی یکسانی می



محروم کردن زنان از شرکت در ولایت جمهوری مردم ستمی بزرگ بر جامعه است. نه تنها زنان حق دارند در اداره و رهبری جامعه شرکت کنند و می توانند عالی ترین مقام ها را تصدی کنند، بلکه سلامت جامعه ایجاب می کند کار چنان تغییر کند که وقت آزاد لازم برای آنکه زنان بتوانند در دو نوع دیگر کار شرکت واقعی کنند، فراهم آید.

یک رشته کارها که زندگی در جامعه سرمایه داری، انجامشان را ایجاب می کند دیگر برای او وقتی برای پرداختن به دو نوع دیگر کار، رهبری و کار علم و ابداع و ابتکار نمی ماند.

پس آن تدبیر مالی آزاد کننده است که نابرابری طبیعی زن را جبران کند و به زن امکان دهد در رهبری جامعه شرکت کند. از اینجا پاسخ پرسش شما بدست می آید: محروم کردن زنان از شرکت در ولایت جمهوری مردم ستم بزرگ بر جامعه است. نه تنها زنان حق دارند در اداره و رهبری

جامعه شرکت کنند و می توانند عالی ترین مقامها را تصدی کنند، بلکه سلامت جامعه ایجاب می کند ساخت کار چنان تغییر کند که وقت آزاد لازم برای آنکه زنان بتوانند در دو نوع دیگر کار، شرکت واقعی کنند، فراهم آید.

بدینترار زن باید آزاد باشد شغل داشته باشد. افزون بر آن در کارخانه، حق دریافت کارمزد را دارد. درآمد خانواده به زن و شوهر تعلق دارد و او برابر کاری که می کند بر آن حق دارد. نه تنها بی عدالتی کنونی (طول کار روزانه زنان بیشتر از مردان است) باید به عدالت بازگردد، بلکه اقتضای کمال عدالت اینست که زمان کار زنان کوتاه تر شود تا آنها بتوانند در دو نوع کار دیگر شرکت کنند.

اینک ممکن است گفته شود - یک بار خانمی در اجتماعی خطاب به اینجانب گفت - چرا به سود زن و زیان مرد نابرابری مقرر گشته است. اما با توجه به توضیحی که دادم آشکار است زهدن آثار وابستگی قرون، به تاسمین حد اکثر استقلال و آزادی زن میسر می شود. علاوه بر اینکه بطور طبیعی زمان کار زن - در بیرون خانه - از زمان کار مرد کوتاه تر است.

با این توضیح روشن می شود که هدف قانون گذاری اسلامی تامین حد اکثر استقلال و آزادی زن بوده است. تغییر ناپذیرها، فضلها هستند که فطرت زن بشمارند و قرآن تبدیل آنها را ستمگری می داند و هست. وگرنه زن و مرد می توانند هر ترتیب دیگری خواستند در کار آورند.

پس اگر به راستی قصد یافتن عادلانه ترین راه حلها باشد به جای تکرار نیمی از حقیقت که بزرگترین دروغهاست، مجموع مقررات مالی قرآن با راه حلهای دیگر، بطور بسی طرفانه سنجیده می شود. اگر راه حلی یافت شود که با توجه به واقعیتها به زن استقلال بیشتر و آزادی فزونیتر و امکان رشد و توسعه تر را بدهد به هیچ دلیلی نمی توان از پذیرفتن آن سرباز زد. تعیین

دیوار چینی نیز بر گرد دختر بکشی، جز بر "حرص جنسی" نیفزوده ای. همانطور که تجربه رژیم ملاتاریا مسلم می کند این روش سبب گسترش فساد های جنسی نیز می شود. بدیهی است اگر کار تعلیم و تربیت پرورش فضل های دختر و پسر شد و این دو، در یکدیگر به چشم، انسان های برابری نگریستند که به فضلها که دارند، یار یکدیگر در جریان رشد و آزادی می شوند، از اعتیاد به تحریکهای جنسی نیز می آسایند.

و بنابراین هر تدبیری باید رشد انسان، از زن و مرد را در فضلها که دارد ممکن بگرداند. اینک بیرسم:

مناسب ترین تدبیر مالی که حد اکثر آزادی را برای زن فراهم آورد و به او امکان بدهد در جامعه به فضل های خویش فعال شود کدام است؟ اما اینکه "زن نصف مرد ارث می برد" جزئی از حقیقت و بنابراین دروغ بزرگ است. چرا که مرد تنها نیست. مرد + همسر + فرزندان یک ارث می برد و زن به تنهایی یک ارث. زیرا مرد باید هزینه خود و همسر و فرزندان را تامین کند و زن، هیچ هزینه ای را بر عهده ندارد. اگر ازدواج کند هزینه خود او نیز بر شوهر اوست.

در دنیای امروز چند در صد خانواده ها صاحب ثروتی هستند و ارث مهمی بر جا می گذارند؟ و اگر بنا شود برابری مالی برقرار کنیم، بدینسان که زن و مرد برابر ارث ببرند و هزینه خانه را نیز برابر بر عهده بگیرند، به چه کسی ستم می شود؟ به مرد یا به زن؟ وضع موجود زنان در جهان امروز پاسخ این پرسش را می دهد. در آمریکای لاتین و شرق دور، ۴۰ در صد زنان کفیل خرج خانواده نیز هستند: به عنوان نیروی کار به عنوان سکس مورد بهره برداری قرار می گیرند و باید خرج خانه را نیز بپردازند!

در غرب صنعتی که بیکاری گسترش می یابد به این فکر افتاده اند که از نو کار خانه را ارزشمند بسازند و بابت کار خانه به زن مزد بپردازند و می دانند که تمایلهای مترقی بنا بر این راه چاره مخالفند. در حقیقت نیز این راه حل نیمی از حقیقت و بنابراین دروغ بزرگ است. زیرا:

این ساخت کار در جامعه است که باید تغییر کند: در حال حاضر ستم بزرگ تر به زنان و جامعه اینست که زن باید کار تولیدی بکند و به کار فرزندان و خانه بپردازد. اگر هر زن بطور متوسط دو فرزند به دنیا بیاورد همواره از لحاظ زمان کار تولیدی از مرد عقب تر است. انجام

وجود دارند؟ زنان تحصیل کرده خانواده های روحانیان حاکم کیانند؟ به موقعیت زن - به رغم زن ستانی تبلیغاتی - نزد گروه های توتالیتر، توجه کنید، دیدگاه واقعی آنها را در می یابید.

● چه احکامی از اسلام و قرآن در باره زن غیر قابل تغییر و کدامها قابل تغییرند و انطباق آنها با موازین حقوق بشر ضرورت دارد؟

آیا اساساً شما به تفسیر مدرن از احکام اسلام درباره زن اعتقاد دارید یا اینکه آنها را کافی و جامع الاطراف می شمارید؟ در این مبحث به طور مشخص پاسخ به مقوله های زیر مورد نظر است:

الف- موضوع ارث و نابرابری میان حق دختر و پسر

ب- مسأله چند زنی و مجازات های نظیر سنگسار کردن زن

ج- موضوع نابرابری شهادت زن و مرد، حق قضاوت، انتخاب به برخی مقامات بالای حکومتی، نظیر پست ریاست جمهوری، رئیس حکومت و امثال آن

■ نخست بیرسم: آیا مقصود اینست که حکم محکومیتی علیه اسلام صادر شود؟ و هنوز از یک قرن تجربه تلخ درس نگرفته ایم؟ اگر مقصود صدور حکم محکومیت و تکرار آزموده است به استناد نیمی از حقیقت، یا بزرگ ترین دروغ، می توان اسلام را مجرم ساخت و حکم به محکومیتش داد. اما اگر قصد بررسی برای تمیز راست از دروغ است، نصف حقیقت را نمی توان "نابرابری" گرداند و به استناد آن طرف شوال را در برابر یک حکم و یک جبر قرار داد و از او پرسید موضع شما چیست؟ شما می دانید زبانی که با حکم شروع می کند زبان فریب است.

و این زبان فریب را عمده استسلام فراوان بکار می برند. برای مثال حجاب را واجب می کنند. اما آن را با وارونه کردن واجبی که قرآن بدان تصریح می کند، همراه می سازند. توضیح بدهم: قرآن تصریح می کند که انسان را از زن و مرد بر فطرت آفریده است (سوره های دوم آیه ۳۰ و شوری آیه ۱۱). پس تعلیم و تربیت باید انسان را از فطرت خویش بیگانه نکند. اگر از کودکی به پسر آموختی که دختر "انبان شهوت" است و به دختر او را موجودی باوراندی که بعد جنسی، اگر نه تنها بعد که بعد اصلی او است و باید "محفوظ" باشد و او موجودی ناقص و ضعیف است، حجاب را الفها کرده ای. به جای چادر

کننده شرایط واقعی هستند. برای مثال در جامعه وفور، مقررات مالی به چکار می آیند؟ آن ستم که شده است و هیچ با دین و بی دینی به آن ایراد نمی گیرد، انگار انسانیت زن در فضل ها است که او را است.

درباره چند زنی، در "زن و زناشویی" با تفصیل تمام، تصریح قرآن و نظر های "فقهی" را مورد بحث قرار داده ام. در اینجا مجال باز آوردن آن به تفصیل نیست. طالبان به کتاب، به خصوص مبحث "زناشویی در اسلام و استسلام" مراجعه خواهند فرمود. روشی که قرآن پیشنهاد می کند چند زنی نیست، ترک چند زنی است. به ترتیبی که به حقوق اساسی زن زیان نرساند. آیه تصریح می کند که اگر می توانید عدالت کنید با بیشتر از یک زن ازدواج کنید و اگر نمی توانید تنها با یک زن ازدواج کنید و نمی توانید. مسئولیت تبدیل راست به دروغ بزرگ بر عهده آنها است که "و نمی توانید" را نا دیده گرفته اند و آن را از آیه حذف کرده اند و مسئولیت بزرگتر با آنها است که این دروغ سازی را توجیه نیز کرده اند. شگفتا! تا طلوع اسلام، دو دین یهودیت و مسیحیت چند زنی را جایز می دانستند و اسلام، اول و تنها دین است که در زناشویی، عدالت را میزان کرد و خطاب به مردان فرمود: مرد را دو قلب نیست و رویه را یک زن و یک شوهری قرار داد. امروز در آن دو دین، بنا بر تک زنی و تک شوهری است و در اسلام بنا بر چند زنی!

و دروغ بزرگ دیگری نیز گفته اند: باز به تصریح قرآن در ازدواج ایجاب با زن است و این او است که شوهر می گیرند. باز تنها در اسلام است که این حق به زن داده شده است و به نام اسلام است که این حق از زن ستانده شده است. تا آنجا که آقای خمینی، به پدر دختر شیر خوار خود اجازه می دهد او را به ازدواج مردی در آورد و...! در شهادت دادن - که حقی نیز نیست و وظیفه و مسئولیتی است - نا برابری نیست. بستگی به مورد دارد. در یک جا، زن بیشتر اطلاع دارد. در یک جا مرد. در "حقوق بشر در قرآن" فهرست کاملتری از این حقوق و ترتیب استقرار واقعی آنها را گرد آورده ام. از جمله می خوانید اگر مردی هسر خویش را متهم کرد، هر دو، برابر سوگند یاد می کنند و شهادت زن مسموع می شود و نه مرد. هم به دلیل برابری، هم به دلیل اصل برائت و هم به دلیل عارف بودن انسان بر نفس خویش. اعتنا به شهادت و اعتبار آن با قاضی است و بهیچ رو ربطی به نابرابری زن با مرد ندارد که بنا بر نص، زن و مرد برابر آفریده شده اند.

به ترتیبی که در "زن و زناشویی" و در "اصول حاکم بر قضاوت اسلامی" و "حقوق بشر در قرآن" می خوانید، به حقوق زنان بیشتر توجه شده است و این بدان خاطر که خلاصی از آثار مرد سالاری، به روزگاران دراز و از راه قرار گرفتن

روابط اجتماعی بر پایه حقوق و وظایف، میسر می شود. و بدیهی است که مجازاتها اغلب غیر اسلامی و ماخوذ از فقه مسیحی و یهودی هستند و ناقض اصول دهگانه ای هستند که قرآن بر قضاوت حاکم می کند.

● از آنجا که گفتگوهای زیادی درباره اظهارات شما در مورد سوی زن، اثرات تشعشع آن بر مرد، بر سر زبان هاست، لطفاً توضیح دهید که آیا واقعا شما مطلبی درباره آن در تلویزیون جمهوری اسلامی گفته اید؟ اساساً نظر شما درباره حجاب زن و موضوع آزادی پوشش زن چیست؟

■ افزون بر سی سال است که همسر و اینجانب، تاریخ ایران و کشور های اسلامی، کتابها که درباره زن نوشته اند، ادبیات ایران، کتابها و مقاله ها که در غرب نوشته اند، خوانده و فیش کرده ایم. فراوان مقاله و کتاب در زبان فارسی و فرانسه نوشته ایم. سخنرانیها کرده و در سمینار ها و بحث های آزاد شرکت کرده ایم. در تاریخ طولانی ایران و کشور های اسلامی، کوشش ما نخستین کوشش برای تغییر طرز فکر ها و آزادی راستین زن، نه از بیرون که از درون است. در زن و زناشویی، آرا پیشرو ترین اندیشه های غرب را مورد ارزیابی قرار داده ایم. در اندیشه هایی که تازه در غرب پیدا شده اند، راقم این سطور، هموطن شما، فضل تقدم داشته است و هنوز اندیشه های بسیار است که زمان می خواهد تا به آنها برسند و اینک چه باید گفت در حق کسانی که از آنهمه، هیچ نخواندند و نشنیدند و یک جمله دروغ را شنیدند و هستند کسانی که می گویند خود حاضر بوده اند و به چشم خویش اینجانب را در حال ادای جمله دیده و جمله را از زبان اینجانب شنیده اند!

در بحث آزاد برلن، برای اولین بار یکی از این جماعت "جرات" کرد و در حضور خود اینجانب گفت حاضر بوده و از زبان اینجانب شنیده است. او و امثال او باکی ندارند خود را تحقیر کنند فقط برای اینکه دروغی را به گردن اینجانب بگذارند. در حقیقت اگر حاضر بوده اند و شنیده اند باید انتقاد می کردند و یاد شان می رود که هم خود را حقیر می کنند و همه زندانی دروغ می سازند و هم طرز فکر خود را بروز می دهند. در حقیقت تا کسی زن را "شیئی جنسی" نداند، نمی تواند این دروغ را بسازد و یا باور کند. اما چرا این دروغ را می سازند؟ زیرا فکر می کنند با این دروغ اینجانب را در بند بدترین سانسور ها که سانسور ذهنی است گرفتار می کنند: زن و مرد ایرانی نوشته های کسی را که گفته است "موی زن اشعه دارد" نمی خوانند!

اما دروغی که ساخته اند دلگرمی به تمامی به اینجانب می دهد. زیرا در ۳۰ سال کار خطانی که بتواند به آن بچسبند نیافته اند. وگرنه دروغی را که طرز فکر منحط سازندگان آن را آشکار

■ توجه می دهم که اینجانب نمی دانم - هنوز نیز - که موی زن اشعه تولید می کند یا نمی کند و به این دلیل زن باید حجاب داشته باشد. پس چون نگفته ام تکذیب می کنم.

■ فکر می کنند با این دروغ اینجانب را در بند بدترین سانسور ها که سانسور ذهنی است گرفتار می کنند: زن و مرد ایرانی نوشته های کسی را که گفته است "موی زن اشعه دارد" نمی خوانند!

می کند، نمی ساختند. از دروغی که دو دسته زور پرست "سلطنت طلب" و استالینیست در خارج از کشور ساخته اند و اینجانب تا به خارج از کشور بیایم، کمتر اطلاعی از این دروغ نداشتم. در کارنامه خطاب به ملاتاریا می نوشتم: زیر مو، زنان مغز نیز دارند. چرا شما به مو چسبیده اید و هیچ به فکر آموزش و پرورش مغز زن نیستید؟ وقتی کتاب زن و زناشویی را که در ایران آماده چاپ شده بود، دزدیدند، به فکر از نو نوشتن کتاب نمودم. به مهاجرت که آمدم و در اینجا از دروغ آگاه شدم، با خود گفتم تا وقتی طرز فکر ها درباره زن همان طرز فکر ارسطویی است و امکان می دهد دروغی از این نوع ساخت بایسته ترین کار ها، ادامه کوشش برای تغییر این طرز فکر است. این شد که کتاب را از نو نوشتم. در هر نوبت مطالعه ای جدید را بر آن افزودم. چنانکه در پاسخ به پرسش های شما نکات جدید را که یافته ام با خوانندگان شما در میان گذاشتم و زمان رایه شهادت می طلبم که در سالهای پایان قرن بیستم زورپرستان ایرانی متناسب طرز فکر خویش دروغی تا این اندازه ساده لوحانه ساختند و خود را در زندانی از دروغ که خود می دانستند ساخته اند، از کوشش رشد و آزادی باز داشتند.

بهر رو کتاب در ایران چاپ شده است و سخنرانی و گفت شنود در محل تلویزیون ایران را نیز در بر دارد. و به تازگی دانستم که در ۱۹۸۲ به انگلیسی نیز چاپ شده است. بنا بر کتاب چاپ شده (ص ۹۹ چاپ ششم) خانمی سوال می کند: "ثابت شده است که موی سر زن اشعه ای تولید می کند که روی مرد اثر می گذارد. بطوریکه این باعث می شود که مرد از حالت عادی خارج شود. حالا از شما می خواهم بگوئید که این نظریه تا چه اندازه درست است؟"

و توجه می دهم که اینجانب نمی دانم - هنوز نیز - که موی زن اشعه تولید می کند یا نمی کند و به این دلیل زن باید حجاب داشته باشد. پس چون نگفته ام تکذیب می کنم. زیرا مصمم

هستم با این روش تخریبی مبارزه را به پیروزی برسانم. چرا باید گذاشت به ضرب تکرار دروغ، زور پرستان آزادگان را از میدان بدر ببرند؟ در ایران، این روش باید از میان برود. خدا می داند و بس چه استعدادها که در برابر اینگونه روشهای مغرب، از پا درآمده اند و همه می دانیم اگر در ایران جریان اندیشه به وجود نمی آید و ایرانیان رشد نمی کنند، یکی به دلیل مقابله نکردن با این روشهای تخریبی است.

بهر رو در پاسخ گفته ام. زن و مرد باید بر یکدیگر جاذبه داشته باشند. "باید تمامی این تاثیرات در روابط زناشویی تمام و کمال وجود داشته باشد و نه اینکه نباشد. یعنی هر زنی حق دارد از مرد لذت ببرد و هر مردی هم از زن (البته در چارچوب زناشویی) و این حق طبیعی و فطری بشر است و در اسلام نیز تمام منع های رابطه جنسی در بین زن و شوهر از بین رفته است. در قدیم منع های جنسی در جوامع بشری خیلی زیاد بود و هنوز هم وجود دارد. ولی اسلام همه اینها را نقض کرده است. معینا الان بسیاری ناکامیهای جنسی وجود دارد که علتش همین منع هانی است که از قرنهای قبل در دستگاههای اطلاعاتی ما بجا مانده و ماندگار شده است. پس باید این جاذبه وجود داشته باشد که اگر نباشد زن و مرد از هم فرار خواهند کرد. منتهی ما حرف مان اینست که اینگونه تاثیرات نقش سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هم پیدا کنند یا نه؟ و آیا بالاخره به تبلیغ و جا افتادن و حاکم شدن ایدئولوژی زور منجر می شود؟ و الا ما نکتیم که آن از بین برود. به عکس، عقیده من اینست که این تاثیرات این نقشها را از روابط اجتماعی از دست بدهد، تن آزاد شده و تازه جاذبه بدست آورده و عشق هم معنی می یابد. و تازه زناشویی هم مفهوم پیدا می کند. و منظور ما این نبود که بخواهیم این تاثیرات را از بین ببریم. به عکس می خواهیم اینها جای خودشان و طبیعت خودشان را بدست آورده و در نتیجه واقعیت خودشان را بدست بیاورند. مسئله همین بود.

بدینقرار دروغ سازان سخن اینجانب را وارونه ساخته اند و چه بیچاره مردمی هستند!

با آنکه سوال کننده می خواست بداند آیا بدلیل اثرات موسی زن بر مرد، حجاب واجب گذشته است، پذیرفته ام که:

"اگر قرار بود اینگونه تاثیرات نباشد که زن و مرد با هم جمع نمی شدند و اصلا بشری به وجود نمی آمد. ناچار باید جاذبه ها باشند و بر هم اثر بکنند. و این نظریه علمی علی الاصول صحیح است. منتهی مطلب اینست که آیا این "صحیح" نقش "اجتماعی" هم پیدا بکند یا نکند. تمام حرف همینجاست. نوع پوششی که ما پیشنهاد می کنیم که شما زنان و مردان ایران بسازید، باید نوع پوششی باشد که به شما امکان بدهد که

تمام این تاثیرات در روابط زناشویی به تمام کمال وجود داشته باشد و نه اینکه نباشد."

پرش و پاسخ را به تمامه آوردم. کسانی که به خود زحمت خواندن کتاب زن و زناشویی را بدهند، متوجه می شوند که در مذاهب زن نمی باید به شوهر تمایل جنسی ابراز می کرد و سانسورهای جنسی از اسباب ناکامیهای زناشوییها هستند. پس در همان صحبت آزاد کردن ذهنها از عامل بدترین ناکامیهای جنسی و در نتیجه زناشوییها بوده است. و کلمه ای از زبان اینجانب بیرون نیامده است که چون موی زن بر مرد جاذبه دارد، حجاب واجب است! اما درباره پرش شما پیرامون حجاب باید عرض کنم که دو مبحث از کتاب زن و زناشویی به این مسئله اختصاص یافته است. طالبان تفصیل به کتاب مراجعه می فرمایند.

**■ نوع پوشش من و شما نباید بر اساس رابطه زور باشد. زیرا نوع پوشش را نمی توان با زور به جامعه قبولاند.**

اجمال اینکه تا وقتی روابط اجتماعی، روابط قدرت است و سکس نقش مهم در این رابطه بازی می کند، حجاب و بی حجایی از دروغهای بزرگ زمان ما و دوره های پیش، هست و بوده است. زیرا وقتی روابط جنسی ترجمان عشق نیستند، ترجمان روابط قوا هستند، در حجاب، بی حجایی و در بی حجایی، حجاب هست. مطالعات فراوانی در جامعه های مختلف انجام گرفته اند. بنا بر آنها حتی وقتی زن عریان می شود تا مردی را مجنون کند، ترکیبی از پوشیدنی و نپوشیدنی بوجود می آورد تا او را به "دام اندازد" و چنین است وقتی زنی پوشیده دلبری می کند. بنا براین اگر بخواهیم در بند تروریسم و بمانیم و بخواهیم حق را بگوئیم، نه با حجاب وجود دارد و نه بی حجاب.

در همه نظامهای اجتماعی بخصوص در استبدادها قدرت حاکم از جمله، از طریق سکس می کوشد مهار جامعه را بدست آورد و در دست نگاه دارد. "سکس" را امری خطرناک می گرداند و زن در برابر وسوسه های آن ضعیف. پس باید اختیار سکس در دست زن نباشد. بدینقرار، آن پوشش اسلامی است که زن را صاحب اختیار خود کند. سکس او را از دست قدرت سیاسی و قدرت سرمایه، آزاد بگرداند. در دو آیه ای که قرآن به پوشش زنان و مردان اختصاص داده است جز این نخواست است که "سکس" را زور و وسیله زور سازند و اختیار آن را نیز به غیر زن نداده است.

حجاب بدین شکل را به روایت تاریخ "عمر" - به احتمال از ایرانیان اخذ کرده - مقرر کرده است. از زنان آن عصر، نوه ابوبکر حجاب نمی پوشید و می گفت: "خداوند توانا مرا به زیبایی از دیگران ممتاز کرده است. می خواهم اشخاص این زیبایی را ببینند و به برتری من اعتراف کنند." از نواده های علی (ع) سکینه در همان قرن اول هجری حجاب نمی پوشید. در مجالس با مردان به گفتگو می نشست. قرنهای پیش از زنان اروپائی، او بود که مجالس ادبی، هنری و نیز علمی تشکیل می داد.

یادآوری این امر بجاست که سخنرانی و پرش و پاسخ در تلویزیون، بعد از امر خمینی به حجاب اجباری بود. کسی که به قم رفت و سخنان او را در پاریس بیادش آورد، و او را به لغو رویه اش ناگزیر کرد من بودم. در آن ایام چه کسی را یاری مخالفت با حجاب اجباری بود؟ خویست به نشریات آن ایام رجوعی بفرمائید و ببینید از شخصیتها، کیست آن کس که به خود یاری اظهار نظر داده است؟ آنها اظهار نظری با این صراحت. آنها در پاسخ آن سوال، و نیز در پاسخ پرشی بعد از آن:

سوال - با وجود مطرح بودن مسئله حجاب در جامعه و نیز روزنامه ها نظر شما به عنوان یک روشنفکر مسلمان درباره حجاب چیست؟

جواب: همه اینها را که شرح دادم نظر بنده راجع به حجاب بود. اولاً گفتم که نوع پوشش من و شما نباید بر اساس رابطه زور باشد. زیرا نوع پوشش را نمی توان با زور به جامعه قبولاند. اصلاً عقیده من اینست که نوع پوشش شما بسیار کننده اینست که شما زور بکار می برید یا نمی برید. اصلاً نوع پوششتان ایدئولوژی شما را می گوید. و اگر قرار باشد که لباسی را به زور به کسی بیوشانند، خوب این همان چیزی است که می خواهیم نباشد. زیرا ما می خواهیم زور نباشد. ثانیا برای اینکه در روابط اجتماعی ما زور اساس قرار نگیرد، پوشش باید به زن و مرد امکان بدهد که از رابطه تن با تن، به عنوان یک رابطه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی آزاد بشوند.

اینک می پرسم وقتی با وجود شش بار (ممکن است بعد از چاپ ششم نیز چاپ شده باشد که اینجانب خبر ندارم) چاپ شدن به صورت کتاب تا قبل از کودتای خرداد ۶۰ (از آن پس سانسور شده است) با وجود پخش از تلویزیون و چاپ در روزنامه ها، کسانی باشند و سخن را ۱۸۰ درجه وارونه بسازند اینطور کسان می توانند بی غرض باشند؟ به این با غرض و مرضها می گویم قصد شما یا اسلام ستیزی و یا بنی صدر ستیزی و یا هر دو است. اما نیک که بیاندیشید می بینید با خود می ستیزند و با آزادی می ستیزند. زیرا راه حل نه دین ستیزی که دروغ ستیزی است. از تجربه ملتها درس بگیرید. انقلاب و توسازی بقیه در صفحه ۸

# فراز و نشیب های آموزش و اشتغال زنان در سال های پس از انقلاب

س. پیوندی

آموزش و اشتغال زنان عرصه هایی هستند که در میان بحث های اجتماعی سالهای اخیر در ایران جای برجسته ای را بخود اختصاص داده اند. در دوره پس از ۱۳۵۷، به مسائل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که مانع از مشارکت فعال زنان در جامعه می شدند، سمتگیری مذهبی و سیاست های محدود کننده جمهوری اسلامی هم اضافه شدند که از این جنبه توجه پژوهشگران را بیش از گذشته به این دو پدیده جلب کرده اند. سوال مرکزی در این پژوهش هاتاثیرات واقعی سیاست های جمهوری اسلامی بر زندگی زنان و به ویژه در دو عرصه آموزش و اشتغال زنان است. آیا در سالهای پس از انقلاب، آنگونه که از ابتدا تصور می شد، ما شاهد روند های منفی در این دو زمینه بوده ایم؟ آیا آموزش و اشتغال زنان تحولات منفی را از سر می گذرانند؟ جامعه زنان ایران چگونه با سیاست ها و گرایش های اسلامی نهاد سیاسی کنار آمده است و کنش متقابل ایندو چه پی آمدهایی داشته اند؟ مقاله حاضر می کوشد بطور فشرده به برخی از این سئوالات پاسخ دهد.

## آموزش زنان: جبران عقب ماندگی ها

از دهه چهل شمسی به اینسو از نظر کمی دختران همواره از رشدی بالاتر از پسران برخوردار بوده اند ولی با وجود کاهش منظم فاصله میان ایندو، هنوز پسران در همه سطوح آموزشی از وضعیت بهتری برخوردارند.

مقایسه ۱۵ سال قبل و بعد از انقلاب نشان می دهد که در مجموع بجز دانشگاه ها، دختران از نظر کمی توانسته اند آهنگ رشد برتر خود نسبت به پسران را حفظ کنند و در عرصه هایی مانند سواد آموزی در سال های پس از ۱۳۵۷ با اختلاف زیاد مردان را پشت سر گذارند (جدول ۱ و ۳).

لگر میزان سواد (۱) را شاخص برخورداری از آموزش بدانیم، آمار های مربوط به نرخ با سواد در ایران می توانند به ما در شناخت وضعیت کمک کنند. در سال ۱۳۳۵ فقط ۷ درصد زنان ما با سواد بوده اند (۲)، این نسبت در سال ۱۳۷۲، ده برابر (۷۰ درصد) شده است. در حالیکه ایندو

آموزش زنان و دختران در ایران، مانند بسیاری از کشور های دیگر جهان در ابتدای شکل گیری نظام آموزشی مدرن و دوره اولیه گسترش مدارس به سبک امروزی نتوانست پایبندی آموزش پسران رشد کند. در نتیجه شکاف میان میزان برخورداری از آموزش در میان پسران و دختران یکی از واقعیت های مهم نظام آموزش ایران را در چند دهه اخیر تشکیل می داده است. در میان اولین آموزشگاههای جدید که بدست مسیونر های آمریکایی و اروپایی در شهر های مختلف ایران در سالهای بعد از ۱۸۳ بوجود آمدند تعداد اندکی به دختران تعلق داشتند. اولین مدرسه دخترانه با ۴۰ دانش آموز در سال ۱۸۳۸ در تبریز شروع بکار کرد. در تهران ۴ سال پس از انقلاب مشروطیت ۷۶ مدرسه پسرانه با بیش از ۸ هزار دانش آموز و ۴۷ مدرسه دخترانه با حدود ۲۲۰۰ دانش آموز وجود داشت. ۳۵ سال بعد از ۲۳ هزار دانش آموز تهران فقط ۶۷۰۰ نفر (۲۹ درصد) دختر بودند در حالیکه در میان شهرستانهایی این شکاف به مراتب عظیم تر بود و از حدود ۷۸ هزار نفر دانش آموز چیزی حدود ۱۱ هزار نفر (۱۴ درصد) دختر بودند.



اجتماعی تربیت می شوند؟ اگر تفاوت زن و مرد را بعنوان یک داده جسمی، اجتماعی و روانی در جامعه ایران در نظر آوریم، باید دید این پدیده چگونه در مضمون آموزش و نیز سمنگیری های نظام بازتاب می یابند؟

سمنگیری های کنونی نظام آموزشی و نتایج فوری آنها پژوهنده را در یافتن پاسخ به سئوالات فوق دچار نشواری های فراوانی نمی سازند. مثال کافی است نگاهی به توزیع کم و بیش هدایت شده دختران و پسران در رشته های مختلف بیفکنیم تا به فعالیت موثر نظام آموزش در شکل گیری نقش های خاص هر یک از دو گروه پی ببریم. دختران در دوره متوسطه از ورود به رشته های فنی و کشاورزی منع می شوند، فقط یک چهارم دانش آموزان رشته های ریاضی را دختران تشکیل می دهند. در دانشگاهها تا یکسال پیش دختران از انتخاب بیش از ۸۰ رشته مهندسی و فنی و هنری محروم بودند، دختران فقط ۶ درصد دانشجویان رشته های مهندسی و فنی، ۳ درصد رشته های کشاورزی را تشکیل می دهند.

مضمون کتابهای درسی دختران را بطور همه جانبه برای ایفای نقشی که مطلوب نهاد سیاسی است آماده می کنند. در مجموعه کتابهای درسی جایگاه و حضور زن تحت تاثیر دو داده کلیدی است: نخست آنکه خانواده و نه فرد واحد اجتماعی اصلی است. بنابراین نقش مرد و زن بیش از هر چیز در رابطه با جایگاه آنها در خانواده قابل درک است. دوم آنکه زن و مرد دو انسان اجتماعی برابر نیستند و بیشتر مکمل یکدیگرند.



در کتاب تعلیمات اجتماعی کلاس چهارم دبستان می خوانیم: معمولاً پدر بیرون از خانه کار می کند او وظیفه دارد برای همسر و فرزندانش خوراک، لباس و سایر وسایل زندگی را تهیه کند. مادر نیز معمولاً کارهای داخل خانه را انجام می دهد. او غذا می پزد، خانه را پاکیزه نگاه می دارد، بچه ها را پرورش می دهد و آنها را در انجام تکالیف مدرسه راهنمایی می کند. البته چند سطر پایین تر گفته می شود که زن گاهی هم در بیرون از خانه کار می کند، اما آنچه از نظر کتابهای درسی هنجار است و همه جا در متون و تصاویر با نقت رعایت شده است همین هویت زن است. در مجموعه کتابهای ابتدایی (فارسی - تعلیمات اجتماعی) ۹۴ درصد تصاویر کار مردانه است و یا در مشاغل که در یک بررسی مقایسه ای میان کتاب های درسی دوره ابتدایی قبل و بعد از انقلاب که توسط پژوهشکده علوم اجتماعی در ایران انجام شده است، به موارد بسیار جالب از دگرگونی در کتابهای درسی، «مردانه تر» شدن آنها، دستکاری تصاویر، حذف دختران و یا حجاب دار کردن آنها اشاره شده است. تصاویر مربوط به کار زنان و

یعنی اگر شاخص برابری میان زن و مرد در سال ۱۳۳۵ فقط ۳۳ درصد و در سال ۱۳۵۵، ۷۴ بود، در سال ۱۳۷۲ این رقم به ۸۳ درصد رسیده است (جدول ۲ و ۴). در دوره بعد از انقلاب یعنی طی سالهای ۷۰-۱۳۵۷ به جمعیت با سواد ایران هر سال ۶ درصد اضافه شده است، این نسبت برای زنان حدود ۸ درصد است. تعداد زنان با سواد ایران در سالهای پس از انقلاب ۳ برابر شده است در حالیکه در همین دوره تعداد مردان با سواد دو برابر شده است. بیسوادترین بخش جمعیت ما را زنان روستایی تشکیل می دهند که نرخ سواد آموزی در میان آنها از ۵۵ درصد تجاوز نمی کند و در برخی مناطق مانند بلوچستان و آذربایجان غربی از ۳۰ درصد هم کمتر است.

آهنگ رشد کمی بر شتاب آموزش دختران در سال های پس از ۱۳۵۷ هم به توسعه آموزش رسمی در آموزشگاه ها مربوط است و هم فعالیت های چشمگیر نهضت سواد آموزی را در برمی گیرد.

در بررسی تحولات آموزشی نمی توان و نباید فقط به رشد کمی اعداد بسنده کرد. مسئله ای که شاید به همان اندازه رشد کمی اهمیت داشته باشد، اینست که مضمون این آموزش چیست؟ در عرصه ویژه بحث کنونی سؤال مرکزی اینست که چه آموزشی به دختران داده می شود و آنها برای کدام نقش اجتماعی تربیت می شوند؟

در سطح نظام رسمی آموزش، طی ۱۵ سال از ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۲ همانگونه که جدول شماره ۳ نشان می دهد، دختران در همه موارد از رشد کمی بالا تری نسبت به پسران برخوردارند. تنها مورد قابل بحث دانشگاه هاست که بخاطر سهمیه ای بودن تعداد دختران و پسران در عمل نسبت حدود ۳۰ درصد برای دختران در همه سالهای گذشته ثابت مانده است و تبعیض هایی که در این زمینه ها علیه دختران اعمال می شود، در عمل امکان برخورداری آزادانه دختران از آموزش عالی را از میان می برد.

در طی سالهای پس از انقلاب حضور زنان در فعالیت های سواد آموزی بسیار چشمگیر بوده است و تعداد آنها در دوره های مختلف به دو برابر تعداد مردان بالغ می شود. این پدیده بویژه از آن نظر قابل توجه است که فعالیت های سواد آموزی بطور عمده در محلات مردمی و روستا ها صورت می پذیرند و زنان بالا تر از ۲۰ سال را در برمی گیرد. پدیده ای که در تحلیل داده های آموزشی نباید از نظر دور بماند، تفاوت های بسیار اساسی میان استانهای ایران و نیز مناطق شهری و روستایی آنهاست. بررسی آمار های منتشر شده نشان می دهد که نابرابری میان زنان در سطح مناطق به مراتب بیشتر از مردان است.

### کدام آموزش برای دختران

در بررسی تحولات آموزشی نمی توان و نباید فقط به رشد کمی اعداد بسنده کرد. مسئله ای که شاید به همان اندازه رشد کمی اهمیت داشته باشد، اینست که مضمون این آموزش چیست؟ در عرصه ویژه بحث کنونی سؤال مرکزی اینست که چه آموزشی به دختران داده می شود و آنها برای کدام نقش

یا اشاره به این موضوع فقط در عرصه آموزشی، بهداشت، کشاورزی و صنایع دستی صورت می گیرد و مثال های مشاغل دیگر همگی مردانه اند.

تصویری که از زن در کتابهای درسی ارائه می شود، بدون تردید تفاوت محسوسی با تصویر زن سنتی - مذهبی جامعه ما دارد. این زن تا حدود معینی با رعایت ارزش های اسلامی مورد نظر کتاب "فرد اجتماعی" است ولی نقش مادر، خواهر یا همسر بودن او بسیار برجسته است.

مساعد ما شاهد رشد کند اشتغال زنان در بخش های مختلف هستیم. بطوریکه سهم زنان در کل جمعیت فعال ایران از ده درصد در سال ۳۵ به ۱۵ درصد در سال ۱۳۵۵ رسید. در همین دوره سهم زنان فعال در جمعیت ۱۰ سال و بیشتر زنان از ۹ درصد در سال ۳۵ تا ۱۳ درصد در سال ۵۵ بالا رفت (جدول ۵) مقایسه این اعداد نشان می دهند که با وجود افزایش نسبت ها، اشتغال زنان را هنوز باید امری حاشیه ای در مجموعه جمعیت فعال قلمداد کرد... هر چند آمار های ارائه شده همه جنبه های اشتغال زنان به ویژه در محیط های روستائی را در بر نمی گیرند، اما تا حدودی گرایش های مسلط را بیان می کنند.



گزارش دفتر جمعیت و نیروی انسانی سازمان برنامه در سال ۱۳۵۷ اعتراف می کند که با وجود تلاش ها و مساعی زیادی که در دهه گذشته (۵۷ - ۱۳۴۷) بکار برده شده با وجود فرصت های زیاد اشتغال که برای زنان ایجاد شده، میزان فعالیت زنان تا حدودی ثابت مانده است.

مهرنگیز کار در کتاب خود تحت عنوان "زنان در بازار کار ایران" با اشاره به این تحقیق به مجموعه عوامل می پردازد که عامل این کندی و دیرپایی ساختار های سنتی در زمینه اشتغال زنان هستند.

تصویری که از زن در کتابهای درسی ارائه می شود، بدون تردید تفاوت محسوسی با تصویر زن سنتی - مذهبی جامعه ما دارد. این زن تا حدود معینی با رعایت ارزش های اسلامی مورد نظر کتاب "فرد اجتماعی" است ولی نقش مادر، خواهر یا همسر بودن او بسیار برجسته است. او در عرصه هایی که در جامعه اسلامی مجاز است کار می کند، اما پیش از آن باید مادر خوب، زن مهربان، خواهر دلسوز و دختر سر بزیر این یا آن مرد باشد. از این جنبه شاید بتوان زن مطلوب کتابهای درسی را نمونه زنی دانست که بقول فرهاد خسرو خاور به قهقرا رفته است. او هر چند دیگر زن سنتی نیست، ولی همزمان با زن اجتماعی و شهروند برابر حقوق جامعه مدنی هم آشکارا فاصله دارد.

جدول ۱: درصد پاسودان بر حسب نقاط شهری و روستائی و جنس

کل کشور		مناطق شهری		مناطق روستائی	
مرد	زن	مرد	زن	مرد	زن
۲۲	۷	۴۵	۲۱	۱۱	۱
۱۳۳۵					
۴۰	۱۸	۶۱	۳۸	۲۵	۴
۱۳۴۵					
۵۹	۳۶	۷۴	۵۶	۴۴	۱۷
۱۳۵۵					
۷۱	۵۲	۸۰	۶۵	۶۰	۳۶
۱۳۶۵					
۸۱	۶۷	۸۷	۷۷	۷۳	۵۴
۱۳۷۰					

### سقوط اشتغال زنان

بسیاری از سازمان های بین المللی و نیز پژوهشگران مسائل اشتغال زنان به این گرایش دارند که توسعه امر اشتغال زنان در هر کشور را با پیشرفت آموزش زنان مربوط سازند و آنرا تابعی از سطح سواد زنان بحساب آورند. تجربه ایران در سالهای پیش از انقلاب کارائی این تئوری ما را با تردید های جدی روبرو می سازند.

در سالهای پیش از انقلاب با وجود رشد چشمگیر آموزش زنان و نیز سیاست های موافق دولت های وقت و زمینه قانونی

این عوامل به وضعیت و ترکیب بخش های مختلف اقتصادی، ساختارهای تولیدی، آموزش زنان، مسائل فرهنگی و ذهنیت مردان و زنان جامعه ما مربوطند. برای مثال طی سال های ۳۷-۱۳۳۵ با وجود رشد کمی شمار زنان شاغل، در مجموع مشاغل زنان از تنوع محدودی برخوردارند و زنان به طور عمده در بخش های صنایع نساجی، کشاورزی، آموزش و بهداشت و خدمات دفتری مشغولند.

وضعیت اشتغال زنان در سال های پس از ۱۳۵۷ دستخوش تغییرات مهمی می شود. این تغییرات که سمت اصلی آن را کاهش سهم زنان در کل اشتغال و در نیروی انسانی فعال تشکیل می دهد، بیشتر از آنکه ریشه در مشکلات و رکود اقتصادی داشته باشد، از عوامل سیاسی و ایدئولوژیکی ناشی می شود. (فاطمه مقدم، ۱۳۷۴، ص ۳۵۰)

### دربرسی تحولات اشتغال زنان در کنار عوامل اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژی و فرهنگی نباید همزمان به بعد اجتماعی پدیده کم بها داد.

جدول ۳: درصد رشد متوسط سالانه (۱۳۵۷-۱۳۷۲)

پسران	دختران	
۵	۷	ابتدائی
۷	۹	راهنمائی
۵	۷	متوسطه
۱	۰	آموزش فنی
-۵,۱	۲	حرفه ای
۱	-	کشاورزی
۷	۶	آموزش عالی

جدول ۲: شاخص برابری مرد و زن (۱۰۰ برابری کامل)

روستا	شهر	کل	
۹	۴۷	۳۲	۱۳۳۵
۱۶	۶۲	۴۵	۱۳۴۵
۳۹	۷۶	۶۱	۱۳۵۵
۶۰	۸۱	۷۳	۱۳۶۵
۷۴	۸۹	۸۳	۱۳۷۰

جدول ۵: جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر زنان ایران بر حسب موقعیت

جمع	جمعیت غیر فعال			جمعیت فعال		
	غیره	خانه دار	محصل	بیکار	شاغل	
۱۰۰	۸	۸۰	۳	۰	۹	۱۳۳۵
۱۰۰	۷	۷۳	۷	۱	۱۲	۱۳۴۵
۱۰۰	۳	۶۹	۱۵	۲	۱۱	۱۳۵۵
۱۰۰	۷	۶۹	۱۷	۱۲	۶	۱۳۶۵
۱۰۰	۶	۶۴	۲۲	۲	۷	۱۳۷۰

جدول ۴: نسبت تعداد دانش آموزان دختر به پسر

	۱۳۷۲	۱۳۶۵	۱۳۵۵
ابتدائی	۸۹	۷۸	۶۷
راهنمائی	۷۸	۶۴	۵۶
متوسطه	۸۳	۷۵	۶۶
آموزش عالی	۴۰	۴۱	۴۲

وضعیت اشتغال زنان در سال های پس از ۱۳۵۷ دستخوش تغییرات مهمی می شود. این تغییرات که سمت اصلی آن را کاهش سهم زنان در کل اشتغال و در نیروی انسانی فعال تشکیل می دهد، بیشتر از آنکه ریشه در مشکلات و رکود اقتصادی داشته باشد، از عوامل سیاسی و ایدئولوژیکی ناشی می شود

حالی که همزمان شمار زنان در بخش دولتی به دلیل نیاز مشخص به حضور آنها (آموزش و بهداشت) به طور منظم افزایش یافته است. برای مثال يك قلم در بخش نساجی، طی سال های پس از انقلاب، از تعداد زنان شاغل ۴۰۰ هزار نفر کاسته شده است. این تحولات سبب شده اند در کنار کاهش وزن نسبی زنان در جمعیت شاغل، در ترکیب زنان شاغل کسانی که دارای تحصیلات متوسطه و عالی باشند در مقایسه با مردان از سهم بیشتری برخوردار شوند. همزمان و علیرغم سهم چشمگیر زنان تحصیل کرده در جمعیت شاغل این گروه، در آنچه مربوط به مدیریت

در سال های پس از انقلاب، بر پایه آمارهای منتشر شده سهم زنان در کل جمعیت فعال از ۱۵ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۱۰ درصد در سال ۶۵ و ۱۱ درصد در سال ۷۰ رسیده است. سهم زنان فعال در کل جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر از ۱۳ درصد در آستانه انقلاب به ۸ درصد در سال ۶۵ و ۹ درصد در سال ۷۰ رسیده است. در همین دوره شمار زنان خانه دار به طور متوسط ۳ درصد در سال و زنان شاغل فقط ۱ درصد در سال افزایش یافته است.

تغییرات اساسی در دوره پس از انقلاب به کاهش چشمگیر شمار زنان کارگر در صنایع بزرگ و صنایع خانگی مربوطند. در

تنظیم و تصویب قوانین و مناسبات جدید یا سعی دائمی در استخراج، تطبیق و استناد آنها به اصول و احکام اسلامی و بالاخره بروز تکانه‌ها و شورشهای همراه با تعصبات و رهبری مذهبی در مواقع رفرمهای اجتماعی مترقی، را بی تردید نمیتوان در شکل گیری، ایجاد و تدوام این وضعیت اجتماعی مشابه نادیده گرفت.

امروز تفکیک مذهب از فرهنگ و باور های سنتی جوامع اسلامی که اخیرا سعی میشود پایه اصلی عقب ماندگی و مشکلات اجتماعی زنان در عصر جهان مدرن قلمداد شوند، با توجه به این نقش و تاثیر تاریخی و مداوم، غیر ممکن و دور از واقعیت است.

در اینکه در این جوامع سنت ها و نگرش های مردسالارانه خود را در حجاب مذهب و اعتقاد به احکام اسلامی پنهان داشته و میدارند، هیچ تردیدی نیست. اما فرآیند تحکیم و بقای مردسالاری همواره با آموزه های مذهبی و اعتقادات دینی همراه بوده و هست. نه تنها نقش و تاثیرات ذکر شده ناشی از مذهب موجب ایجاد موقعیت برتر مردان و تسلط آنان بر زنان در ملاحظات مهم اجتماعی شده، بلکه قدمت این همراهی امکان تشخیص رابطه علت و معلولی میان مذهب و سنتهای پدرسالارانه را مشکل و تا حدی غیرممکن میسازد. از همین رو نیز نسبت اندازی و مقابله بر هر کدام منجر به بی اعتباری و ضربه به آن دیگری میگردد که بالطبع این پدیده نمیتواند با بی تفاوتی نیرو های معتقد و پایبند به هر دو، مواجه نگردد. در آن جنایاتی که امروز در کشور هایی نظیر مصر، الجزایر، پاکستان، بنگلادش از سوی بنیادگرایان اسلامی شاهد هستیم که در حقیقت شکل حاد و افراطی تر همان سیاستهایی است که رژیم جمهوری اسلامی به مقتضای زور و زمان به کمک ابزار حکومتی و در شکل قانون بر جامعه حاکم نموده است، چگونه میتوان حساب تحریکهای مذهبی مردم و سنتهای پدرسالارانه را از هم جدا نمود؟! اگر در جوامع باز و مدرن قرنهاست به نخالت مذهب در تعیین تکلیف روش و مناسبات زندگی اجتماعی و خصوصی شهروندان و همچنین به نقش آن بعنوان پشتوانه و حافظ مناسبات مردسالاری خاتمه داده شده و مبارزه برای کسب حقوق انسانی زنان بر بستر از بحثهای علمی، روششناسی فردی و اجتماعی با استفاده از تدبیر دموکراتیک و با ارزیابی از تجربه های عینی - اجتماعی و با اتکا به پشتوانه قوی حمایتهای مردمی و دولتی به آرامی و بصورت برگشت ناپذیر، راه خود را به جلو گشوده و می گشاید، اما ما امروز در کشور خود و در کشورهای های مشابه {ناگزیریم} باز بدلیل همان ملاحظات و ترسهای کهنه، از بیان و برخورد مستقیم به نقش تاریخی مذهب در ترچا زدن جامعه در روابط سنتی عقب مانده غیر عادلانه نابرابر علیه زنان پرهیز داشته و احتمال آن کم نیست در لحظه ای که تجربه نخالت تام و کامل دین در سیاست و برقراری یک نظام حکومتی دینی یعنی تجربه ایران به عینه به شکست انجامیده، بار دیگر بعضی از روشنفکران لائیک بویژه در ایران بدلیل {مصلحتهای سیاسی} خود از زیر بار پذیرش مسئولیت مستقیم ایستادگی قاطع و بدون ابهام در مقابل الگو ها و ارزشهای تحمیلی سیاستمداران، مبلغین و جنبشهای مذهبی چه در حکومت و چه در خارج از آن و روشنگری بی پرده علیه نقش مخرب، منحرف کننده و بازدارنده آنها شانه خالی کنند.

توجه به این کمبود و ضعف عظیم در ایران بویژه از سوی آن نیرو هایی بسیار اهمیت مییابد که هنوز در نیافته اند، اگر چه شاید ما هنوز برای رهائی کامل از مناسبات سنتی و کهنه یک جامعه بسته و عقب مانده، فاقد آن ذهنیت اجتماعی و فرهنگی مناسبیم و اگر چه در مبارزه سیاسی علیه رژیم که پاسدار و حافظ چنین مناسباتی است، فاقد آن ابزار برنده لازمیم، اما به رغم این محرومیت، مجاز نیستیم در روشن سازی نقش مذهب در پیدایش چنین ذهنیت و فرهنگی دچار سهل انگاری و اغماض شده و بعضا از روی ناتوانی و درماندگی به اتخاذ سیاستهای مماشات جویانه و تسلیم طلبانه از نوع سال ۴۲ و دوران انقلاب اسلامی، روی آوریم. □

تجربه مجموعه ای از حوادث و خیزش های کوچک و بزرگ اجتماعی - سیاسی بویژه تجربه انقلاب اسلامی ۵۷ و نتایج آن به ما زنان ایرانی آموخته است که نگرش ها و جنبش های اجتماعی از زاویه تاثیربخشی تاریخی مورد بررسی و ارزش گذاریند. مذهب، نگرش مذهبی و جنبش های اسلامی بنیادگرایانه نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

آنچه امروز در کشور های مسلمان نشین جاری است یعنی حیات فعال سیاسی حرکتهای اسلامی و یا جنبش های بنیادگرایانه مسلمانان که عموما تلاشی برای بازگشت به بنیانهای اعتقادات مذهبی و بنای جامعه ای "آرمانی" بر پایه الگو ها و احکام اسلام را در دستور کار خود قرار داده اند، بدون در نظر داشتن سرعت تاثیر تحولات جهانی بر اینگونه جوامع از یک سو و نقش بازدارنده و انحرافی این تلاشها در مسیر تحولات تاریخی - اجتماعی از سوی دیگر، قابل فهم و بررسی نیستند. اثر منفی این جدال و کشمکش در کند شدن روند خروج این جوامع از بن بست عقب ماندگی در تجربه مشخص ایران اثبات شده و ما را تا حد زیادی بی نیاز از حدس، گمان و پیشگوییهای نظری میسازد.

به موازات سرعت یابی تحولات گسترده جهانی، شرایط و نرهای زندگی انسانها نه تنها در کشور های مدرن و پیشرفته به عنوان مرکز ثقل این تحولات، بلکه بدلیل بهم پیوستگی فزاینده جهان در کشور های دیگر نیز بسرعت دستخوش تغییر و دگرگونی شده و میشوند. جامعه متحول از درون خود معیار ها، ارزشها و الگو های نوینی می آفریند که در تضاد و جدال ناگزیر با آنچه تا کنون معمول و متداول بوده قرار می گیرند.

در کشور های مسلمان نشین بویژه آن دسته از کشورهای اسلامی که احکام دینی و تفکر مذهبی، راه و روش زندگی عمومی و خصوصی را رقم زده و سیاست روز و ساختار حقوقی شهروندی و مناسبات اجتماعی از آن نشأت گرفته و میگیرند، نمیتوان انتظار داشت که طرح، گسترش و مقبولیت یافتن روزافزون معیار های اخلاقی، فرهنگی و رفتاری مورد پذیرش جوامع مدرن و باز و بویژه ارزشهای دموکراتیک انسان محوری نوین، بدلیل عدم خولائی و مغایرت آشکار با الگو ها و ارزشهای حاکم، جامعه را دچار هیچ و لکنش اجتماعی و برانگیختگی از سوی نیرو های متعصب مذهبی که پاسدار سنت، اخلاق و فرهنگ نهادی شده کهنه هستند، نگرداند.

یکی از مهمترین عرصه های جدال میان ارزشهای کهنه و ارزشهای جایگزین نو، وضعیت اجتماعی و حقوقی زنان و نگرش به موقعیت آنان در این کشور هاست. اینکه لزوم تغییر موقعیت زنان و تعریف جدید از جایگاه اجتماعی آنان، چقدر در تغییر وضعیت عمومی، این نوع جوامع و روند رشد و توسعه همگانی و دستیابی به شرایط زیستی بهتر، موثر و حیاتی است، بحثی است گسترده که در این محل نمی گنجد. اما اینکه چگونه تاکنون مذهب و اعتقادات عمومی عمیق بدان، سر راه ایجاد چنین تحولاتی بوده را میتوان با رجوع به میزان نفوذ و نقش مذهب در انتخاب راه در نقطه عطفهای تاریخی - سیاسی موثر در سرنوشت زنان در گذشته و امروز دریافت.

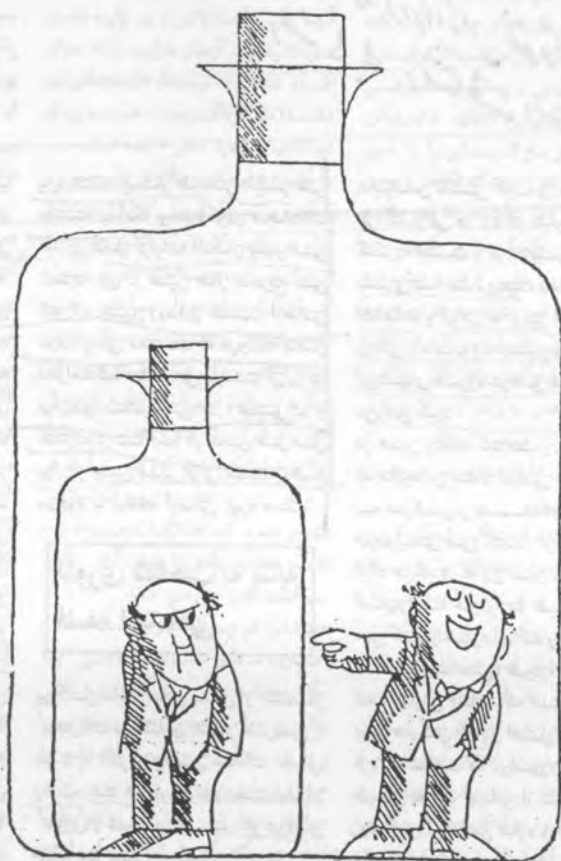
نگاه دقیق به وضع زنان در کشور های اسلامی ما را به یک واقعیت یعنی وجود تشابه عمومی در محور های اساسی شاخص موقعیت اجتماعی زنان در این کشور ها می رساند. عدم برخورداری از حقوق مساوی با مردان، محرومیت ها و محدودیتهای تحصیلی، شغلی، اقتصادی و سیاسی کم و بیش مشترک، پائین بودن نقش اجتماعی و خانوادگی، بالا بودن درجه بی سوادی در میان آنان و اساسا تبعی بی بودن حضور و وجود آنها نسبت به حضور و وجود مردان و تسلط و برتری دیرپای مردان بر زنان در حقیقت گویای راه مشترک تاریخی است که این جوامع در لحظات مهم سرنوشت ساز برگزیده اند.

نقش تاریخی مذهب بدلیل حضور فعال اجتماعی طی قرنهای متمادی در این جوامع از طریق القا ارزشها، الگو های خاص توسط مبلغان و متفکران اسلامی، تحمیل ملاحظات کند کننده با تشبیه به وجود و عمق باور های مذهبی در میان مردم، ترس از عکس العمل ها و فشار های پاپوران پرنفوذ دینی در لحظه

# یورگن هابرماس

و

## اندیشه ژرفش دموکراسی



### ب شاهنگ

بدون تردید یورگن هابرماس در حال حاضر مطرح ترین و معروف ترین فیلسوف اجتماعی آلمان است. او که به نسل دوم متفکرین مکتب فرانکفورت تعلق دارد، از نادر بازماندگانی است که سنن اندیشه فلسفی این مکتب را پس از بزرگان نسل اول یعنی آدورنو، هورکهایمر و مارکوزه و در رابطه مستقیم با "تئوری نقدی" ادامه داده است.

یورگن هابرماس در سال ۱۹۲۹ در شهر دوسلدورف متولد شد. در بیست سالگی آغاز به تحصیل در رشته های فلسفه، روانشناسی و ادبیات آلمانی در دانشگاه های گوتینگن، زوریخ وین نمود و در سال ۱۹۵۴ با سمت استاد در دانشگاه هایلدبرگ به تدریس فلسفه پرداخت. بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۲ با سمت رئیس انستیتوی ماکس پلانک به کار پژوهشی در زمینه تاثیر علم و فن بر حیات اجتماعی مشغول بود و از سال ۱۹۸۳ مجدداً در مقام استادی فلسفه در دانشگاه فرانکفورت به تدریس پرداخت. او تا کنون موفق به دریافت نشانهای افتخار و جوایز علمی و فلسفی زیادی چون جایزه هگل، جایزه زیگموند فروید و جایزه آدورنو شده است. شهرت جهانی او نتیجه سالها استادی انتخاری در دانشگاههای معتبر آمریکا چون هاروارد است. بسیاری از آثار و نوشته های او به زبانهای انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده است و تاثیر اندیشه های او بر فلسفه معاصر و به ویژه در ایالات متحده آمریکا، طی سالهای اخیر انکار ناپذیر و همواره در حال گسترش است.

معروفترین کتابها و رساله های او: "تحول ساختاری در افکار عمومی"، "شناخت و علاقه"، "درباره منطق علوم اجتماعی"، "فرهنگ و انتقاد"، "سیاست، هنر، مذهب"، "اسطوره و مدرنیته"، "جستارهایی از وضعیت معرفت عصر ما" و "تئوری عمل مرادده ای".

مسئله مرکزی در اندیشه فلسفی هابرماس، شیوه عملکرد و تعمیق دموکراسی های مدرن است. در بررسی های او توجه به عوامل و نیروهای بازدارنده و تهدید کننده دموکراسی جای ویژه ای را اشغال می کند. هابرماس هوادار پیگیر شرکت فزاینده توده های مردم در تصمیم گیریهای سیاسی است و افکار عمومی آگاه را مطمئن ترین وثیقه جلوگیری از سوء استفاده از قدرت سیاسی می داند. او معتقد است که می بایست با همه امکانات و وسائل موجود از بروز قهر و خشونت در جوامع امروزی جلوگیری کرد، چرا که خشونت و قهر همواره به تقویت نیروهای غسیر دموکرات و ارتجاعی در جامعه منجر می شود. در جهان نگرایی هابرماس تئوریهای فلسفی از اهمیت زیادی برخوردارند، زیرا این تئوریهایی نه فقط قادرند پیامد های تکامل جوامع انسانی را آشکار تر سازند و نیز ذهنیت اجتماعی برای دستیابی به جهانی بهتر را شاداب و زنده نگاهدارند، بلکه همچنین می توانند نقش تشویق کننده ای برای شرکت فعالتر مردم در حیات سیاسی ایفا کنند. هابرماس معتقد است که با تکامل دموکراسی های مدرن، انسانها به طور فزاینده از آموزش و تحصیلات بالا تری برخوردار می شوند و با توجه به گسترش شتابان ارتباطات و مرادوات و نقش فراگیر وسائل ارتباط جمعی، دستیابی آنان به اخبار و اطلاعات سهل تر می شود و این امر به نوبه خود در تعمیق شناخت آنان نسبت به پدیده های پیرامون تاثیر مثبت می گذارد. او تصریح می کند که اصولاً در عصر انفورماسیون و ارتباطات ماهواره ای نمی توان انسان ها را در زمینه اشتغال و غیره بطور فزاینده از آموزشهای عالی تری بهره مند ساخت و بطور همزمان در جهت تحقیق سیاسی آنان کوشید. او این امر را متناقض (پارادوکسال) می نامد.

زبان فلسفی هابرماس طبق سنت فیلسوفان آلمان پیچیده و بغرنج است. با اینکه در معرفی اندیشه های او کتابها و رساله های متعددی به دست چاپ سپرده شده اند که دستیابی به جوهر اندیشه های او را سهل تر می سازند، از آن میان می توان به آثار "توماس مسک کارتی"، "ولفرید کونستیان" و "اکسل هونت" اشاره کرد. برای آشنائی با اندیشه های این متفکر بزرگ می توان به طور خلاصه به برخی عرصه های ساختمان فکری او اشاره کرد.

## فلسفه سیاسی

یورگن هابرماس پس از نگارش مقالاتی دربارهٔ فیلسوفانی چون "شلینگ"، "یاسپرس"، هایدگر و "بلوخ" و انتشار رسالهٔ استادی خود تحت عنوان "تحول ساختاری افکار عمومی" که سنگ بنای شهرت علمی او بود، مطرح شد. در این اثر که به سال ۱۹۶۱ منتشر شد، هابرماس عملکرد سیاسی و شکل گیری فکری در افکار عمومی را از مراحل اولیه دموکراسی بورژوازی تا تشکیل دولت های مدرن امروزی به دقت مورد بررسی قرار داده است. ارزیابی هابرماس در این زمینه در مجموع خود بدینانه است. او نشان می دهد که چقدر به طور نسبتاً آسان و سریع می توان افکار عمومی را در رابطه با اداره جامعه و سیاست، تحت یورگن هابرماس پس از نگارش مقالاتی دربارهٔ فیلسوفانی چون "شلینگ"، "هایدگر" و "بلوخ" و انتشار رساله استادی خود تحت عنوان "تحول ساختاری الشعاع ستمگیری خاصی قرار داد و مضمون معنوی آن را میان تهی ساخت. پیوند متقابل دولت و شهروندان جامعه از مسائل محوری مورد نظر هابرماس در این رساله است. به عقیده او مشروعیت دولت بطور مستمر در رابطه با حمایت یا عدم حمایت شهروندان از آن به محک می خورد. دولت باید برای ابرام مشروعیت خود تصمیم گیریها و قوانین را به نظر عمومی بگذارد. در دموکراسی های پیشرفته، پافشاری و تاکید مردم بر خواستها و حقوق خود مبتنی بر عقل و خرد است و لذا دولتمردان نیز برای استمرار مشروعیت خود و کفایت ساختن مردم، چاره ای جز استدلالات عقلی ندارند و صرف توسل به اقتضایات تزیینی و تحمیدی با بهانه حفظ "نظم و قانون"، گرهی از مشکلات نمی کشاید و تنها مشروعیت دولت را به زیر علامت ستوال می برد. به نظر هابرماس یکی از علل اساسی بحران های سیاسی در چنین جوامعی در اینست که نظام سیاسی تثبیت یافته، آنچنان که ضرورت و روح زمانه مسا می طلبید، همایش مجادلات فکری منطقی برای حل معضلات سیاسی نیست، بلکه

بیشتر سازمانی است در هیئت احزاب سیاسی و مهمترین اصل آن انتخاب این یا آن حزب بر اساس برنامه های سیاسی ناروشن و قابل تاویل توسط مردم می باشد. این احزاب در گامهای عقلی هر اقدام مثبت یا منفی را به برنامه های حزبی خود حواله و توجیه می کنند و این در حالیست که گرایش مردم به این یا آن حزب، مدتهاست خصلت احساسی به خود گرفته و بیشتر نوعی تائید هویت شخصی است تا یک انتخاب خردگرایانه سیاسی. هابرماس تاکید می کند که چنین مناسباتی میان دولت و شهروندان البته تا زمانی پایدار است که دولت با اقدامات اصلاحی و رفاهی مداوم، شرایط مادی زندگی مردم را بهبود بخشد و در واقع نقش سرپرست جامعه را ایفا می کند. اما اگر دولت به نقش سرپرستی خود بسنده کند به مرور این امکان را از دست می دهد که درستی تصمیم گیریهای خود را در فضای یک مجادله فکری عمومی به محک بزند. در شرایط بحرانهای اقتصادی، ضعف دولت بیش از پیش آشکار می شود و احزاب متنفذ سیاسی نیز در کام بحران فرو می روند. اصولاً بحران اقتصادی اکثراً با بحران مشروعیت دولت همراه است و لذا در چنین اوضاعی موجودیت دولتی که همراه برای شهروندان خود مرکزی برای هماهنگی تصمیمات و اقدامات خودگرایانه بوده است، به خطر می افتد. اگر دولت در چنین شرایطی قادر به حل مشکلات اقتصادی نشود و نتواند بر بحران مشروعیت خود غلبه کند، در میان شهروندان روحیه سیاست گریزی و بی اعتمادی پرخاشگرانه ای نسبت به دولت و احزاب سیاسی دامن زده می شود. خطرات ناشی از چنین فضایی قابل پیش بینی نیست. سیاست گریزی مردم، راه را برای غلبه اندیشه های غیر عقلانی در کل جامعه می کشاید و هیولای دیکتاتوری و توتالیتریزم که قادر است با دست آهنین همه مشکلات را از پیش پای جامعه بردارد، در افق سیاسی ظاهر می شود.

یورگن هابرماس در فلسفه سیاسی خود خواهان حفظ دستاوردهای فلسفه روشنگری و انقلاب بورژوازی است. او سیاسی کردن مناسبات اجتماعی، یعنی آنچه را که کارل مارکس تنها بر

پایه تشدید پیکار طبقاتی میسر می دانست، با اتکا بر تازه کردن مجادلات فکری عقل گرایانه امکان پذیر می شمرد، وی در عین حال تصریح می کند که چنین روندی خصلت آرمانی دارد، یعنی مدلیست که هیچگاه کامل نخواهد شد، بلکه می بایست آن را در فرآیندی مستمر غنی تر، عمیق تر و گسترده تر ساخت. در عین حال می توان از چنین مدلی برای مقایسه وضع موجود با جامعه آرمانی بهره جست.

## تئوری شناخت به مثابه فلسفه اجتماعی

یورگن هابرماس پس از انتشار "تحولات ساختاری افکار عمومی"، دست به نگارش یکسری مقالات فلسفی زد که بعد ها در نقدی تحت عنوان "تئوری و عمل" منتشر شد. او در این مقاله ها سعی بر اثبات این مسئله دارد که معادلات سیاسی و نیز عملکرد اجتماعی علوم در جوامع امروزی تا حد زیادی از سنن بزرگ فلسفی متأثرند. چنین کوششی در عین حال تناقضی کننده این امر است که آرمانهای سیاسی و فلسفی تا چه حد در جوامع امروزی متحقق شده اند و یا باید جامعه تحقق پوشند. هابرماس نه تنها تاثیر اندیشه های هگسل و مارکس را بر سیاست و اقتصاد مورد پژوهش قرار می دهد، بلکه همچنین سنن پوزیتیویستیها و پراگماتیستها را نیز که پس از جنگ جهانی دوم تقریباً به فراموشی سپرده شده بودند، مورد توجه ویژه قرار می دهد. او ابتدا در رساله "تکنیک و علم به مثابه ایدئولوژی" و "دوباره منطق علوم اجتماعی" طرحی درمی اندازد که تصویری است از تاثیر متقابل میان تئورهای کلاسیک تکامل سیاسی و عملکرد علوم مدرن اجتماعی و فنی و نیز فلسفه.

موضوع عمده در این آثار که هابرماس از آن به عنوان "فلسفه تاریخ با هدف عمل" نام می برد، اینست که نشان دهد که راه حل عاری از خشونت و مسالمت آمیز برای حل اختلافات سیاسی و اقتصادی در جوامع پیشرفته امروزی چه دستاورد معنوی عظیمی برای تمدن بشری است. در همین زمینه است که مفهوم خردگرانی در بینش

هابرماس نقشی کلیدی می یابد. خردگرانی در نزد او دارای مفهوم گسترده ایست و از بازمینی داوریهی بشری تا مشروعیت بخشیدن به اقدامات و ارزش ها و نیز امکانی برای بررسی رعایت یا عدم رعایت همین ارزشهای مورد توافق همگانی را دربرمی گیرد.

در همین رساله "شناخت و علاقه" است که هابرماس انتقاد اساسی خود را نسبت به مارکس و فلسفه اجتماعی او فرمولبندی می کند. او از مارکس ایراد میگیرد که وی میان شیوه ای که انسان رابطه خود را با طبیعت تنظیم می کند و شیوه ای که روابط بین انسانی (اجتماعی) خود را تنظیم می کند، تفاوتی قائل نشده است. به بیانی دیگر مارکس از این اصل حرکت می کرد که شناخت ما در مورد روند های طبیعی تفاوت چندانی از شناخت ما از روند های اجتماعی ندارد و این از نظر هابرماس خطائی سنگین است، چرا که به عقیده او نوع رفتار انسانها در رابطه با طبیعت، با رفتار آنان نسبت به یکدیگر تفاوت اساسی دارد. هابرماس معتقد است که انسانها در صورت تکیه بر نیروی عقل قادرند اختلافات خود را با پرهیز از کاربرد تهر و خشونت و بر پایه استدلال و منطق حل و فصل کنند، چرا که در مناسبات میان آنان نیاز مبرمی برای توجیه اهداف مورد نظر وجود دارد و این بطور کیفی با رابطه میان انسان و طبیعت متفاوت است. هابرماس می گوید: آیین واقعیت که مارکس تفاوتی میان کار (به مثابه روند تسلط بر طبیعت) و مناسبات میان انسانها قائل نیست، باعث می شود که او حل و فصل معضلات مربوط به هدایت و تقسیم ثروت در جامعه بورژوازی را بر اساس خردگرانی امری ناممکن بداند. مارکس تضاد منافع را پیش شرط قرار می دهد و هر نوع تنظیم نهادی شده برای حل معضلات را، استتار مناسبات غیر عادلانه موجود به نفع سرمایه داران لونیایی می کند و به این ترتیب هاله مقدسی به دور پیکار طبقاتی و نابودی قهرآمیز طبقه سرمایه دار می کشد. اما مارکس در عین حال تصریح می کند که پیش شرط خود این امر نیز پیشرفت بی وقته ابزار تولید یعنی تکنیک و تکنولوژی و رشد مهارت و

دانش طبقه کارگر است و در واقع همین تکامل نیرو های مولده است که آن را به تضاد با مناسبات تولید و مناسبات میثتی بر مالکیت خصوصی بر وسائل تولید می کشاند. هابرماس درستی این تر مارکسیستی را رد می کند و بر این نظر است که تکامل روند های اجتماعی ما نباید صرفا به مثابه تکامل تسلط تکنیکی ما بر طبیعت در نظر گرفته شود. علمی کردن و پیشرفت تولید هیچگاه نمی تواند به خودی خود بر ستم اجتماعی انسان بر انسان نقطه پایان گذارد. مارکس روند های آگاهی انسان را که حتی به زعم او برای پیکار طبقاتی نیز ضروری هست، از خودگرانی تسلط انسان بر طبیعت نتیجه نمی گیرد.

هابرماس معتقد است که شکل گیری آگاهی اجتماعی انتقادی بشر مسئله ایست مربوط به شناخت انعکاسی او. این شناخت پر رسواس، در روند ژرفش خود برای انسان این مسئله را روشن می سازد که روابط اجتماعی را نمی توان و نباید بر پایه اعمال قهر استوار ساخت. البته نباید انکار کرد که ما همواره شاهد بروز و تجلی قهر و خضوت هستیم، اما قهر جلوه ای کاذب از مناسبات انسانی است و نه ماهیت و سرشت واقعی آن. شناخت تعینت یافته بشر قادر است این جلوه کاذب را تمیز دهد و حد اقل زمینه مساعد را برای حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات خود فراهم آورد و این امر به عقیده هابرماس زمانی ممکن است که تفاوت میان شناخت طبیعت و شناخت دوباره مناسبات انسانی روشن گردد. فقط در رابطه با مناسبات اجتماعیست که موضوع شناخت در عین حال سوژه شناخت نیز هست و سوژه شناخته شده را نمی توان از سوژه مورد شناسائی تفکیک کرد. انسان در شناخت هشوع خود، خود را شناسائی می کند و مادامی که این شناخت کامل نشده است - و هیچگاه نیز کامل نخواهد شد - تئوری اصلی اجتماعی چیزی جز تئوری نقد و سنجش نخواهد بود.

**تئوری عمل مرادده ای و تئوری تکوین**

تئوری مرادده هابرماس، روح حاکم بر فلسفه اجتماعی اوست. همانگونه که ذکر آن رفت، هابرماس می گوید ثابت کند که اختلافات اجتماعی بطور آرمانی می باید بدون کاربرد قهر حل و فصل شوند. و این به آن معناست که می بایست آنچنان نظم اجتماعی وضع

کرد که در آن تمام تصمیمات و تحقق آنها بطور استدلالی و بر پایه عقل صورت پذیرد. آرمان مرادده آزاد میان افراد جامعه، توسط هابرماس در مقالات گوناگون و همواره از دیدگاههای جدید مطرح شده است. به عقیده هابرماس، تکامل تاریخی - سیاسی و شکل گیری افکار عمومی آزاد در روند خود به طور مستمر آرمان مرادده مسالمت آمیز میان انسانها را خدشه دار ساخته و می سازد. لذا می بایست به دنبال یافتن پاسخ مناسب برای این پرسش بود که چگونه انسانها علیرغم حافظه تاریخی خود باز فراموش می کنند که حفظ علائق مشترک است که می تواند در دراز مدت به نهادی شدن اقداماتی منجر شود که اختلافات مربوط به تقسیم نعمات مادی را پیمان آنان بطور مسالمت آمیز حل می کند. هابرماس در رساله خود تحت عنوان "مباززه منطق علوم اجتماعی" با نگاهی انتقادی و موشکافانه به نقش علم در جوامع مدرن امروزی می پردازد و یادآور می شود که علم تا حدود زیادی به ابزار قدرت در این جوامع تبدیل شده است. او به عواملی اشاره می کند که می توانند علم را به ابزار تحقیق و دست آموز ساختن توده های مردم تبدیل کنند. وی همچنین در این اثر خود مسئله عینیت و بی طرفی علوم اجتماعی را مورد پژوهش قرار می دهد. به عقیده هابرماس علوم را می توان بر سه بخش تقسیم کرد:

- ۱ - علوم تجربی و تحلیلی که در چارچوب ساز تولید طبیعی بشری تکامل یافته اند.
- ۲ - علوم فرهنگی و توصیفی (هرمنوتیک) که سنن هومانیتیستی و انساندوستانه را تثبیت کرده و تکامل می بخشد.
- ۳ - علوم نقدی که کوششی برای تحقق سه آرزوی دیرینه بشریست یعنی آزادی، تساوی حقوق و عدالت می باشند.

در حالیکه علوم تجربی و تحلیلی به موضوع کار می پردازند، دو علم دیگر مناسبات میان انسان ها را در مرکز توجه قرار می دهند و در همین دو علم آخری است که ارتباط میان انسانها از طریق عامل کلیدی و تعیین کننده زبان، دارای نقش محوری می شود. هابرماس اعمال انسانی را تنها در پیوند انسان و طبیعت می بیند، بلکه همچنین در رابطه میان خود انسان ها با یکدیگر مورد توجه قرار می دهد. او شرط موفقیت در مناسبات میان انسانها را تابع عوامل دیگری می داند

تا در مناسبات میان آنان و طبیعت یا پدیده های طبیعی. یکی دیگر از عرصه های کار فکری یورگن هابرماس، تئوری تکوین است. او با این تئوری به دنبال پاسخ برای این پرسش است که کدام عوامل برای تکامل فنی و فرهنگی ما تعیین کننده می باشند. این کنکاش نیز از زاویه امکان بهبود مناسبات سیاسی و اجتماعی صورت می پذیرد. هابرماس در فلسفه تاریخ خود از این نقطه حرکت می کند که روند تکوین اجتماعی ما می بایست به مثابه تکامل صورتهای آگاهی اخلاق مسا، یعنی تدوین و فرمولبندی خواستههای ما برای راه حل مسالمت آمیز در راه کسب عدالت، آزادی و تساوی حقوق دریافت شوند. وی تصریح می کند که اگر در روند تکامل تاریخ این خواستها همواره در کوتاه مدت سرکوب شده و به تعویق افتاده اند، اما در دراز مدت نمی توان آنها را از اعتبار انداخت و یا از بین برد.

نظریه هابرماس را در این زمینه می توان به صورت فشرده چنین بیان کرد: راه حل مشکلات فنی ما یعنی مشکلاتی که در چارچوب روند چیرگی انسان بر طبیعت به وجود می آید، قابلیت هائی می طلبد که صرفا از راه درگیری با معضلات فنی یا با اعمال متکی بر ابزار ما قابل دسترسی نیستند. چنین امری مستلزم درجه بالائی از خود گرانی است که در تکامل ارزشهای تنظیم شده در مناسبات انسانی نهفته است. لذا تنها از طریق ارتقا و تثبیت ارزش های انسانی و اخلاقی در روابط اجتماعی است که می توان تکامل اجتماعی را درک کرد و نه از طریق خودگرانی در ابزار تولید. بدیهی است که در روند بازتولید اجتماعی موانعی بروز می کنند که کل سیستم را در معرض خطر قرار می دهند، اما چنین موانعی را می باید در اشکال گوناگون همیوندی اجتماعی حل و فصل کرد. به نظر هابرماس رفع موانع یاد شده تا حد زیادی به تکامل روند های یادگیری اجتماعی وابسته اند. جوامع می توانند در سه بعد مختلف شناخت خویش را ارتقا بخشد: اول، در عرصه تسلط بر طبیعت یا تکامل نیرو های مولده یعنی فن و تکنولوژی. دوم، در عرصه نظام سیاسی - اجتماعی و سوم، زمینه روابط انسانی. هابرماس می گوید نشان دهد که روند های یادگیری اجتماعی در هر یک از ابعاد یاد شده منطبق تکاملی خویش را دارند. بایست نظر داشت که روند های پویای تکامل

اجتماعی می توانند کند شده یا حتی متوقف شوند. این روند ها شوند. این روند ها حتی می توانند بطور صوقت سیر قهرانی طی کنند، اما به نظر هابرماس پیروزی نهائی از آن منطبق و خرد بشری است.

هابرماس با الهام از نظریه ماکس و بر مبنی بر تکامل خردگرانی در جوامع پیشرفته خاطر نشان می سازد که در زمینه اجتماعی یک تحول بنیادی در رابطه با مکانیسم های مهم هدایت و مشروعیت نظام های سیاسی پدیدار شده است. این نظام ها دیگر چون گذشته نه بر اساس تعبیر اسطوره گرایانه و مشروعیت بخشیدن به سلطه های فردی یا فامیلی، بلکه بر پایه تقاضا در مورد اهداف سیاسی و نظر و اراده آزاد شهروندان استوار می گردد. چنین تفاهمی صرفا میثاقهای اجتماعی را دربر نمی گیرد، بلکه اعمال و ضوابط داوری اخلاقی را نیز شامل می شود و بر توجیه اعمال نیز متکی است.

جوهر اندیشه های هابرماس کوشش برای اثبات این امر است که حل مسالمت آمیز اختلافات اجتماعی و سیاسی، نه تنها ممکن، بلکه حتی پیامد منطقی تکامل و تکوین جوامع بشری است. این روند اما تنها هنگامی صورت خواهد پذیرفت که انسانها رابطه میان خود را بطور آگاهانه و بر پایه عقل تنظیم کنند و یا به بیان دیگر در یک چشم انداز تاریخی، این روابط را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و از آن نتایج قابل قبول را بیرون کنند. فلسفه تاریخ هابرماس کوشش می کند که برداشتهای فردی انسان بطور فزاینده با یازاتهای سیستم های سیاسی و اجتماعی در پیوند و تاثیر متقابل قرار می گیرند و این امر پذیرش این واقعیت را می طلبد که روابط اجتماعی در تحلیل نهائی باید بر پایه یک اخلاق جهانشمول و فراگیر تنظیم شوند.

یورگن هابرماس با تکانه فکری خود چه در زمینه فلسفه تاریخ و چه در عرصه تئوریهای مربوط به روابط انسانی، سهم بزرگی در تکامل فلسفه اجتماعی و فرهنگ بشری به عهده داشته است. □



پایه رسک طرح مابعدگرایانه... (Handwritten notes and signatures at the bottom of the page)

بخش اول این مقاله در راه آزادی شماره ۴۵ آمده است. علاقه مندان را به مرور مجدد آن قبل از خواندن این بخش دعوت می‌کنم.

قصدمن در اینجا توضیح راه حل پیشنهادی خود: استراتژی پیکار مسالمت آمیز برای مردم سالاری است. قبل از پرداختن به این موضوع لازم می‌بینم یکی دو نکته ضروری را مجدداً خاطر نشان سازم:

۱- نقطه حرکت ما در بررسی این موضوع، درون کشور، مردم ایران و نیروهای سیاسی آنست که وسیله نقل و انتقال هر مشی سیاسی و بازیگران اصلی آنند. من معتقد نیستم که ما در استراتژی مضموناً متفاوت از یکدیگر، یکی برای داخل و دیگری برای خارج کشور داریم. سازهای ما در مسائل اساسی و از جمله در استراتژی پیکار برای مردم سالاری باید با تلاشگران راه آزادی و دمکراسی در ایران هم صدا و هماهنگ باشد. این وظیفه‌ها و شکل اقدامات و نوع تبلیغات و احیاناً زبان است که می‌تواند متفاوت باشد. پیکار در خارج کشور اگر با مبارزات و مبارزان درون کشور در پیوند و در خدمت آنها نباشد کار بجایی نخواهد برد. به باور من ما باید در خارج کشور چنان عمل کنیم و آنچه‌ان سیاستی را در پیش بگیریم و با زبانی سخن بگوئیم که گوئی در ایران هستیم.

۲- استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز در تقابل با همه طرح‌ها و راه‌حلهایی مطرح می‌شود که شعار آنها سرنگونی دولت جمهوری اسلامی است. این حکم هم شامل مشی قهرآمیز مسلحانه و چریک شهری می‌شود و هم استراتژی مبارزاتی دیگری را دربرمی‌گیرد که قصد اعلام شده آن سرنگونی دولت بر سر کار می‌باشد، که به تفصیل در بخش اول این نوشته به آن پرداخته‌ام. مخالفت من با این شعار و هدف اعلام شده سرنگونی به دلایل زیر است:

اولاً- سرنگونی چون مفهومی جز برانداختن و درباره یک رژیم حاکم و دولت بر سر کار، برافکندن آن از اریکه قدرت معنایی ندارد، تحقق آن نیز جز با اعمال زور و قهر و خشونت ممکن نیست. اشکال ساختاری مشی سرنگونی در این است که از همان آغاز بصورت جبهه‌ای رو در روی رژیم استبدادی حاکم قرار می‌گیرد و عملاً خود را به صورت رقیب و جانشین در برابر وی قرار می‌دهد که قصد براندازی او را دارد. چنین حزب و جریان سیاسی از آغاز مجبور به فعالیت زیر زمینی و غیر قانونی است و اگر فعالیت او جدی و موثر باشد، بی تردید با خشونت و قهر از سوی رژیم مواجه شده و بناچار عکس العمل او نیز شکل خشونت بار و قهرآمیز به خود خواهد گرفت و هرگز قادر به ایجاد یک جنبش توده‌ای آزادیخواهی نخواهد شد و از حدود عملیات چریک شهری و تروریسم تجاوز نخواهد کرد.

ثانیاً- این مشی سیاسی و مبارزاتی در تناقض با قید اول است که در بالا به آن اشاره کردم. لذا عملاً یک شعار خارج کشوری باقی خواهد ماند. چون جریانهای سیاسی ملی و ملی-اسلامی و سایر جریان‌های آزادیخواه درون کشور طرفدار چنین شعارهایی نیستند. زیرا در درجه اول خواهان فعالیت علنی در صحنه سیاسی کشورند. تاکید آن لازم است که اگر این نیروها شعار سرنگونی نمی‌دهند و بر آتش قهر و خشونت و شورش و عصیان نمی‌دمند، بدان جهت نیست که در داخل کشورند و گویا جرات نمی‌کنند. علت اصلی تجربه‌های تلخ گذشته در ایران و جهان و تجزیه و تحلیل آنها از اوضاع کشور در بطن شرایط خطرناک و شکننده منطقه و ناشی از نگرانی‌شان از جنگ داخلی و هرج و مرج و مخاطراتی است که تمامیت ارضی کشور و حتی سرنوشت آزادی و مردم سالاری را تهدید می‌کند.

چوهر استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز این است که بتواند در سایه مبارزات مردم و نیروهای سیاسی آزادیخواه و با استفاده از همه عوامل داخلی و بین‌المللی آن چنان تغییر و تحولات و پویایی در جامعه مدنی ایران بوجود آورد و مآلاً در رونمای سیاسی کشور اثر بگذارد که میهن ما گام به گام در شاهراه آزادی و مردم سالاری بگذارد بدون آنکه دچار مخاطرات بالا گردد.

در این استراتژی هدف مردم سالاری و شیوه دستیابی به آن پیکار سیاسی مسالمت آمیز است. این مشی همه اشکال مبارزاتی جز شیوه قهرآمیز مسلحانه، جنگهای چریکی شهری، بمب گذاری، ترور، تخریب اماکن عمومی و ثروتهای ملی را دربرمی‌گیرد. مبارزه برای تامین آزادی‌های اولیه بر پایه الزامات منشور جهانی حقوق بشر و حقوق ملت مندرج در همین قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبارزه برای تامین پیش شرطهای یک انتخابات آزاد که خطوط اصلی آن از سوی نیروهای سیاسی درون و خارج کشور اعلام گردیده است، سازماندهی، اعتصاب، برگزاری میتینگ و نمایشات مسالمت آمیز و نظایر آنها تماماً در چارچوب استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم سالاری قرار می‌گیرند.

ما کاملاً واقفیم که پیشبرد این مشی سیاسی را در جمهوری اسلامی با همه دشواریهای موجود مطرح می‌کنیم و توهم چندانی هم نداریم. منتها در این چالش سرنوشت ساز از این اصل و باور حرکت می‌کنیم که همه چیز در گرو مبارزه مردم و نیروهای سیاسی آزادیخواه و فرجام آن بسته به تناسب نیروهاست. بدون پیکار و مشارکت فعال مردم، کسی آزادی را به ملت ایران هدیه نخواهد کرد. اگر تا یک سال بعد از انقلاب بهمن که حکومت در نست اشتقاقی از نیروهای ملی و ملی-اسلامی قرار داشت، آزادی مطبوعات و بیان بطور نسبی فراهم بود، اگر شرکت در انتخابات مجلس بدون مداخله خشن شورای نگهبان برگزار می‌شد، اگر اشخاصی نظیر بنی صدر، احمد منشی، مکرری و حبیبی نامزد ریاست جمهوری بودند و موفقیت نیز با بنی صدر و منشی بود، ناشی از تناسب نیروها در آن ایام بود. اگر در ماههای آغازین انقلاب خاتم‌ها دست به تظاهرات می‌زدند تا رعایت یا عدم رعایت حجاب آزاد باشد و آیت الله خمینی از زبان آیت الله طالقانی توصیه می‌کرد مزاحم بانوان نباشند، ناشی از همین تناسب نیروها بود. روحانیت خط امامی بتدریج و در فقدان یک جبهه متحد آزادیخواهان و با استفاده از جدال و چند دستگی میان آنان و فرصت طلبی و ضعف برخی‌ها، موفق گردید آزادی‌های بدست آمده از انقلاب را گام به گام از چنگ مردم بدر آورد. وقتی آیت الله خمینی در سخنرانی وحشت زای ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ فریاد کشید: "اگر ما از اول... بطور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به جزای خود شان رسانده بودیم و چوبهای دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم این زحمت‌ها پیش نمی‌آمد... و من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردیم" واقعاً به این علت نبود که از اول "انقلابی" عمل نکردند. در بادی امر صاف و ساده به آن قادر نبودند. زیرا تناسب نیروها و جو سیاسی حاکم اجازه نمی‌داد. گناه از ما‌ها بود که از ابتدا از دولت موقت حمایت نکردیم و دور او حلقه نزدیم. خطای ما بود که به بهانه خطر ناموجود امپریالیسم خطر بالقوه‌ای را که آزادی‌های شکننده موجود را تهدید می‌نمود نادیده انگاشتیم. و اساساً درک درستی از آزادی نداشتیم. اندیشه پرداز "لیبرالیسم"، "انقلاب" و "ضد انقلاب" که با چماق آن مهندس بازرگان و حکومت او را خوار و ذلیل و بی اعتبار کردند ما بودیم. این اصطلاحات و مقوله‌ها را ما در دهان آخوند جماعت گذاشتیم. گناه از کسانی بود که با الهام از بلشویکیا به دنبال انقلاب پی در پی بودند و می‌خواستند به تقلید از آن انقلاب "انقلاب بورژوا - دمکراتیک" بهمن را به "انقلاب پروولتری" آن حد اکثر تا "اکتبر" همان سال ارتقا دهند و با این نیت به اقدامات مسلحانه در میان "خلق‌های" ایران دست زدند. باید منصفانه اذعان کرد که در پیدایش قهر و خشونت در جامعه، سهمی داشته‌ایم و با لا اقل بی‌بهره بهانه بدست انحصار طلبان و سلطه جویان دادیم. نیت ما هر چه بود در چنین سنگ فرشهای جهنم استبداد نقشی داشته‌ایم.



به رژیم از چند هزار و در بهترین حالت، چند ده هزار تجاوز نمی کند و بر اساس نظر سنجی ها اساساً مردم رغبتی به خواندن مطبوعات دولتی نشان نمی دهند.

به یاد بیاوریم که همین چند سال پیش چه بر سر امضا کنندگان نامه بسیار مایم ۹۰ نفری به رئیس جمهور کشور آوردند. بیست و چند نفر را بازداشت کردند و عده ای را شکنجه کردند و حرکت را در نطفه خفه نمودند.

### این وضع و شرایط جدید معلول چیست؟

آیا زمامداران جمهوری اسلامی سر عقل آمده و طرفدار باز شدن فضای سیاسی و آزادی خواه شده اند؟ چنانکه در بخش اول این مقاله تاکید نمودم، به نظر من علت اصلی آن بن بست همه جانبه رژیم در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و کشورداری است که به آن لزوی بین المللی و فشار های معین جهانی نیز اضافه شده است. رژیم دیگر قادر به حکومت کردن به شیوه سابق نیست. اما موضوع ابعاد دیگری هم دارد و فراتر از آنست. عامل ذهنی نیز با استناد از این شرایط و متأثر از آن وارد میدان شده است. اگر پاسخ به سؤال بالا در مقیاس کل رژیم منفی باشد در رابطه با بخشی یا عناصری از آن منفی نیست. مثلاً حرکت دکتر سروش و همفکران او کم اهمیت نمی باشد. افکار او به یقین بازتاب تفکر و موضع جناحی از هیات حاکمه و هواداران او نیز هست. جنبه هایی از افکار دکتر سروش بسیار پایه ای است. زیرا اصل ولایت فقیه و نقش روحانیون را در دولتمداری و در جامعه زیر سؤال میبرد و جایگذار سکولاریسم است. افکار سروش در میان بخش مهمی از دانشجویان اسلامی و روحانیون طرفداران جدی و معتبر دارد. کشنده شدن نیرو های اسلامی بسوی جنبش آزادیخواهی و طرفداران نظریه جدایی دین از دولت، در استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردمسالاری، در شرایط جمهوری اسلامی، جای برجسته ای دارد. زیرا لازمه پیروزی این استراتژی در جدایی و فاصله گرفتن هر چه بیشتر نیرو های اسلامی از حاکمیت کنونی مبتنی بر ولایت فقیه و هم سوئی و پیوستن آنها به نیرو های آزادیخواه و لائیک خارج از مدار حاکمیت است. موضوع به دکتر سروش و همفکران او محدود نمی شود. در این کارزار باید جریانهای شناخته شده دیگر را، مثلاً روزنامه سلام، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بخشی از انجمنهای اسلامی دانشجویان و دفتر تحکیم وحدت و غیره را که هر کدام به نحوی و تا اندازه ای با جناحهای راست افراطی رژیم فاصله گرفته اند از نظر دور نداشت و بحساب آورد. مساله در یکی شدن ما با آنها و یا آنها با ما نیست بلکه در بر داشتن قدم های مشترک و همسو برای زوال تدریجی و بی اثر ساختن اصل ولایت فقیه در جمهوری اسلامی است. نزاع دو جناح اصلی رژیم نیز که درگیری آنها در جریان انتخابات دوره پنجم علنی شد و در دور دوم شدید تر و حالت تعرضی بخود گرفت، در حد خود شایان توجه است. یک استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز بی آنکه چشم امید به این گونه منازعات بدوزد و یا مبارزه خود را تا حد درگیری جناحهای هیات حاکمه تقلیل دهد و زیر علم این یا آن جناح سینه بزند، نسبت به فرجام آن حساسیت دارد جنگ قدرت است اما پشت سر آن مسائل جدی عمل میکند، اختلاف آنها واقعی است نه جنگ زرگری. این اختلاف ریشه در زمینه های سیاست اقتصادی و سیاست خارجی دارد. اثرات آن حتی تا اندازه ای در باز تر یا بسته تر کردن فضای سیاسی کشور محسوس است. تهاجمات اخیر عناصر راست افراطی تحت نام انصار حزب الله، موضع گیری های رهبر روحانی رژیم و برخی دیگر از جناح رسالتی ها شاهد آنست. بر خلاف پیش بینی ها و ارزیابی های چند ماه قبل قاطبه مفسران داخلی و خارج مبنی بر اینکه جناح ارتجاعی و قشری تر روحانیت مبارز به رهبری ناطق نوری کرسی های مجلس پنجم را به انحصار خود درخواهد آورد، علیرغم همه زورگویی ها بدست شورای نگهبان و تقلبات گوناگون، این جناح در دستیابی به این هدف ناکام ماند. فضای سیاسی بعد از انتخابات مجلس پنجم به ویژه تا انتخابات ریاست جمهوری شدیداً از این رقابت متأثر خواهد بود. تمام عوامل عینی، اقتصادی - سیاسی داخل و خارج کشور که موجب این دو بستگی گردید به خاطر افزایش مشکلات عمومی کشور، رشد فزاینده نارضایتی ها و

این سؤال مطرح است که چرا نمی توان با پیکار مردم و نیرو های سیاسی آزادیخواه بار دیگر گام به گام احوال و فضای سیاسی مشابه آن دوران را احیا نمود؟ و در چنان فضای سیاسی جامعه را با پیکار سیاسی مسالمت آمیز و برگزاری یک انتخابات آزاد بسوی مردم سالاری سوق داد؟ به ویژه آن که وضع روحی جامعه در جهت مساعدی تغییر یافته است. اگر در آغاز انقلاب رهبر بلامنزاع آن و روحانیون در اوج محبوبیت، مردم و قاطبه نیرو های سیاسی حامی آن بودند، اینک نه آیت الله خمینی در میانست و نه روحانیون حاکم از مشروعیت و اعتبار آن چنانی برخوردارند. بر خلاف آن ایام اینک چشم امید مردم به همان نیرو های ملی و ملی - اسلامی 'لیبرال' و سایر جریانهای سیاسی آزادیخواه دوخته شده است.

این ایراد به ما گرفته می شود و ما را متهم به ساده لوحی می کنند که چگونه انتظار داریم که رژیم حاکم به نیرو های خارج از مدار حاکمیت و مخالفان خود اجازه فعالیت آزاد بدهد و به درستی به دهها نمونه از رفتار خشونت آمیز نسبت اندر کاران و به نبود نرزش سیاسی اشاره می کنند و قوانین موجود و اصل ولایت فقیه را شاهد می آورند. این ها بی تردید مشکلات واقعی است. اما قبل از پاسخ به آن من این سؤال را مطرح می کنم که اگر حاکمیت به کسانی که از آزادی بیان و مطبوعات و تشکل احزاب و برگزاری میتینگ و نمایش خیابانی مسالمت آمیز سخن می گویند اجازه فعالیت ندهد، پس چگونه برای کسانی که منظور خود را از بسیج مردم، برانگیختن آنها به رویارویی با رژیم به قصد از پیش اعلام شده سرنگونی آن اعلام می کنند، چنین اجازه ای خواهد داد؟ مگر اینکه منظور مبارزه زیر زمینی در ایران و نخستن در خارج کشور و این تصور باشد که می توان مبارزه مردم را از راه دور و به کمک رادار و امواج هدایت نمود. لذا اگر واقع بین باشیم و شعار ندهیم باید پذیرفت که اگر شناسی برای موفقیت هست در همان استراتژی پیکار پیشنهادی ماست.

اما چنین نیست که در ایران امروز امکان مبارزه سیاسی مسالمت آمیز برای آزادی وجود ندارد. جمهوری اسلامی نظام سرشار از تناقضات است. جمهوری اسلامی رژیم به غایت استبدادی و ارتجاعی است اما توتالیتر نیست. مراکز قدرت متعددی وجود دارد. اساساً ساختار مذهبی شیعه تمرکز پذیر نیست. اضافه بر آن اوضاع سیاسی و عمومی کشور با سالهای اول انقلاب و الزامات و تنگنا های ناشی از جنگ ایران و عراق متفاوت است. سالیانست که دولت جمهوری اسلامی گریبانگیر معضلات عتیده ای است. حاکمان کنونی عدم کفایت و کارایی خود را در اداره امور کشور به عیان نشان داده و از اعتبار افتاده اند. نارضایتی مردم و خشم عمومی از روحانیون حاکم بر کسی پوشیده نیست. فریاد و فغان حتی از درون آنان بر هواست. کار به جایی کشیده است که موضوع ولایت فقیه و موقعیت رهبر روحانی رژیم و ضرورت جدایی دین از دولتمداری به مطبوعات و اعلامیه های علنی کشیده است. نشریات خارج از مدار حاکمیت رو به فرونی است، ولو اینکه هنوز مستقیماً در حوزه سیاست وارد نمی شوند. کارزار چند ماه اخیر در رابطه با انتخابات مجلس پنجم رویهمرفته جالب و امیدبخش بود. اینک نیرو های هوادار جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران و یا تحت نام تلاشگران انتخابات آزاد، علناً وارد عرصه پیکار شده اند. رهبران آنها مستقیماً و یا با انتشار اعلامیه ها و نامه های سرگشاده مشترک با امضا دهها و گاه چند صد نفر صریحاً موضوع و ضرورت برقراری آزادیها و مردم سالاری و جمهور مردم را که عملاً نفس ولایت فقیه است مطرح می سازند و به انتقادات تند و گزنده علیه رژیم می پردازند. نه کسی بیم دارد و نه بمانند گذشته مزاحم آن ها می شوند. درست است که هنوز روزنامه های دولتی از انتشار اعلامیه ها و خیر فعالیت آنها خود داری می کنند، اما صرفنظر از اینکه نفس این کار نوعی استفاده از شیوه های سیاسی برای مقابله با اپوزیسیون است تا اعمال خشونت و سرکوب که تا دیروز به شدت رایج بود و این در حد خود دستاوردی برای نیرو های آزادیخواه ایرانست. بطور کلی قصد اصلی مقامات که جلوگیری از رسیدن پیام اپوزیسیون درون کشور به مردم است، حاصل نمیشود. زیرا همه آن اعلامیه ها و نامه های سرگشاده و مصاحبه های متعدد و بی مهابای رهبران اپوزیسیون درون کشور از رادیو های مختلف خارجی که میلیونها نفر شنونده در ایران دارد به گوش مردم می رسد. در حالی که تیراژ روزنامه های وابسته

افزایش احتمالی فشار های بین المللی با قوت بیشتری عمل خواهند کرد. امید می رود که این وضع شرایط را برای آزادی عمل و تحرک بیشتر نیروی سوم خارج از مدار حاکمیت آماده تر سازد.

اهمیت استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم سالاری در رسالت آن به اثرگذاری بر جامعه سیاسی- مندی و در دگرگون ساختن آنست. هدف بلافاصله این استراتژی تلاش برای ایجاد نهاد های دمکراتیک و ترویج و پرورش و جا انداختن فرهنگ دمکراسی تا حد ممکن، در درون همین جامعه امروزی است. مینباتر جامعه نوین فردا و عناصر اصلی و پایدار آن در درون جامعه کهنه و محکوم به زوال کنونی تکوین یافته است. تنها چنین دستاوردی ضامن بقا و گسترش آزادی و دمکراسی در فردای جمهوری اسلامی است.

تفاوت ویژگی استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردمسالاری با پیکار سیاسی برای سرنگونی از جمله در این است، که اولی تحول خود جامعه را در نظر دارد تا چنان زمینه و شرایطی فراهم آورد که بتوان با درد و خشونت و قهر کم تر و طی یک روند سیاسی نسبتاً آرام و در نهایت از طریق یک انتخابات نسبتاً آزاد به حاکمیت مردم دست یافت. حال آنکه در استراتژی پیکار سیاسی به قصد سرنگونی، براندازی رژیم حاکم و کسب قدرت روسوسه اصلی و بلافاصله است. در این سیستم فکری جایی برای این احتمال که رژیم تحت شرایطی که اساسا ناشی از تلاش مبارزان راه آزادی است، مخالفان و معارضان را تحمل کند و تسامح نشان دهد و یا امکانی برای تغییرات در جهت باز شدن فضای سیاسی و ایجاد محمل های دمکراتیک علنی و قانونی وجود ندارد. در این نظام فکری زور در برابر زور قرار دارد. اگر صحبت از اعتصاب و تظاهرات مردم است که بناچار غیرقانونی نیز هست، به قصد رو در رویی با رژیم برای فرسودن و درهم شکستن آنست. بدیهی است که قهر و خشونت در این مشی سیاسی ذاتی آنست. زیرا طرف ما یک رژیم جبار است و هیچ نیرویی را که هدف اعلام شده اش سرنگونی او باشد تحمل نخواهد کرد.

سؤال مهم دیگر این است که آیا تحولات سیاسی ایران حتماً طبق استراتژی پیشنهادی ما و از راه مسالمت آمیز صورت خواهد گرفت؟ آیا اساساً این استراتژی در شرایط جمهوری اسلامی شانس پیروزی دارد؟

پیشگویی در این باره و اساساً هر سناریوی دیگر، آن هم به صورت پاسخ قطعیانه و مثبت، دور از عقل سلیم است. اوضاع ایران پیچیده تر و نیرو های داخلی و خارجی موثر در سرنوشت آن متعدد تر از آنند که بتوان سلسله تحولات سیاسی در ایران را در این یا آن جهت قانونمندانه ترسیم نمود. حوادث پیش بینی نشده و غیر مترقبه ای می تواند روند رویداد ها را برای مدتی تغییر دهد و یا مانع پیشرفت آنها باشد و یا تسریع کند. حتی تحریکات و اقدامات قدرت های خارجی قادر است اوضاع را دگرگون سازد. واقعیت این است که تحول سیاسی مسالمت آمیز اساساً و در درجه اول بسته به توانمندی نیرو های سیاسی آزادی خواه و مشارکت واقعی و فعال توده مردم در این پیکار است. پیوند این دو نیرو شرط لازم برای پیروزی آنست. ولی هنوز آرزوخواهان، بالفعل نیروی ضعیفی اند و موقعیشان نیز شکننده است. اما این وضع می تواند در شرایط بحرانی کشور به سرعت در جهت مثبت تحول بیابد. متأسفانه هنوز مردم در صحنه سیاسی حضور فعال ندارند. نا رضایی ها فراوانست، اما از حد شکایت و اعتراض به شرایط طاقت فرسای معیشتی و گرانی ها، مشکل مسکن و آب و امثال آن تجاوز نمی کند. و هر از چند گاه خشم و عصبانیت مردم به صورت انفجاری در شهر های مختلف بروز می کند و دوباره خاموش می شود.

بدیهی است که باز اصلی مسئولیت پیش آمدن این شورش ها و عصبانیا بر دوش حاکمان جمهوری اسلامی است که همچنان از فعالیت آزاد ستیکا ها و مطبوعات و تجمعات مستقل و خارج از مدار کنترل دولت مخالفت می کند. تا وقتی آزادی بیان و گردهمایی و راه پیمایی مسالمت آمیز مجاز نباشد تا مردم بتوانند ناخشنودی و خواست های ناشی از معضلات روزمره زندگی خود را از مجاری آن و راه های سیاسی و مسالمت آمیز مطرح ساخته، در جهت حل آنها بکوشند حرکات

خودجوش و انفجاری که جلوگیری و مهار آن ها ناممکن است اجتناب ناپذیر می باشد.

از آنجا که این گونه شورشها و عصبانیا ها بار ها از شهر های مختلف سربرآورده است و اگر وضع به همین منوال پیش برود و فضای سیاسی باز نشود تکرار خواهد شد. این سؤال مطرح است که موضع یک جریان سیاسی چپ دمکرات و معتقد به مشی سیاسی مسالمت آمیز و باورمند به عدالت اجتماعی و حامی محرومان، در برابر چنین حرکتی که هزاران نفر از توده مردم در آن شرکت می کنند چه می باشد.


تاکید چند نکته ضرورت دارد:

۱ - ما طغیان روحی توده مردم عصبانی و ناراضی را که هر از چندی خود انگیزه به خیابانها ریخته، ادارات و موسسات و ماشین و وسائل دولتی را به آتش می کشند، در و پنجره ها را می شکنند و با عوامل سرکوبگر رژیم درگیر می شوند کاملاً درک می کنیم و اساساً رژیم جمهوری اسلامی را مسئول به وجود آمدن این وضع می دانیم. ما این عملیات را نه تعقیب می کنیم، نه در برابر آن می ایستیم و نه به عنوان شیوه مبارزه تشویق می کنیم. شیوه مقابله و فرونشاندن اینگونه پیش آمد ها را از سوی رژیم که همواره در نهایت خشونت و کشت و کشتار مردم صورت گرفته است، نادرست می دانیم و محکوم می سازیم. راههای متعدد و مسالمت آمیزی برای برقراری آرامش و پراکندن مردم عاصی و کاهش تنش های خیابانی، در همه جای دنیای متمدن متداول است که با توسل به آن می توان لا اقل جلو خونریزی و کشتار انسانها را گرفت.

۲ - اما چشم امید به این شورش های کور و عصبانیهای خودجوش دوختن و تشویق آن، انتظار دستیابی به آزادی و مردم سالاری از این راه، باد کاشتن و طوفان درو کردن است. سرنوشت یک ملت و کشور و تحقق امر آزادی و مردم سالاری را نمی توان بدست مردم عاصی و عصبانی خیابان ها سپرد.

توصیه شرکت در این عملیات به امید کنترل و هدایت آنها بسوی یک جنبش سیاسی و هدفمند، ساده اندیشی و توهمی بیش نیست. عملیات این چنینی رهبران و گردانندگان ویژه خود را دارد. کسانی در راس آن قرار می گیرند و از سوی مردم استقبال می شوند که همین توده های از خود بیخود شده را به تخریب بیشتر و آتش سوزی و غارت بیشتر تشویق کنند، نه به آرامش و تعقل و خویشتن داری. فقط گروه ها، جریان ها و احزاب افراطی راست و چپ، که خود حاملان استبدادی از نوع دیگرند، اقبال درآمیختن و بهره برداری از جنبش های کور و عصبانی را دارند. اگر احزاب و نیرو های سیاسی آزدیخواه و معتقد به مشی سیاسی، آن چنان توانمند و در میان توده ها صاحب نفوذ باشند که بتوانند اینگونه حرکات انفجاری را مهار کرده و تحت کنترل درآورند در آن صورت با زحمت به مراتب کمتر می توانستند قبل از واقعه همان توده ناراضی را در مسیر یک حرکت سیاسی هدفمند و سرنوشت ساز هدایت کنند.

۳ - این نظر که هر جا توده است جای ما آنجاست، در همه حالت درست نیست. کیش توده پرستی کور و مطلق و گفتن این که توده ها خطا ناپذیرند همواره با واقعیت های تاریخی نمی خوانند. بویژه در شرایط بحران روحی جامعه ناشی از فقر و محرومیت عمومی و آن هنگام که توده های محروم جان به لب رسیده به خیابانها ریخته باشند. متأسفانه در اغلب موارد میدان دار چنین صحنه هایی، عوامفریبان و سوداگران سیاسی اند که با وعده و وعید های دل خوش کن بر امواج دریای خشم و طغیان توده ها سوار شده و آنرا در جهت امیال خود سوق می دهند.

۴ - وسوسه ذهنی ما کسب قدرت به هر بها و در هر شرایط نیست که تا هر جا بوی آن به مشام ما برسد به استقبال آن بشتابیم و به هر ترفندی با آن قاطعی شویم. رسالت ما مبارزه برای آزادی و مردمسالاری است تا بر بستر آن بتوانیم در پیکار اساسی سری برای رفع محرومیت ها، رفاه مردم و تأمین عدالت اجتماعی از راه رشد و شکوفایی اقتصاد کشور فعالانه شرکت نمائیم. 

زیاد شد. بورس تل اوپو روز به روز گرم تر می شد و به همین جهت با اعلام نتایج انتخابات ناگهان بورس تل اوپو چهار درصد سقوط کرد که در سال های اخیر بی سابقه بود. در صحنه سیاسی جهان دولت اسرائیل پایگاه های تازه ای یافت. تردید نبود که با گذشت زمان اسرائیل به سبب داشتن دانش علمی و فنی بالا و تولیدات پیشرفته صنعتی، خاورمیانه را زیر سلطه خود در می آورد.

### تشنج مجدد

در روزهای مبارزه انتخاباتی جامعه اسرائیل نظیر سال های جنگ دوباره پرتشنج شد. دیوار خیابان های اسرائیل و مناطق اشغالی پوشیده شد از شعارهای: "مرگ بر عرب"، "مرگ بر یاسر عرفات"، "مرگ بر شیمون پرز که به ملت یهود خیانت کرد". نظامیان بیش از همه طالب پیروزی نتانیاهو بودند.

### موقعیت یاسر عرفات

یاسر عرفات و اصحاب او که سال ها دریافته بودند با پرتاب گلوله های سنگ نمی توان با آتش مسلسل و توپخانه اسرائیل مقابله کرد، آنها که بیشتر به مسائل جهان آگاهی داشتند و می دانستند با گروه های اسلامی مسلح جنوب لبنان و یا ترورهای انتحاری نمی توان به استقلال دست یافت، سخت افسرده خاطر شدند زیرا که افق تیره ای در برابر آنها گشوده شد. از ژوئیه ۱۹۹۴ که یاسر عرفات در غزه مستقر شد و جز شهر الخلیل بقیه شهر های مهم ساحل غربی رود اردن را (۴۴۰ دهکده و ۸ شهر مهم) به تصرف در آورد با شیمون پرز در کشمکش و مذاکره بود که بخش فلسطینی نشین بیت المقدس (شرقی) و استقلال کامل مردم فلسطین را به دست آورد و به تدریج ۱۲۰ هزار یهودی مقیم سرزمین های اشغالی را به زیر فرمان دولت مستقل فلسطین در آورد و همزمان بیکاری و فقر اقتصادی غزه و ساحل غربی رود اردن را کاهش دهد. با انتخابات شورای ملی فلسطین سرمایه گذاران خارجی راهی شهر های فلسطینی نشین شدند. امروز یاسر عرفات و هواداران او در بن بست قرار گرفته اند. سبب آنست که افزایش ترورهای انتحاری فشار نیروهای اسرائیل را بر آنها افزون می کند و روز به روز حلقه محاصره آنها تنگ تر می گردد. سازمان آزادیبخش فلسطین دیگر ته می تواند و نه وسیله دارد که ستیز مسلحانه علیه اسرائیل را به اوضاع و احوال پیش از قرارداد صلح برگرداند. امروز همه آنها در محاصره ارتش اسرائیل قرار دارند. اما در میان فلسطینی ها هستند کسانی که معتقدند بین نتانیاهو و شیمون پرز تفاوتی نیست. اولی بدون ماسک است و سلاح خود را از رو بسته است اما دومی ماسک بر چهره دارد و با چاقوی زیبای طلایی ما را سر می برد. فلسطینی ها که ته طی سال های اخیر بل عمری را در نبرد علیه اسرائیل به سر بردند، می دانند که شیمون پرز با نتانیاهو تفاوت دارد. رهبر حزب لیکود برای فریب هواداران صلح اعلام کرد که به قرارداد اسلو پایبند است اما امنیت اسرائیل بر همه قراردادها ارجح است. بیچها نیست که انتخاب او به نخست وزیری اسرائیل، کشورهای عربی را بریشان ساخت. حسنی مبارک که امروز نقش مهمی در جامعه

عرب دارد بیدرنگ با ملک حسین (خوشبین به اسرائیل) و یاسر عرفات کنفرانسی تشکیل دادند. سپس حافظ اسد، حسنی مبارک و ملک حسین بر آن شدند که همه کشورهای عربی به استثناء عراق در قاهره گرد هم آیند و جبهه واحدی در برابر اسرائیل بوجود آورند. از کشورهای عربی خواسته شد تا روشن نشدن آینده روابط فلسطین و اسرائیل درهای سرزمین های خود را به روی این کشور ببندند.

در این میان مخالفت ایران با صلح فلسطین و اسرائیل پر معنی است. به نظر می رسد ایران پیش از آنکه به فکر نجات فلسطینی ها باشد در تلاش حفظ منافع اقتصادی خود در خاورمیانه است. ایران از گسترش روابط اقتصادی اسرائیل با کشورهای عربی بیمناک است زیرا ترجیح می دهد که بازار خاورمیانه به روی ایران باز باشد تا اسرائیل. اگر اعراب با اسرائیل به ستیز مسلحانه ادامه دهند، ایران می تواند از پایگاه های بیشتری در کشورهای عربی بهره مند گردد. اما آیا این اشتباه محاسبه نیست؟ تشنج و جنگ مجدد در خاورمیانه بدون تردید پای ایران را نیز به میان می کشد و مرزهای ایران با خطرات جدیدتری مواجه خواهد شد. ایران از تشنج تازه در خاورمیانه نه تنها سود نخواهد برد بل با مشکلات تازه ای روبرو خواهد شد. حکومت جمهوری اسلامی که باید قبل از همه به اوضاع مالی و اقتصادی خود سر و سامانی دهد توان آن را ندارد که درگیری جدیدی بوجود آورد. در میان همه این احتمالات سیاسی ممکن است نتانیاهو که اینک بر مسند نخست وزیری تکیه زده است دریابد راه شیمون پرز و یاسر عرفات بهتر منافع اسرائیل را تضمین می کند. در این صورت برنده هر دو ملت خواهند بود. □



غزاله عزیزاده از میان ما رفت

نویسنده سرشناس ایرانی، غزاله عزیزاده که در سال های آخر عمر پربارش از بیماری سرطان رنج می برد، سرانجام دست به خودکشی زد و جامعه ادبی کشور ما را ماتم زده کرد. ما به نوبه خود، تقدان این زن هنرمند را، به همه مردم ایران بویژه هنرمندان کشور تسلیت می گوئیم.

### بقیه از صفحه قبل

### استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز...

شورشهای کور و عصیان مردم خشم آلود محروم اساسا بیلنگر سرخوردگی مردم از رژیم و شدت نارضایتی آنهاست و در مرزادی نظیر اسلام شهر، پشوراک جدایی قشار پلایه ای و توده ای رژیم از حکومتگران است نه بیشتر از آن. این گونه حرکات اعتراضی با مبارزه برای آزادی و مردمسالاری، از یک خنولاده و مقوله همسو و واحدی نیستند. تا به حال همه این شورشها به بقیه جاوگیری از آتش سوزی و تخریب اماکن دولتی و حفظ امنیت عمومی با قساوت تمام و کشتار و خونریزی و گناه همراه با دادن برخی امتیازات و رفع بعضی کمبود ها خنولانده شده است.

لکر اینگونه حرکات به تشدید قهر در جامعه و تقویت گرایشهای افراطی راست و سرکوبگر رژیم نیتجامد. مملعا در خدمت مبارزان راه آزادی نیست. لذا به دلایل ذکر شده در بالا نمی تواند از عناصر استراتژی پیکار مسالمت آمیز برای آزادی و مردم سالاری باشد و جزئی از آن را تشکیل دهد.

۵ - مایسویفیت و دستکش سفید به سمت نیمتیم و این را بخوبی می دانیم که حتی مشی پیکار سیاسی مسالمت آمیز در شرایط رژیمی از نوع جمهوری اسلامی با سلام و صلوات بدست نمی آید و نا خولسته در مقاطع و شرایطی، خشونت در آن وارد می شود. آنچه ما می گوئیم این است که خشونت و قهر جزو خصلت و ذاتی مشی سیاسی مسالمت آمیز نیست. ما پیکار سیاسی مسالمت آمیز را فقط بعنایه خصلت اصلی مشی مبارزاتی خود و برای مردم سالاری به گونه آنترنقیو در برابر همه اشکال مبارزاتی که خصلت اصلی ذاتی آن، خشونت و قهر است، مطرح می سازیم و در این راه از واقعیت جامعه سیاسی کنونی کشور و امکانات موجود در آن حرکت می کنیم. هم اکنون نیرو های سیاسی خارج از مدار حاکمیت طی ماههای اخیر سنگر هلی بدست آورده اند که بسادگی پس گرفتگی نیست. پیوزسیون از لفرخواه ایران از سوی حاکمیت به رسمیت شناخته شده و تحمل می شود.

شریط عمومی کشور و وضع بین المللی قویا در جهت شکوفایی بیشتر آن عمل می کند. مگر کونتنایی صورت بگیرد که اثرات آن کوتاه مدت خواهد بود. زیرا لگر خودکامگی راه حلی بود، جمهوری اسلامی می بدست طی این ۱۷ سال بهشت برین می شد.

استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردمسالاری، چالش سرنوشت سازی یا حاکمان جمهوری اسلامی است که شمن پیروزی آن چنگکه گفتیم در گرو پیکار نیرو های از لفرخواه باورمند به آن، و این نیز منوط به شدت و وسعت مشارکت مردم در آنست. ما باید بگوئیم برتری و اهمیت سرنوشت ساز این استراتژی را برای حال و آینده نمکراسی در ایران به همه نیرو های پیوزسیون آزادی خواه و مردم ایران روشن کنیم و با تنفیذ آن در توده ها به نیروی ملای مقاومت لظنیر مدل سازیم. و آنی از یاد نبریم که: آزادی گرفتگی است نه دانگی!

می شوند (بجز مدیریت واحد های آموزشی) زنان تقریباً هیچ حضوری ندارند.

جالب اینست که در دوران پس از انقلاب، علیرغم بحث ها و برخورد های گاه بسیار منفی پیرامون کار زنان که از سوی برخی مسئولین روحانی صورت گرفت، قوانین مربوط به اشتغال زنان چندان تغییر نیافتند. مقایسه میان قوانین مربوطه پیش و پس از انقلاب در زمینه کار شبانه، مرخصی دوران بارداری، تغذیه کودکان شیرخوار، مهد کودک و مانند آن نیز نشان می دهد که تغییرات این قوانین چه در جهت مثبت و چه منفی اندک بوده است (فاطمه مقدم ۱۳۷۴ صفحه ۳۵۳).

البته در سالهای نخست پس از انقلاب برخی تصمیمات دولت و نیز فضای عمومی و تحمیل برخی مقررات ویژه زنان (رعایت حجاب اسلام، محیط های کار جدا از مردان، ممنوعیت برخی مشاغل) در کاهش رشد اشتغال زنان و حتی سیر نزولی آن بسیار موثر بوده اند. بسیاری از کارفرمایان نیز در چنین شرایطی با دید منفی به اشتغال زنان می نگرند. (مهرانگیز کار، ۱۳۷۱). در ابتدای انقلاب و در جریان پاکسازی ها آن دسته از زنان شاغلی که شغل آنها از نظر دولت "فاسد" و مغایر "اخلاق و موازین شرعی" قلمداد می شد، با شتاب از کار برکنار شدند. مثال دیگر قانونی است که در سال ۱۳۵۸ به تصویب رسید که بر اساس آن کارگران می توانستند با داشتن ۱۵ سال (بجای ۲۵ سال) سابقه نقاضای بازنشستگی کنند. در بسیاری از کارخانه ها و موسسات خصوصی و نیمه دولتی بازخرید خدمات کارمندان و کارگران زن در سالهای اول انقلاب کاهش شدید حضور زنان در واحد های تولیدی و خدماتی را در پی آورد.

در تحولات منفی مربوط به اشتغال زنان که به کاهش شمار زنان شاغل و سهم آنها در جمعیت فعال ایران انجامید، به عوامل اقتصادی، سیاسی، ایندولوژیک و فرهنگی اشاره شد. اما نباید همزمان به بعد اجتماعی پدیده نیز کم بها داد. افزایش چشمگیر رشد جمعیت طی سالهای ۶۵ - ۵۷ (بیش از سه و نیم در صد در سال) و بالا رفتن باروری عامل منفی در گسترش فعالیت اقتصادی زن به شمار می رود. همزمان با این روند، دولت با عدم حمایت از مهد کودک ها و کودکانها در عمل امکانات اشتغال زنان را بسیار محدود می کند. در ایران امروز هر زن بطور متوسط ۵ بار صاحب فرزند می شود. زن شاغل باید هم به کار خارج از خانه برسد و هم وظایف سنگین خانوادگی را انجام دهد.

خوشبختانه در سالهای بعد از ۱۳۶۸ تحرک جنیدی در زمینه اشتغال زنان به چشم می خورد و اعداد مربوط به جمعیت مشاغل زن دوباره روند صعودی پیدا کرده اند. برابری آمار سال ۱۳۷۰، سهم زنان در کل جمعیت فعال نسبت به سال ۱۳۵۶ حدود یک در صد افزایش یافته است و همین میزان رشد هم درباره سهم زنان فعال در جمعیت ۱۰ سال و بیشتر زنان به چشم می خورد. گریش های مثبت در اشتغال زنان در چند سال اخیر را باید پیش از هر نتیجه عوامل اقتصادی و نیز پویایی گروه های زنان دانست. در بسیاری از خانواده های شهری بخاطر بحران اقتصادی، دیگر زندگی با یک حقوق در عمل غیر میسر شده است. از سوی دیگر بالا رفتن سطح آموزش زنان و حضور فعال آنها در محیط های آموزشی بتدریج - هرچند با آهنگی بسیار کند - بر بازار کار هم اثر می گذارد. این روند مثبت با چند گریش امید بخش دیگر مانند بالا رفتن سن اولین ازدواج و کاهش سریع باروری همراه شده است.

در مجموع در شرایط کنونی موانع اجتماعی (بویژه نقش و جایگاه زن در خانواده)، عوامل فرهنگی و ذهنیت مردسالارانه جامعه در کنار ندانی ارزشی که نهاد سیاسی به جامعه تحمیل

می کند مانع از رشد سریع میزان اشتغال زنان می شود. نمونه ای بسیار جالب از دشواریهایی که زنان در این زمینه با آنها دست بگیریند را می توان در کار های پژوهشی و حتی گزارش روزنامه ها مشاهده کرد. برای مثال در زن روز شماره ۱۳۲۹ گزارش خواندنی از مشکلات زنان خبرنگار به چاپ رسیده است. در این گزارش آمده است که "برای برخی از شخصیت ها و بعضی از نهاد ها و مراکز و سازمانها، اصولاً خبرنگار زن پذیرفتنی نیست." و یا خانم خبرنگاری می گوید "مشول موسسه ای که در آن کار می کند حتی با سفر یک روزه وی به همراه یک هیئت رسمی، موافقت نکرده و گفته است که چه معنی دارد یک خانم با یک عده آقا به ماموریت برود." و یا در جای دیگر برای مثال آنها اجازه مسافرت ندارند و برای انجام تحقیقات خود مجبورند روی گیاهانی کار کنند که توسط آقایان غیر گیاه شناس جمع آوری شده است. (زن روز شماره ۱۳۸۴).

مجموعه تحولات مربوط به اشتغال زنان پس از انقلاب و کاهش عمومی نسبت و شمار زنان شاغل سبب شده است ایران از این نظر در میان کشور های جهان در سطح عقب مانده ترین کشور ها قرار گیرد، در حالیکه از نظر آموزش و برخی جنبه های مشارکت اجتماعی و سنت های مربوط به آن در وضعیتی به مراتب بهتر قرار دارد. از این نظر تحول اشتغال و آموزش زنان را با برخی دیگر از کشور های اسلامی خلیج فارس می توان مقایسه کرد که در آنها زنان به وجود دسترسی به آموزش به بازار کار راه نمی یابند. تجربه ایران نشان می دهد که بر خلاف تصور بسیاری از سازمان های بین المللی همواره میان رشد آموزش و گسترش اشتغال زنان رابطه مستقیمی وجود ندارد و اشتغال زنان از عوامل دیگری مانند فرهنگ، مذهب، ساختار های اقتصادی، ذهنیت جامعه و سمنگیری های نهاد سیاسی تأثیر پذیری بیشتری دارد و تحول در آن با کندی بیشتری صورت می پذیرد. از سوی دیگر بدون برخی اصلاحات مهم در زمینه خدمات اجتماعی، بار سنگین خانواده امکان مشارکت اقتصادی زن را بسیار دشوار می سازد. اما همزمان همه می دانند که راه دشوار تأمین برابری زن و مرد، رهایی زن از بند های سنتی و محدودیت های فرهنگی و اجتماعی و کسب جایگاه انسانی در جامعه مدنی امروز در گرو از میان برداشتن موانعی است که امروز بر سر راه آموزش و اشتغال زنان قرار دارند.

(۱) - باسوادها در سرشماری های ایران به کسی گفته می شود که بتواند یک متن ساده را بخواند و بنویسد

(۲) - کلیه داده های آماری این مقاله از کتابهای سرشماری سالهای ۱۳۴۰، ۱۳۵۰، ۱۳۶۵ و نتایج آمارگیری جاری سال ۱۳۷۰ و نیز کتاب های آمار سالهای ۱۳۵۰، ۱۳۵۳، ۱۳۵۵، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۳ و سالهای ۱۳۶۵ تا ۷۲ از انتشارات مرکز آمار ایران استفاده شده است.

کتابشناسی  
۱ - باقریان، میترا (۱۳۶۹) بررسی ویژگی های اشتغال زنان در ایران

۲ - مازیار، امیر (۱۳۷۱): توزیع شغلی و سطح سواد زنان شاغل - مرکز آمار ایران

۳ - کار، مهرانگیز (۱۳۷۳) زنان در بازار کار ایران. انتشارات روشنگران - تهران

۴ - کار، مهرانگیز (۱۳۷۱). یک گزارش درباره حقوق کار زن

۵ - مقدم فاطمه (۱۳۷۴) مسئله اشتغال زنان در جمهوری اسلامی - ایران نامه سال سیزدهم

# اصلاحات ارضی، ضربه ای بر پیکر فئودالیسم ایران



روی خود از جانب شرق دیگر احساس نکنند و با علم به اینکه اگر روزی خطری از جانب بلوک کمونیست آن ها را تهدید کند به هر حال و در هر صورت پشتیبانی آمریکا را پشت سر خواهند داشت، در کادر محدودی به معاملات و بازی دیپلماتیک با شوروی و حتی چین و سایر کشورهای سوسیالیستی پرداختند. در ایران این بازی همراه با ملاحظاتی به شرح ذیل است: از نظر کلی (و به ویژه تا قبل از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل در خاورمیانه) امپریالیسم آمریکا به دلیل آنکه امپریالیسم مسلط جهانی است و مسائل را با دید جهانی و بلند مدت می نگرد در اجرای این استراتژی عمومی که مانع از جذب قطعی کشوری در بلوک سوسیالیستی شود و کشورها را به هر حال در کادر اقتصاد و سیاست جهانی سرمایه داری حفظ کند، ترمش ها و انعطافات ویژه ای نسبت به کشورهای

ضدامپریالیستی ولی غیرکمونیست نشان می داد و می دهد. کافیتس به یاد آوریم که تا قبل از جنگ ژوئن مصر هنوز از آمریکا کمک دریافت می داشت ولی امپریالیسم انگلستان که سیاست هایش به ویژه در شرق سوئز که بزرگترین منطقه منافع جهانی آنست کمتر می تواند تحمل حکومت های مترقی را بکند زیرا ادامه وجود این حکومت ها حتی یک روز هم خطری برای منافع بریتانیاست. به همین جهت دانما دست اندر کار اخلاص در کار رژیم های مترقی منطقه است. یعنی سیاستش جنبه آنی و بهره برداری آنی دارد نه طویل المدت. شاه هم در این جنبه سیاست انگلستان با آن همراه بود زیرا وجود رژیم های مترقی در این ناحیه مستقیماً خطری برای رژیمش محسوب می شود. برای فهم این قضیه کافی است در نظر بگیریم و مقایسه کنیم که چگونه وجود کویا انقلابی رژیم های پوسیده مجاور کویا را در همه آمریکای لاتین هراسان می سازد. بنابراین بهبود روابط ایران و شوروی اگر چه از نظر کلی در کادر روابط بین الملل بوجود آمده است ولی به اصطلاح nuance های آن دامنه این بهبود چیزی بود که ناشی از پیوند عمیق تر آمریکا از تداخل نفوذ شوروی در ایران به عنوان عامل ترمزکننده ای از طرف آمریکا بر روی نفوذ و منافعش استفاده می کند و همین استفاده را نیز شاه می برد که نگارنده زیر پایش به ناگاه خالی شود و به علاوه قطع فشار از شرق سوسیالیست به رژیم امکان می دهد که بتواند همه نیرو و امکانش را در جهت نقش همراه و کمکی امپریالیسم در منطقه خاورمیانه بدون دغدغه و نراحتی خیال انجام دهد، کاری که بدون لحظه ای توقف ادامه دارد، به علاوه بهبود روابط با شوروی از نظر ذهنی و عینی خود عاملی است که موجب حیثیتی برای رژیم در داخل و خارج می شود و بر اراده برخی مبارزان کمونیست (به ویژه توده ای ها) تأثیر منفی می گذارد. عمده ترین خطوط این تحلیل همچنان صحت و روش خود را حفظ کرده اند.

تأثیری که رفورم های اخیر کرد باید از دو جنبه یعنی از جنبه اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران و از جنبه تأثیر در موقعیت مبارزین و شرایط مبارزه بدون تعصب و بدون اینکه در هیچ جنبه ای به آن کم بها داده شود یا پر بها داده شود مورد تحلیل قرار داد. مهمترین جنبه این رفورم ها و شاه بیست آن اصلاحات ارضی است. فئودالیسم ایران که در طی تاریخ حیات خود و به ویژه در پنجاه سال قبل ضربات زیادی خورده

از نتایج این تضاد و مسائل داخلی دیگر بود که نیروهای ملی فرصت یافتند که در سال های ۳۹ تا ۴۷ دوباره سر جنبانند و این دوره سه ساله فعالیت علنی صرفنظر از ضعف ها و کمبودهایی که در آن به چشم می خورد، دارای نتیجه مهمی به ویژه برای نیروهای کمونیستی بود. زیرا این فعالیت ها باعث شد که یخ سوئزن و آتمسفر وحشتناک پس از ۲۸ مرداد آب شود و نیروهای چپ همدیگر را پیدا کنند. در همین زمان شاه و انگلستان در زمان دولت شریف امامی مانوری مجدد در نزدیکی به شوروی دادند ولی با فشار شدید آمریکا برای روی کار آمدن امینی و با استفاده از تهدید جبهه ملی که به فعالیت پرداخته بود شاه و انگلستان به شدت از آن واهمه داشتند، بالاخره آمریکا موفق شد گروه امینی-ارسنجانی را روی کار آورد. در برنامه این گروه که در رأس آن اصلاحات ارضی قرار داشت در عین حال یک سری محاکماتی نیز پیش بینی می شد که همه از رجال سرشناس هیئت حاکمه و دوستان نزدیک شاه و انگلستان بودند. پس از مدت کوتاهی، شاه با قول قطعی به آمریکا که شخصاً ابتکار اصلاحات ارضی را بدون عدول از آن به دست بگیرد، ابتکار را از دست امینی-ارسنجانی که نفوذ زیادی به ویژه در دهات به هم زده بودند و این مایه وحشت شاه بود خارج کرد.

لازم به یادآوری است که تمام کارهای تبلیغاتی در زمینه اصلاحات ارضی و رفورم های اخیر پس از سقوط امینی انجام گرفت مثل رفراژندم، کنگره آزاد زنان و آزاد مردان و غیره. پس از به دست گرفتن ابتکار، شاه دوباره به قلع و قمع مخالفین سیاسی خود از جمله جبهه ملی، دانشگاه و غیره که سر بلند کرده بودند پرداخت و بدین ترتیب نتیجه سیاسی رفورم ها گسترش قدرت استبداد فردی شد و در واقع عمق دولت استبداد هرگز بعد از ۲۸ مرداد به این حد نرسیده بود. دستگاه حتی مخالفت امینی ها و دکتر باقانی ها را هم تحمل نمی کند.

از نظر سیاست خارجی رژیم نیز چیزی "مستقل و ملی" به چشم نمی خورد. نزدیکی به شوروی و بلوک شرق ناشی از یک سری مسائل بین المللی و منافع خاص شاه و سیاست انگلستان است. از نظر بین المللی نزدیکی عمومی سیاست آمریکا و شوروی مجوز و توجیه کننده این سیاست است. تخفیف جنگ سرد باعث شد که حکومت های نظیر ایران خطر فوری

## Sommaire

- La cinquième législature et la nouvelle donne politique en Iran (éditorial)
- Menace et intimidation, méthodes pour asseoir son hégémonie au Parlement (B. Barahmandi)
- La Gauche dans la lutte pour la démocratie (B. Amirkhosravi)
- La Charte des Républicains
- Sombres perspectives au Moyen Orient (M. Taradji)
- Habermas et la pensée démocratique (B. Shabahang)
- Les notes de la prison (H. Zia Zarifi)
- Dossier du mois , femme, Islam et intégrisme.:

Abol Hassan Bani Sadr

Saeed Payvandi

Nahid Keshavarz

Farkhondeh

$$\overset{10}{200} \times 40 = 8000 \times 3 = 24000 \text{ DM}$$

200 X